رأی ملت



السنة الثانية، العدد ١٥، الأثنين سابع ذیعقده ١٤٢٢ (2002/1/21) - ٢٠٠ تومان

محمد حزبائی: روزنامه «همسایه‌ها» در بُعد ملّی- منطقه‌ای متمرکز خواهد شد

ص ٢

حوار مع الباحث العربي الكبير عبدالنبی قیم

ص ٢٠

الفیضانات تجرف بیوت و ممتلكات المزارعین في المناطق المحرومة

ص ٢



المرأة فی حیاة الأنبیاء(ع)

ص ١٢

تأثیر الأدب العربي فی تطور الأدب الفارسی

ص ٦

الخیول العربیة

ص ١٠

تذییل سلافة العصر للسید عبدالله الشوشتري

ص ٩

سرمقاله

رأی ملت یا صوت‌الشعب

در این که مردم عرب خوزستان تحت تأثیر دو نوع فرهنگ عربی و فارسی قرار دارند هیچ جای شکی وجود ندارد. علاوه‌براین این وضعیت می‌تواند یک مزیت عمده به‌حساب آید، زمانی که اجازه داده شود به نحو احسن ذخائر فرهنگی و مادی دو فرهنگ به کودکان انتقال داده شود و بر دو محور عربی و فارسی، مبارزه با بی‌سوادی و ضعف فرهنگی صورت گیرد.

نشریه ما چه بنام «رأی ملت» و چه بنام «صوت الشعب» هدفی جز این ندارد که با بی‌فرهنگی در هر نوع و شکل آن مبارزه کند و بنیان فرهنگی را استوار کند که به هر دو حوزه تمدنی خدمت نماید. ما خواهان حفظ هر دوی آنها هستیم، زیراکه معتقدیم تاریخ، جامعه و فرهنگ ما چیزی غیر از آن نمی‌باشد. در این میان کسانی با ما مشکل دارند که خواهان حذف یکی از این دو محور هستند. در این رابطه با سیاست‌کارانی درگیر هستیم که بدون وارد شدن به عمق و غنای فرهنگ مردم عرب خوزستان و با یک نگرش سطحی واژه «صوت‌الشعب» را خاری در چشم خود می‌بینند. اینان از زمانی که ما شروع به کار کردیم، تا وقت حاضر، به هر وسیله‌ای متمسک شدند تا بلکه این نام را از صفحات نشریه حذف کنند. در میان این افراد کسانی دیده می‌شوند که خود را اصلاح‌طلب و آزادیخواه معرفی می‌کنند، درحالی‌که اعمال آنها چیز دیگری را بیان می‌کند. من در اینجا می‌خواهم از یکی از شعارهای اینها استفاده کنم و به آنها بگویم شما که در برخورد با بعضی از مسائل سیاسی روز کشور، مسئله رفراندم را مطرح می‌کنید، آیا حاضر هستید که درباره نام «صوت‌الشعب» در خوزستان انتخاب صورت گیرد؟ مطمئن باشید مردم چیزی غیر از آنچه که شما می‌خواهید انتخاب خواهند کرد. از طرف دیگر همه مردم ما خوب به‌خاطر دارند که وقتی فیلمی بشکل سطحی و بدون بررسی عوامل زیربنائی، به فرهنگ و مردم ما توهین نمود، چه جوایزی که نصیب آن نکردند. ولی وقتی یک نشریه که با حقوق یک معلم اداره می‌شود بخواهد بطور اصولی وضعیت زنان را تغییر داده و آنها را به حقوق خود آشنا سازد، تا بلکه راهی برای خروج آنها از این شرایط ایجاد گردد این چنین تحت فشار قرار می‌گیرد.

در هر صورت، ما ضمن اینکه خواهان حفظ «صوت‌الشعب» هستیم، دوست داریم رأی ملت را نیز حفظ کنیم. ما همینطور که به المتنبی و ابونواس افتخار می‌کنیم، مایل هستیم که حس افتخار را درباره حافظ و مولوی داشته باشیم. و بطورکلی ما خواهان هر دو بخش فرهنگ عربی و فارسی هستیم که با آن زندگی کردیم، شخصیت خود را ساختیم و همیشه آنرا در وجود خودمان احساس کردیم. و مشکل‌سازان برای مردم و جامعه کسانی هستند که می‌خواهند یکی از آنها را حذف کنند.

حسن هاشمیان

سیل خانه‌ها و مزارع مردم محروم را طعمه خود ساخت

نوروز حمزی ـ خوزستان:

در اثر بارندگی‌های پیش آمده در چند روز اخیر در استان، در مناطق شهرستانهای شادگان و ماهشهر خصوصاً در روستاهای بونیوار ـ هشجه علیا، سفلیٰ، وسطیٰ، روستای حدید، حوامه، سدیر و ثلث از توابع ماهشهر و روستاهای شهر عبودی، خروسیه شمالی، فرگانه، خشاب، فرحانی، نهر جراح علیا و قرطرانی از توابع شادگان به تعداد ۶۰۰ خانوار متوجه خسارتهایی گردید و در ماهشهر یک نفر در اثر اصابت صاعقه جان خود را ازدست داد. در این راستا جمعیت هلال‌احمر خوزستان با یک اکیپ ۵۰ نفره در حال کمک‌رسانی به سیل‌زدگان می‌باشد. شایان ذکر است که چلدین روستا طی چند شبانه‌روز در محاصره سیل قرار گرفتند و تلفات جانی و مالی این سیل هنوز رسماً از طرف مسئولین ذیربط اعلام نشده است.



آدم‌رباها در بستان پس از کشتن یک نفر متواری شدند

اخبار واصله از شهر بستان حاکی است این حادثه زمانی اتفاق افتاد که راننده یک خودرو به‌همراه چند مسافر در جاده خارج از شهر با کمین افراد مسلح آدم‌ربا روبرو شده و دستگیر شدند و پس از اینکه راننده قصد فرار داشت با شلیک شش گلوله توسط آدم‌رباها به قتل رسید. پس از این اتفاق آدم‌رباها قصد دستگیری یکی از مسافرین را داشتند که از این امر منصرف شده و متواری گردیدند. گفتنی است که گروههای آدم‌ربایی در مناطق مرزی دشت آزادگان پس از دستگیری افراد اقدام به باجگیری‌های کلان از روستائیان مرزنشین می‌نمایند. شایان ذکر است این مسئله یکی از مسائل بسیار مهم امنیتی است که موجب عدم بازگشت تعداد کثیری از مهاجرین جنگی به موطن اصلی خود می‌باشد.

خبر دیگر

توسط مردم شهیدپرور شوش هشت تن از شهدای گمنام دفاع مقدس پس از تشییع در روز چهارشنبه ۱۹ دی در این شهر در محل یادمان شهدای گمنام فتح‌المبین به خاک سپرده شدند

محمد حزبائی: روزنامه «همسایه‌ها» در بُعد ملّی ـ منطقه‌ای متمرکز خواهد شد

محمد خربائی یکی از فعالین صحنه مطبوعات خوزستان که اخیراً موفق به اخذ مجوز روزنامه «همسایه‌ها» شده است در مصاحبه با رأی ملت اعلام کرد؛ امیدوار است که نشریه وی خلاءهای موجود در زمینه مطبوعات خوزستان را پُر نماید. وی تأکید کرد در وهله اول سعی ما این است که مهمترین استان ایران یعنی خوزستان، روزنامه به‌معنی واقعی داشته باشد و بتواند به‌شکل حرفه‌ای درآمده و منبع خدمات‌رسانی گردد. محمد خربائی در پاسخ به این سئوال که از چه گروه‌هائی برای اداره روزنامه خود استفاده خواهد کرد، مطرح ساخت که بیشترین اعتماد وی بر نیروهای جوان و تازه‌نفسی است که در بستر کار به‌شکل صاحب حرفه درخواهند آمد. از سوئی دیگر وی محدوده فعالیت روزنامه خود را حوزه ملّی ـ منطقه‌ای درنظر گرفت و اعلام کرد که تمام سعی و تلاش خود را خواهد کرد تا نشریه «همسایه‌ها» به‌شکل فراجناحی عمل نماید. محمد خربائی در پایان اظهار امیدواری کرد که شماره صفر روزنامه همسایه‌ها در اسفندماه آینده روانه بازار مطبوعات گردد.

تحریف سخنان شدیدزاده درباره طرح توسعه نیشکر

نمایندگی خبرگزاری ایرنا در دمشق

به نقل از روزنامه الزمان، دیدگاه‌های شدیدزاده نماینده اهواز درباره طرح توسعه نیشکر را به شکلی ترجمه کرده است که با نص اصلی آن متفاوت می‌باشد. این خبرگزاری صحبت شدیدزاده را متوجه نظام جمهوری اسلامی کرده و او را «عرب‌تبار» لقب داده است. این درحالی است که نماینده مردم اهواز در مصاحبه خود با نشریه «الزمان» بیان کرده بود طراح اصلی پروژه نیشکر رژیم منفور پهلوی بوده است که هدفی جز ضدیت با مردم و تحکیم سلطه‌گری نظام ظالمانه خود نداشته است. در این مصاحبه شدیدزاده تأکید کرده است که رژیم شاه برای این طرح توجیه اقتصادی و کشاورزی نداشته و عملاً به‌دنبال اهداف سیاسی آن بوده است.



در این رابطه خبرگزاری ایرنا آن بخش از سخنان شدیدزاده که گفته بود با پیروزی انقلاب اسلامی ایران طرح توسعه نیشکر مردود اعلام گشته را نادیده گرفته و پروژه سیاسی بودن آن را به زمان حال وصل کرده است. این درحالی است که بسیاری از دلسوزان نظام جمهوری اسلامی با این طرح مخالفت کرده و خواهان توقف آن هستند. صدای مخالفت با این طرح که نه به عرب رحم کرده و نه به عجم، در گزارش هزار صفحه‌ای مجلس به تفصیل آمده است.

بدیهی است متذکر شویم خبرگزاری ایرنا که این‌چنین در اقصی نقاط دنیا به شکار اخبار می‌پردازد، خبر تهاجم به مردم محروم طبقات سپیدار را بر روی خط خبری خود نیاورد و خبر برگزاری جلسه هیئت نظارت بر مطبوعات برای حذف نام «صوت الشعب» را نادیده گرفت. این اولین‌باری است که خبر برگزاری جلسه هیئت نظارت بر مطبوعات در اخبار کشور قرار نمی‌گیرد.

أنباء امريكية عن فرار بن لادن بحراً



اعلن مساعد مدير العمليات في هيئة الاركان المشتركة الاميريكة الاميرال جون ستافلبيم ان القوات الاميريكية و حلفاءها الأفغان المحليين سيعملون على «تمشيط منطقة اخرى» بعد الانتهاء قريباً من عمليات التفتيش والقصف الجوي في منطقة زوار كيلي في اقليم خوست في شرقي افغانستان.

و أفاد بانه تم اكتشاف حوالي ستين مبنى و أكثر من خمسين كهفا تحتوي على دبابات و مدفعية و غيرها من الاسلحة والذخيرة خزنتها قوات تنظيم القاعدة في المنطقة. و قال ستافلبيم انه تم اغلاق مداخل مختلف الكهوف و تدمير كل المنشآت المقامة علي الارض.

و ذكرت وكالة الانباء الافغانية الاسلامية أن حوالي مائة جندي أمريكي من قوات العمليات الخاصة بدأوا في تفتيش كهوف المنطقة التي يعتقد ان شبكة «القاعدة» كانت تستخدمها في تدريب «الارهابيين».

و مع الاعلان عن التهيؤ لتمشيط مناطق اخرى في افغانستان تعمدت وكالة الاستخبارات المركزية الامريكية تسريب تقرير لشبكة التلفزيون اي.بي.سي مفاده أن زعيم «القاعدة» اسامة‌بن لادن فر بحراً الى جهة غيرمعلومة من باكستان التي كان قد تسلل اليها من منطقة تورا بورا في شرق افغانستان خلال الاسبوع الأول من الشهر الماضي. الا ان متحدثاً باسم السي.آی.ایه سارع الى نفي هذه المعلومات.

النقد السّاخر:

فلافل ابو احويچم

سعيد خرج آل صگور - الاهواز

ابوحويچم الساكن بلعروبيّه
اشتروگاعه مقامات الزراعيّه
اوعاف الريف والشط وسواجيّه
وهاجر للمدينه ابصادق النيّه
سكن وسط المدينه لكن شويّه
غزو وسط الظهر جوگة حراميّه
شي حشّاشه شي منهم بلشتيّه
ضل محتار ويحشم بهاليّه
ولا واحد عليه شالتّه حنيّه
سِبُوه وحمّلوحته صوانيه
زَعبل مالگه بلبيت خرجيه
صفگ بيده وصرخ يا مگشر الجيه
بعت گاعي العزيزة ونگضت بيه
بس لازم افكّر فكره نفعيّه
افتح للفلافل دكه شعبيه
وبيع اعله الزبون الوحده ست ميه
ابو حويچم يهب كل يوم صبحيه
وايدوّر تنک بلسوگ يوميه
وكل تنكه الشراهه تطلع ابميه
گصهن لسگف قوطيه قوطيه
اوبرميل النفط لذّكه شمسيه
بمچان الكراسي فرش جونيه
يرد امنلفلافل وكت عصريه
حِمّد ربّه ويگول العيشه مرضيّه
بس بدر الفرح ما طوّل ابضيه
اجته امنل بلد جحشة اجرائيه
بيضه امخسفة وايد قديميه
گالو له تحط ممنوع بسطيه
بلا رخصة اعله درب الناس مبنيه
وما عندک شهادة بيع صحيّه
وصخه دكتک اتلم اليريذيه
ذكر تاريخ أهله و زاهي ماضيه
حچه اوياهم و لافادت محاچيه
وصبح بس الزماط ايفيد راعيه
صارت لعب فيّاصي وچوبيه
ومن چف صاحبک تاخذها ملويه
ابو احويچم خذوه ابحاله مرثيه
وضلت بلعجد صينيته معويه
والذبان يم جدر الدهن عَيّه
اوهيج الباع ارضه يصير تاليه

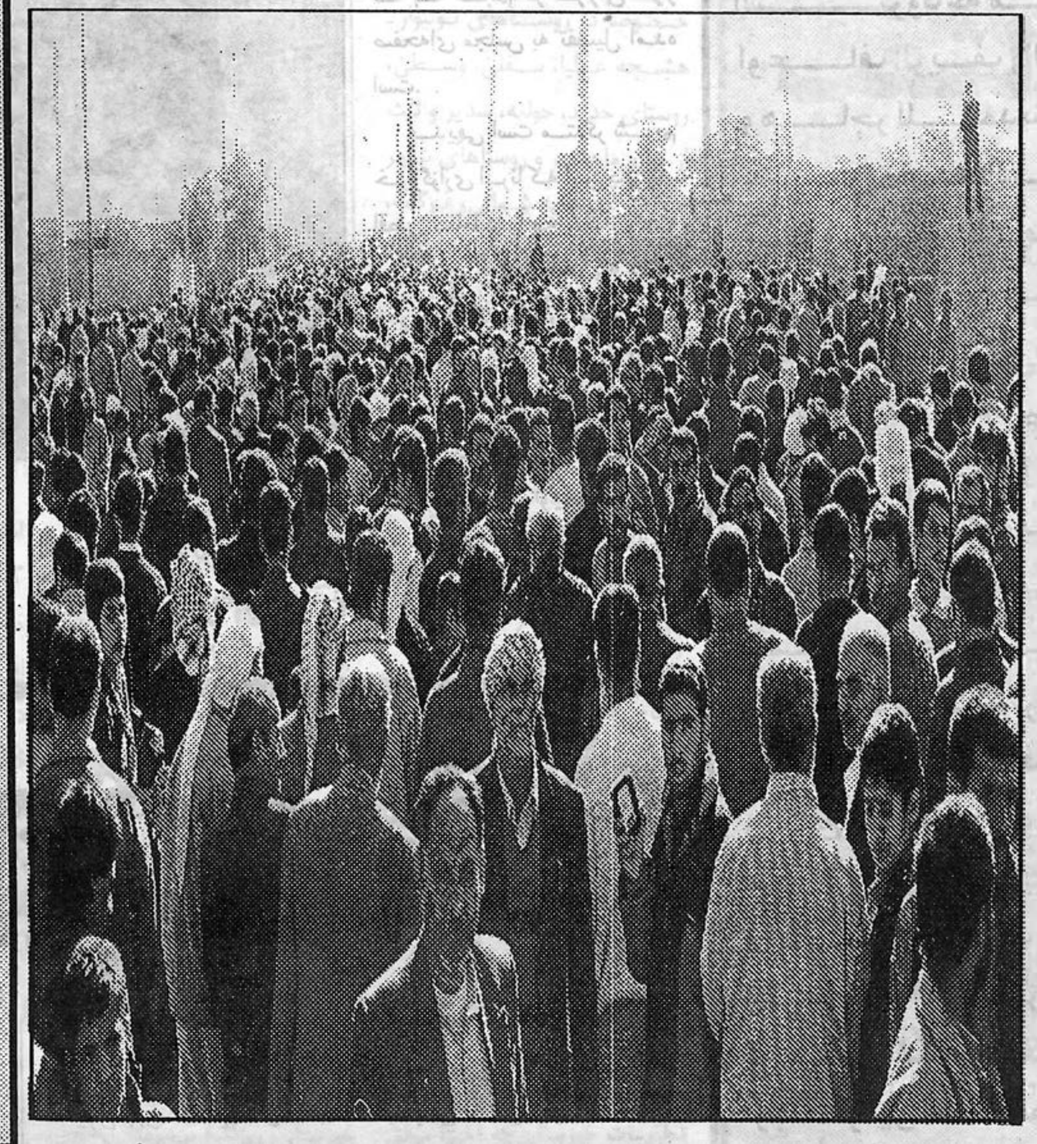
هو الباقي

الاسرة الثامرية المحترمة

تلقينا ببالغ الحزن والاسى نبأ رحيل الفقيد الحاج حيدر الثامري، عضو مجلس البلدية و قد ترک هذا النبا حزناً بالغاً في القلوب، و نحن إذ نشاطركم هذا المصاب الجلل، نضرع إلى الباري تعالى أن يلهمكم الصبر والسلوان و يسكن الراحل الجنة والرضوان

حسن هاشميان

مردم آبادان با حاج حیدر ثامری وداع کردند



افشین ثامری ـ آبادان: حاج حیدر ثامری عضو شورای شهر آبادان بر اثر سانحه رانندگی در سمیر بوشهر به لقاءالله پیوست. این حادثه که غم و اندوه بسیاری را در پی داشت شهر آبادان را در سوگ فرو برد و منطقه را به حالت تعطیل درآورد. در روز تشیع ازدحام جمعیت به‌حدی بود که فاصله چند کیلومتری میان کوی ذوالفقاری تا آرامگاه «خضر» (ع) را به خود اختصاص داده بود. حاج حیدر ثامری در سال ۱۳۷۷ در نخستین انتخابات شورای شهر آبادان شرکت جُست، و با رأی مردم به عضویت این شورا درآمد.

یسئلونی اعله طیب الذات چی مات

مشه و شب ابکگوب الخلگ چی مات

چم حید الهجر یفلان و چم ات

اوچم حید الخذاه امنید اخیه

•••

یچف البین لیش اتچیل چیله

علی اراح و ترک بل گلب چیله

لتن حیدر اسم من ذهب چیله

حذیت اسمی اوبگیت ابلاهویه

اللعب علی المکشوف

عملت السلطة الفلسطينية في الاشهر الاخيرة من العدوان الصهيوني على الشعب العربي الفلسطيني، على محاولة إنقاذ نفسها مع بقايا اتفاق، «أوسلو» من سياسة القتل والتدمير التي اعتمدها اريبل شارون منهجا لاحيدة عنه منذ أن قدم إلى رئاسة الوزراء في الكيان الصهيوني على انقاض سلفه ايهود باراك.

و قدمت السلطة، تحقيقا لهذا الغرض، الكثير من التنازلات بينها التضحية بالانتفاضة المباركة، تحت ستار «حماية ما تبقى» أو «حماية من تبقى، أو عدم اعطاء شارون «الذريعة» لإكمال عدوانه، لكن مجرم الحرب الذي يعرفه أهل السلطة، جيداً، قد تغير أو يمكن أن يتغير.

وها هي الأسابيع و الأشهر تمضي و شارون ماض في عدوانه، وكل ذي بصر و بصيرة على يقين بان ما يريد انهاءه ليس الانتفاضة فقط، بل «اوسلو» و مترتباتها، و فرض واقع جديد على الجميع، مستغلا إلى اقصى مدى حالة الترهيب الجارية في العالم تحت شعار محاربة ما يسمى الارهاب، والغطاء دائما أمريكي، والشريك دائما أمريكي.. و مانع اتخاذ خطوة عملية ضد الارهاب الصهيوني أمريكي ايضا و أيضا. والأمر الواقع الجديد الذي يريد شارون فرضه، أو هو على و شك تحقيقه، يستهدف العرب جميعاً و ليس الفلسطينيين وحدهم، يقينا منه أن حملة الترهيب التي يمارسها يجب ان يخشى منها كل من في المنطقة بدءا من العرب وصولاً إلى ايران، امتدادا حتى باكستان ان لزم الأمر.

الاستراتيجية العامة أمريكية والتنفيذ «اسرائيلي»، والمصلحة مشتركة و درجة الحرارة في المنطقة ترتفع، بخاصة ان الامر الواقع مطلوب فرضه قبل قمة العرب في بيروت في مارس المقبل، حتى لايقووا على شيء، و هم لن يقووا على شيء ان استمروا في ممارسة سياستهم الحالية في عالم مطلوب تغييره برمته بما يخدم امريكا و «اسرائيلها» في المنطقة.

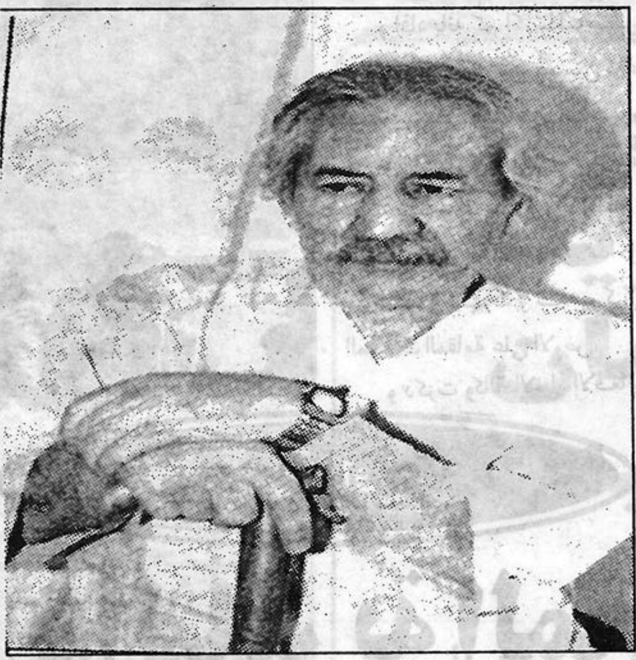
ان سياسة، «أرهبة» العالم التي تنفذها واشنطن، و «اسرائيل» احدى ادواتها، تستهدف اول ما تستهدف العرب والمسلمين. و ان كانت الدول العربية تنتظر قمة مارس للبحث في بناء موقف، فإن هدف واشنطن والكيان الصهيوني هدم كل شيء، يمكن بناؤه من دون انتظار أحد أو مراعاة احد.

و اللعب جار على المكشوف.

بزرگداشت احمد محمود رمان‌نویس برجسته خوزستانی در اهواز برگزار شد

علی مدحجی ـ اهواز

مراسم بزرگداشت احمد محمود رمان‌نویس برجسته اهوازی روز سه‌شنبه ۱۸ دیماه از سوی خانه مطبوعات و نشریه «روزان» در تالار فردوسی شهر اهواز برگزار شد. در این مراسم که جمعیت انبوهی از دوستداران نویسنده از شهرهای مختلف خوزستان در آن حضور داشتند، نخست پیام «محمود دولت‌آبادی» رمان‌نویس بزرگ ایرانی در ستایش از احمد محمود قرائت گردید و سپس دکتر عطاء... مهاجرانی مشاور رئیس‌جمهور و رئیس مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها درباره شخصیت و آثار احمد محمود به سخنرانی پرداخت. در پایان این مراسم بیانیه مشترک هفته‌نامه روزان و خانه مطبوعات خوانده شد که در آن برگزاری یک مسابقه سالیانه ادبی تحت عنوان «جایزه کتاب سال» بنام احمد محمود و نیز نام‌گذاری یکی از میادین شهر اهواز بنام وی خواسته شده بود.



احمد اعطا معروف به احمد محمود در چهارم دیماه ۱۳۱۰ در شهر اهواز بدنیا آمد. نخستین فعالیت ادبی خود را در سن بیست‌وسه سالگی با نوشتن داستان «صُب میشه» آغاز نمود و در همان اوان کار گرفتار حکومت استبدادپیشگان شد و به زندان افتاد. با این وصف زندان مانع از نوشتن وی نشد و کارهای ادبی خود را با نوشتن داستان‌های «مول»، «بیهودگی» و «دریا هنوز آرام است» ادامه داد. بزرگترین رمان خود تحت عنوان «همسایه‌ها» را در سال ۱۳۴۵ در اهواز به‌پایان رساند و در سال ۱۳۵۳ توسط انتشارات امیرکبیر به بازار عرضه شد.

این نویسنده بزرگ خوزستانی بعد از هفتاد سال زندگی پرتلاش و همراه با مخاطره، اکنون نیز میل به نویسندگی دارد و تپش زندگی را در میان کاغذ، قلم و کلمات جستجو می‌کند.

برگزاری دومین سالگرد ارتحال شیخ مهدی طرفی در سوسنگرد

عباس حیادر ـ سوسنگرد: مراسم دومین سالگرد ارتحال علامه دانشمند، حجة الاسلام شیخ مهدی طرفی امسال با شکوه و معنویت خاصی با حضور علماء، اندیشمندان و مداحان اهل بیت (ع) در سوسنگرد برگزار شد. در این میان افرادی چون سیدجاسم کربلائی، مهدی دانشمند و شاعر اهل بیت عزیز فیصلی به نوحه‌سرائی و مرثیه‌خوانی پرداختند. حضور چشم‌گیر مردم در این مراسم نشان از علاقه و عشق آنها به خطیب و خادم اهل بیت مرحوم شیخ مهدی طرفی دارد.

شادباش

پخش سه ساعت برنامه کُردی برای مردم کردستان را به آنها تبریک گفته، امیدوارم که زمان پخش برنامه‌های عربی در سیمای خوزستان افزایش یابد.

□ عمران عبادی ـ آبادان

الو... صوت الشعب... رأى ملت ٤٤١٧٩٤٤-٠٢١

□ عبدالرحيم عساكره ـ اهواز:
مشاهده می‌شود که برای احمد محمود تبلیغات زیادی صورت می‌گیرد. آیا این شخص واقعاً چنین است که درباره وی تبلیغ می‌گردد؟
رأی ملت: بدون شک آنچه را درباره احمد محمود مطرح می‌شود، بیانگر جزء ناچیزی از راه و مسیری که وی پیموده است. احمد محمود نماینده نسل زحمت‌کش و دردکشیده جامعه ماست و چهره حقیقی پدران ما در دوره‌های گذشته در راه احقاق حق خود بوده است. اما تفاوت وی با دیگران این است که وی ساکت و خاموش نمانده و دردهای خوزستانیها را در نوشته‌های خود بیان کرد و برای این کار عمر و زندگی خود را هزینه نمود.

□ محمد جاسم الصيداوي من بنسلفانيا (الولايات المتحدة)

يهدي هذه الأبيات الى كل الأهل والأصدقاء في الأهواز الحبيبة:

موبدينه انودع عيون الحبايب موبدينه
والعشگ لحظة عمر و يُمر علينه
يلى طعم المستحىٰ على عيونكم
و يلى شوگى يذوب بين رموشكم
ليلكم گمره و هوانه مسهرينه
موبدينه نودع عيون الحبايب موبدينه

* * *

انتم احبابى و هواكم دوم يكبر
انتم الدنيه الوسيعه و عشگ اخضر
يلى طعم المستحىٰ على عيونكم
ويلى شوگى يذوب بين رموشكم
ليلكم گمره وهوانه مسهرينه
موبدينه انودع عيون الحبايب موبدينه

□ نجاة آلبوخنفر ـ خرمشهر:

زمانى هموم كثرهن ولا جار
ولا صدقان خلالى ولا جار
اعجزت ادفع ثمن همى ولا جار
و بعد هم دنيتي تعتب عليه

□ عبدالعباس بيت صياح ـ الاهواز:

هوسة

سقط شاه الخيانة او راحت ايامه
و ابـبهمن شعبنه نال احلامه
وحگ رمضانْ شْهر الخير و صيامه
فرحتينه من راح الظالم

□ عيدان شلش السعيداوي ـ سوسنگرد:

دار ميات الى جريدة صوت الشعب

احنه الخفاجيين ننتظر جيتچ
صوت الشعب حياچ بلگب بيتچ

* * *

صوت‌الشعب حياچ احسن جريده
بشعارنه اطبعين هاذه انريده

* * *

هاذه نريده اليوم نسمع ابصوتچ
انتشرى بلأيران كلحنه اخوتچ

* * *

ارجوكم انه اليوم انطونى ميدان
شاعر صغير السن بل اسم عيدان

□ على الأسدى الأهواز
كيف استطيعُ ان أسجّل اشتراكاً سنوياً في صحيفة صوت الشعب لأحد اقاربي في لندن؟
صوت الشعب: الأشتراک السنوي في هذه الصحيفة في أروبا على النحو التالي:
الف ـ أرسال فاتورة بمبلغ ٢٥ دولارا على حساب رقم ١١٧٢ بنک صادرات (فرع رودهن)
ب ـ ارسال العنوان الدقيق للمشارک الى الصحيفة.
ج ـ يتمّ ارسال الصحيفة بشكل مباشر بعد وصول الفاتورة والعنوان الدقيق.

□ عبدالأمير عبدالخانى:
نظر به مطلبی که در شماره گذشته رأی ملت چاپ شد علت توقف پی‌درپی جایگاه سوخت‌رسانی (بنزین) عبدالخان در مسیر اهواز ـ اندیمشک عدم پرداخت بدهی این جایگاه به شرکت نفت می‌باشد که اگر این مبالغ به موقع پرداخت می‌گردید، این مرکز خدمات‌رسانی هرگز تعطیل نمی‌شد.

□ أهازيج من محمد آل حسون التميمي ـ المنيوحى:

اهتزت اركان الملاعب من اجت صوت الشعب
من تصير چفوف صعبه إدواى كل چف الصعب
كل وكت راسى أشيله بيهه يرتاح الگلب
مأمونه وثّايه بحدهه

* * *

ياهله بصوت الشعب يل نالت العزّ والفخر
تكتب الحق والحقيقة ماتهاب من الخطر
تكشف التاريخ النه دوم تختار الخبر
وشياعت تاريخ اجدادى

□ السيد صاحب الموسوى الخميسي ـ قصبة النصار:

هوسه (الأهزوجة) في حق كبير سادات الخميسين السيّد حبيب الخميسي.

كفوا و نعمين ابوالطيبات ملفه الضيف دايم بالفرح والضيج ويّانه
أسمک يظل هيبه و تاج فوگ الراس او متمكن ابأركانه
ابومهدى جديم الگوم ايظل الكرم ويّه الطيب عنوانه
عد عينک آمر وسط الملعب تلگانه

من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق

بأسمى و اسم جميع الشباب فى قصبة النصار اتقدم بالشكر الجزير الى الاخ المحترم الحاج عبدالله كعبى على مايقوم بهِ من دفاعيات الى هذهِ الشعب المظلوم و بالخصوص منطقه عبادان و القصبة الفيحاءِ و انّنا نعلم انهُ خلال المده كان حريصاً على الأمانة التى بيده من قبل الناس و ايضاً نعلم بحبه الى الثقافه العربيه و الفن والأدب و تشجيعه الشباب خلال جلساته و اجتماعه بهم فنشكره على ذالک جزيل الشكر و نرجو من اللّه العلى القدير ان يوفقهُ فى جَميع الأمور فانهُ ليس من الغريب عليه ذالک فقد كان سلفهُ من قبله، على نفس النمط فى خدمة المجتمع اذكر منهم الأخ الحاج محمد سعيد انصارى الذى خدم مجتمعنا خدمةً لايمكن ان ننساها.

□ من الأهواز بدون ذكر الأسم:
اقترح عليكم تخصيص عمود في صحيفة صوت الشعب لنقل بعض المواضيع من الجرايد العربية. قدر ما يتيسر لكم.
صوت الشعب: الأخ العزيز نشكرک على هذا الأقتراح بيد أننا مازلنا نعاني من عدم تمكيننا لنشر جزءٍ من نتاجات مثقفينا في هذه المنطقة و عندما يتيسر لنا ذلک سوف نحاول تنفيذ هذا الأقتراح.

□ عبدالعباس بيت صياح ـ الأهواز:

احتلوا مسجد الأقصى و صحنه
او هظمها مرّض السالم و صحنه
ابيوم القدس كبرنه و صحنه
ضد صهيونها اهل الرديه

□ محسن البخاتي ـ شوش دانيال:

فجرک من علينا برغ و انطار
و گلبى صار ثلث انصاف و انطار
شيعى يحرس اعله الدين و انطار
بس انت التخلصه من الأذيه

□ موال من عبدالامام عبدالرضا العمورى:

يا صاح گلبى انترس من الحزن والهمه
و نزّل اسيوف الدهر فوگ الجسم والهمه
راغب اعوف البلد و سكن فلا والهَمه
من حيث عمرى گضا و ماشفت يوم ابراح
واذكر زمانى المضىٰ وصفگ الراح ابراح
عذّبتى هجر الاخو واطحن دليل ابراح
ويگيت ادگ الصبر صبح و مِسه والهمه

تأثير الأدب العربي فى تطور الأدب الفارسى و نسبة المفردات العربيه التى دخلت فى اللغة الفارسيه

ياسين بچاری - طهران

الثقافه والحضارة الانسانيه محيط زاخر. رحب المدى، عميق الاغوار، تصب فيه روافد شتى لسائر الشعوب و بما أن الأدبين الفارسي والعربى كانا فى عصور ازدهارهما متفاعلين إلى اقصى حدود التفاعل من حيث الاخذ والعطاء والتأثير والتأثر بالتيّارات الفكريه المتبادله.

كانت الصّلات والروابط بين الفرس والعرب قديمة، تمتد اصولها إلى ابعد من التاريخ المدوّن و لم تكن قائمة على العلاقات التجاريه والسياسيه والعسكريه فحسب، منذ عهد المناذرة ملوك الحيرة فى العراق و صلاتهم القويه بملوک الفرس قبل الاسلام، بل تعدتها الیٰ علاقات ثقافيه و حضارية متينة و ليس أدّل على ذلک من استخدام العرب فى دواوين الأكاسرة كمترجمين و كتاب و مستشارين و لما دخل الفرس فى الاسلام زالت الحواجز والسدود بين الطرفين و اصبحا امة واحدةً يجمعها الدين الحنيف و صارت العربيه لغة العلم والادب فى فارس و شبه الجزيرة العربيه على حدّ سواءٍ و انتقلت اساليب الكتابة الفارسية إلى العربيه على يد ابرع الكتاب و اشهرهم عبدالحميد الكاتب.

و لما كانت الغة هى الوسيله للتعبير من الافكار و المبادىء والطاقات المعرفيه التى يحسنها الانسان المثقف هى تفاعل مع اوتار الروح كما يتفاعل الجسم مع الروح. و هل نستطيع ان نرى الكلمة بدون لغة؟ كما ان التميز بين اللغة والفكر أمر صعب و كل لغة ممزوجة بالمعنى و بالتالى ممزوجة بالتاريخ و مسيرته و بكل احساس المفكرين و الرساليين، لذلک لايمكن فصل اللغه عن تاريخها و عن مفهومها.

و قد غلبت النزعة الخيالية على الادب الفارسى، الاسلامى و استمد القصص الفارسى موضوعاته من القرآن الكريم والاحاديث النبويه الشريفه والأدب العربى.

١ـ الخط:

تكتب الفارسية بالحروف العربي و قد اهتم الفرس بهذا الخط بعد ان صارت تكتب به لغتهم و ابتكروا انواعاً جديدة من الخطوط العربيه.

٢ـ نسبة المفردات والمصطلحات:

إن نسبة المفردات العربيه التى دخلت في اللغة الفارسيه هى نسبة عالية لانجدها فى أية لغة عالمية اخرى عرفت كلمات دخيلة. بحيث يمكن القول ان الفارسيه اليوم تشتمل على ما يقرب من ٦٠٪ كلمات عربية الاصل، مع الأشاره إلى ان اغلب هذه المفردات و المصطلحات العربيه التى دخلت الفارسية بقيت على حالتها الأصليه دون تغيير او تبديلو هذا الأمر يسهل للطالب العربي معرفة كبير من المفردات الفارسيه قبل ان يبدأ تعلمها.

٣ـ النحو:

إن احتواء الفارسيه على العديد من المفردات و المصطلحات العربيه، جعل الفرس يلتزمون كثيراً من قواعد الصرف والنحو العربيه كي يفهموا اصول تلک المفردات و اشتقاقاتها. و هذا الامر ايضاً يقرب الفارسيه كثيراً الى فهم الطلاب و إدراكهم.

٤ـ العروض و ضروب البلاغة:

تقوم قواعد العروض و بحور الشعر الفارسى على الأوزان و بحور الشعر العربى نفسها، كما أن ضروب البلاغه و مصطلحاتها مأخوذة من مثيلاتها العربيه.

(و انه لمن المفيد لكل مثقف ان يطلع على الادب الفارسي خصوصاً فى بابى الغزل والتصوف، حيث حظي بعض اعلامه بشهرة عالمية مثل الخيام و سعدي و حافظ و غيرهم).

«اصول لغات البشر و تطور اللغة الفارسيه»

حسب احدى النظريات فإن لغات البشر تتحدر من ثلاثة اصول رئيسية و هى: الهندية ـ الأروبيه، السامیه ـ الحاميه، والطورانيه أما المجموعه الهندية ـ الاروبيه، فهى كانت لغة الشعوب التى استعطنت الأرض الواقعة من شاطي بحر قزوين إلى آسيا الوسطى و روسيا، ثم تفرقت الى شعبتين رئيستين إحداهما اتجهت إلى أروبا، و الاخرىٰ انحدرت نحو الهند و ايران.

و نشأت عن اللغة الأصيلة المشتركة لتلک الشعوب لغات هنديه عديدة، و كذلک لغات ايرانيه متعددة.

و قد مرت اللغات الأيرانيه بثلاثة أدوار بارزه هي:

دور اللغات الايرانيه القديمه، دور اللغات الايرانيه الوسطى و دور اللغات الايرانيه الحديثه وصولا إلى عصرنا الحاضر.

الف: اللغات الايرانيه القديمه:

و هي التي سادت من بداية نشوئها حتى القرنين الرابع والثالث قبل الميلاد. و منها اللغة الأبستاقيه أو (الاقسائيه) و هي التى كتب بها الأبستاق كتاب زردشت و هو الاثر الوحيد الذي بقي من هذه اللغة. و منها كذلک اللغة الفارسيه القديمه و هي اللغة المحكية والرسميه في عهد ملوک الأخمينيين و قد وجدت آثاروها فى كتابات داريوش على صخور بيستون و كذلک نقوش ألوند و صد ستون و تخت جمشيد و جميعها كتبت بالخط المسماري[(١)]

ب: اللغات الايرانيه الوسطى:

تمتد المرحله الوسطى من القرنين الرابع و الثالث قبل الميلاد حتى القرنين الثامن والتاسع الميلادي و سادت فيها لغات ايرانية متطورة عن اللغات القديمه و منها اللغة الخوارزميه و الپارتيه (او الأشكانيه) و الفارسيه الوسطى المعروفه بالبهلويه او الفهلويه بقيت من هذا اللغة آثار بعضها منقوش على الحجر و يرجع معظّمها الى العهد الساسانى[(٢)] و هى مكتوبة بالخط البهلوى، و هذه اللغة هي التى كانت سائده فى ايران عند قدوم العرب اليها.

و البهلويه[(٣)] لهجتان: الاولى البهلويه الاشكانيه التى سادت في الشمال الغربي من إيران و التى اخذت بالانتشار تدريجياً في كل ايران.

و لما فتح العرب المسلمون إيران، ظلت البهلويه رائجه، كما ظلت تكتب بها النصوص الدينيه الزرادشتيه، و أخيراً انشقت عنها الفارسيه الحديثه فى المرحله الثالثه.

ج: اللغة الايرانية الحديثه:

استطاع العرب فتح ايران في مدة يسيرة نسبياً و قوضوا دعائم الامبراطوريه الساسانيه، و لما كانت فتوحاتهم في سبيل الله و نشراً للدين الجديد. كان لابد أن تكتسب اللغة العربيه التى هي لغة القرآن الكريم و النبى المصطفى (ص). صفة القداسة لدى الشعوب الجديده التى دخلت في دين الاسلام، و من بينها الشعب الايراني.

كما ان العربيه كانت لغة الحكم والادارة فى الدولة الاسلامية الناشئه. لذلک كان واجباً على كل من يرغب بالدخول فى الجهاز الاداري او بالتعرف إلى مبادى دينه ان يتعلم العربيه و يحسن قراءتها و كتابتها.

يضاف الى ذلک ان قبايل عربيه كثيره هاجرت الى انحاءٍ مختلفه من ايران و استقرت فيها (اعظمهم في خوزستان) و قد ساعدت جميع هذه العوامل على سرعة انتشار اللغة العربيه فى إيران حيث لم تصبح اللغة الرسميه فقط. بل اللغة الادبية والعلميه و سائر فروع الثقافة في إيران.

لذلک ظلت البهلويه سائده لدي فئات الشعب و اخذت تتسرب اليها مفردات و مصطلحات عربيه عديده خصوصاً فى المسائل الدينيه والفقهيه و في الشئون الاداريه والسياسيه و فى القضايا الادبيه والعلميه.

و نشأت عن البهلويه، و تفاعلها مع العربيه. لغة جديده عرفت «بالفارسيه الدريه» و هي تمثل الفارسيه الحديثه التى تطورت الى الفارسيه المعروفة اليوم.

و يرجع سبب تسميتها بالدريه الى أنها كانت يتحدث بها فى بلاط ملوک خراسان أي «در» أو «دربار» بمعنى البلاط او الباب الملكي و عند ما قامت اول حكومة قوميه فارسيه في ظل الخلافة العباسيه. برئاسة يعقوب بن ليث الصفار في خراسان، أخذت تعمل على نشر الغة الفارسيه الدريه، خصوصاً و أن يعقوب نفسه لم يكن يحسن العربيه[(٤)] و اخذت تنتشر تدريجياً فى سائر اقاليم ايران، و قد كتبت بالخط العربي، و شكل ذلک ضربة جديده للغة البهلوية.

و اقتبست الفارسيه الدريه من العربيه كثيراً من مفرداتها و مصطلحاتها فى مجالات الأدب والفن والدين والاداره والعلم والفلسفه و غيرها. و تأثير العربيه لم يقتصر على المفردات و المصطلحات، و لا على بعض الصيغ النحويه. بل تعداه إلى الاوزان والبحور الشعريه و إلى الصور البلاغيه المختلفه. و جاء السامانيون، الذى حكموا في بخارىٰ و ماوراء النهر و خراسان فعملوا على تشجيع الفارسيه الدريه و كذلک فعلت كل الدول الإيرانيه التى قامت في ظلال الخلافة العباسيه كالصفاريين والغزنويين وغيرهم. و هكذا بدأ الادب الفارسي باللغة العربيه تقليداً لأدب العرب كانت بواكيره الأولى ابياتاً تغري إلى هذا أو ذاک على انها أول بدايات الشعر الفارسي و لاٰ يعرف بالضبط من بداء النظم او الكتابة الادبيه باللغة الدريه و ينسب اول شعر قيل بالفارسيه الدريه الىٰ يزيدبن مفرغ كما قيل أن اول من نظم شعراً بالفارسيه الدريه هو ابوجعفر بن احوص من سمرقند حيث قال:

أهوى كوهى در دشت چگونه دودا
يار ندارد، چگونه رودا؟

والمعنى: غزال الجبل كيف يركض في الصحراء؟ لا صاحب له كيف يذهب؟ كما زعم ان اول من قال الشعر بالفارسيه الدريه هو ابوحفص حكيم بن الاحوص السعدي، كما نسبه غيرهم الى ابي العباس المروزي و آخرون الى بهرام بن يزدجرد بن سابور. كما قال غيرهم ان اول من قال مثل هذا الشعر حنظلة الباد غيسى.

و يعتبر جعفر ابن محمد الرودكي (ت ٣٢٩ ه)[(٥)] اول شاعر نظم و غنى الشعر الفارسي الحديث، و هو فى الادب الفارسي بمنزلة امرىء القيس فى الشعر العربي، ثم جاء شعراء عديدون مثل دقيقى و سعدي و جلال الدين الرومى والعنصري والسجدى و فرخى و غيرهم

«تطور الأدب الفارسى بعد الاسلام:»

بعد الفتح العربي توقفت اللغة البهلويه عن أن تكون لغة رسميه و ادبيه في إيران علىٰ مدى قرنين تقريباً كانت السياده فيهما للغة العربيه اذا قبل الايرانيون علىٰ تعلم العربيه لغة الدين الجديد و لغة الحكم و استطاعت بعضهم ان تجيد العربيه و تبرع فيها فى نظم الشعر بالعربيه و ادّى هذا بالطبع إلى ضعف اللغة البهلويه فاصابهاوهن شديد.

و عندما استبدل خطهم بالخط العربي، كان هاذا كافياً لأن ينسيهم لغتهم و أدبهم القديم تدريجياً كما جمل من الكتابه البهلويه أمراً شاقاً عليهم و قوّى ذلک من نفوذ العربيه فى كل انحاء ايران رغم انها لم تصبح اللغة المحكيه للشعب الايرانى[(٦)] و بعد ذلک اخذ الشعراء يقلدون الشعر العربي في اساليبه و مواضيعه و أوزانه. و حين نشأت دويلات فارسيه مستقله فى القرنين الرابع والخامس الهجريين. اخذ امراء هذه الدويلات يسعون إلى جمع الشعراء والادباء حولهم، لمنافسه الامراء الأخرين و محاكاة لبلاط الخليفه العباسى في

بغداد.

و هكذا نشأ الشعر الفارسى الذى اتخذ من بحور الشعر العربي و قوافيه بحوراً و قوافي له.

ب: عصر السلاجقه:

بمجي السلاجقه للحكم، اصبحت الفارسيه لغة البلاط والسفارات و الادارة والأدب، فقلّل من نفوذه انتشار العربيه، لكن العربيه لم تفقد مركزها لأنها استمرت لغة العبادة والفقه، هذا من جهة، و من جهة اخرىٰ قامت المدارس النظاميه التى انشئت فى هذا العهد برعاية العربيه والاهتمام بها تطبيقاً لسياسة السلاجقه الدينيه المحافظة و ادى ذلک الى ازدياد نفوذ المفردات و المصطلحات العربيه فى اللغة الفارسيه[٨] كما ظلّت هي اللغة الرئيسه للتعبير عن مظاهر الحضاره الاسلاميه من طب و علوم و فلسفه و غيرها. و يؤيد هذا ما ذكره الثعالبى في «يتيمة الدهر» من أن شعراء العربيه في خراسان و ماوراءالنهر تجاوزوا المئه و على رأسهم ابوالفتح البستى.

و كذلك نجدر الاشاره ان مشاهير الفلسفه والعلماء امثال الغزالي و ابن سينا و الرازى كتبوا معظم مؤلفاتهم بالعربيه و ماذلک الاّ لأن العربيه هى لغة الحضارة الاسلاميه بالاضافة إلى طواعية هذه اللغة للاشتقاق والتعبير عن كل الافكار المستجدّه.

د: عصر المغول

فى منتصف القرن السابع الهجري جاء المغول من الشرق فاقتلعوا عروش الدول الفارسيه و شردوا العلماء والادباء او قتلوهم و سيطرت فتره من الجحود فى شتى مجالات الحياة و عاد استقراء النسبى بعد ما قامت دول الايلخانيين و التيموريين و من ابرز من ظهر من الشعراء فى هذا العصر سعدى شيرازى و معاصره مولانا جلال‌الدين رومى صاحب الطريقه المولويه فى قونيه فى آسيا الصغرى و ناظم المثنوى المشهور.

المصادر و المراجع

الف ـ مفتاح اللغة الفارسيه د عبدالله الخالدى / د طلال مجذوب المستشارية الثقافيه للجمهوريه الاسلاميه فى بيروت

ب ـ شفق (دكتر صادق رضازاده): تاريخ ادبيات ايران انتشارات دانشگاه شيراز سال ٥٢

ج ـ براون (ادوارد) تاريخ ادبى ايران جلد ٣ از سعدي تا جامي

د ـ بهار (محمدتقى) سبک‌شناسى يا تاريخ تطور نثر فارسى جلد ٣ چاپ ٤ مؤسسه انتشاراتى اميركبر.

هـ ـ بدوي (د. امين عبدالمجيد) القصة فى الادب الفارسي ـ دارالمعارف بمصر سنة ١٩٦٤ م

الهامش: ـــــــ

(١) محمدتقى بهار / سبک‌شناسى ج ١ ص ١٥

(٢) من الكتب الدينيه دنيكرت و بندهشن و من غيرالدينيه كارنامه اردشير بابكان و كليله و دمنه

(٣) بهلويه نسبة الى بَهْلو او بَهلَوان بمعنى شجاع او نجيب و شريف و قد عربت الى الفهلويه، أما ابن المقفع فقد ذكر انها منسوبة الى «فهله» و هي اسم يقع على خمسه بلدان هي اصفهان و الري و همدان و نهاوند و أذربيجان. ذكر ذلک ابن النديم فى الفهرست.

(٤) ذبيح الله صفا، تاريخ ادبيات ايران ج ١ ـ ص ١٦٤

(٥) كان من عادة شعراء الفرس أن يقرأوا اشعارهم مصحوبة بالانغام لتكون اشد تأثيراً على السامعين و ايضاً ليغطوا الخلل الذى يمكن ان يوجد فى وزن الشعر.

(٦) فكتور الک / تأثير فرهنگ عرب در اشعار منوچهرى و دانعانى ص ٢٦

(٧) بهار / سبک‌شناسى/ ج ١ / ص ٢٣٢

(٨) الک / تأثير فرهنگ عرب / ص ٢٧

بغداد.. و إن طال الزمن!

خلال ربع قرن، كم تغيرت بغداد و تغير العراق، كم تبدلت الاحوال والأوضاع، و لم يبق في مكانه إلا حكم البعث، حتى و إن تبدلت بعض مبادئه و ممارساته.

والخلاصة أن عراق اليوم ليس هو عراق الأمس القريب أو البعيد، لقد توارت الدولة الغنية بمواردها الهائلة، من النفط والثروة الزراعية والمائية المعروفة، و مشروعها الطموح لبناء تنمية متقدمة على اكتاف شعب له عمقه التاريخي الطويل و صبره الأطول.

لم يعد الحال هو الحال، بعد ان خاضت الحكومة العراقية حربين مريرتين، كانت الأولى ضد إيران و التي استمرت لنحو ثمان سنوات، و ما ان خرجت منها حتى تورطت في حرب غزو الكويت عام ١٩٩٠، و ما تبع ذلک من حرب عاصفة الصحراء المدمرة عام ١٩٩١، امتدادا لحصار دولي أو عقوبات قاسية فرضها مجلس الأمن، و تمارس تطبيقها كل من الولايات المتحدة الأمريكية و بريطانيا، دون نهاية متوقعة حتى الآن على الاقل!

و بينْ هذه و تلک دفع الشعب العراقي الثمن الباهظ، الذي لم يدفعه أحد، والذي حوله الى شعب فقير بالمعنى الحر في، يعاني الجوع والفقر و يكابد نقص الغذاء والدواء بفعل العقوبات والحصار الجائر ويتدنى اجر الموظف المتوسط الى نحو خمسة إلى عشرة دولارات شهريا، بصرف النظر عن مظاهر الأبهة التي يتمتع بها كبار المسؤولين.

و لا يحتاج الزائر لبغداد هذه الايام الى جهد، ليتعرف من قرب الى مظاهر الاختناق المعيشي و غم تكدس السلع في متاجر و شوارع العاصمة، متعالية فوق قدرة المواطن العادي على الاقتراب، ناهيک عن ترف الشراء، كما لايحتاج الى مزيد من الجهد ليلمس حقيقة الاختناق النفسي والسياسي الذي يلف الجميع و يثير القلق والتوتر، المكسو بخطاب إعلامي رسمى يتحدث دوماً عن الصمود والتصدي والتحدي، في وجه العقوبات والحصار الدولي، مثلما يجاهر بالاستعداء لمجابهة عدوان أمريكي جديد، قد يقع بين لحظة و أخرى.

فإن كان الهاجس المعيشي هو الذي يشغل الناس بحثا عن لقمة عيش أو تطلعها لحبة دواء، فإن الهاجس الرسمي، يتمثل اكثر حتى و إن لم يعلن في توقع نقل «الحرب الدولية ضد الإرهاب» التي تقودها الولايات المتحدة الامريكية، سريعا من جبهة أفغانستان، إلى جبهة العراق، و التي طالما أعلن أنها ستكون المرحلة الثانية من هذه الحرب الضروس و التي من المتوقع أن تكون أكثر شراسة و ضراوة وفقا لكل المعطيات المطروحة.

و في حين تسمع خطابا متحديا وحادا تجاه أمريكا مثلا، فإنک تسمع خطاباً وفاقيا اكثر هدوءا تجاه العالم العربي، يريد العودة و يسعى لتوفير غطاء عربي قوي استعدادً لأي مواجهة عسكرية جديدة مع أمريكا، و بينما يتحدث صقور الحكم العراقي لغة عنيفة عن العدوان الأمريكي، البريطاني المستمر، والمتوقع أيضا و عن قدرة العراق على المواجهة والصمود، فإن معتدلي الحكم، و خصوصا وزير الخارجية ناجي صبري الحديثي، يتحدث لغة معتدلة وهادئة عن الانفتاح العراقي على الدول العربية، و عن انتعاش التبادل الاقتصادى والتجاري مع دول عربية رئيسية مثل مصر و سوريا والأردن و تونس، بل مع بعض دول الخليج، تعبيرا عن سياسات جديدة، تترجمها حركة تجارية بمليارات الدولارات في اطار قرار النفط مقابل الغذاء الذي وضعته وتشرف عليه الأمم المتحدة.

و نعتقد ان الحكم العراقى قد نجح بالفعل في فتح ثغرة كبيرة في أسوار الحصار الدولي، من خلال اتفاقيات التجارة الحرة، مع أربع دول عربية رئيسية، فضلا عنْ تركيا و روسيا اللتين لهما النصيب الاكبر حتى الآن، و لم يكن ذلک ليتم إلا وفق قرارات سياسية واضحة و مؤثرة، قائمة على تبادل المصالح بطريقة عملية.

و على رغم ذلک المحصلة النهانية، هي ان الشعب العراقي هو الضحية الأولى والعاشرة، دفع و يدفع و سيدفع الثمن من لحمه الحى، و هو بين الضيق الداخلى والضغط الخارجي محاصر يعاني الويلات و يكابد الألم والخوف التاريخى الدفين، الذي اصبح قدرا عليه مكتوبا. في حين انه يستحق ما هو أفضل و أكرم.

و لكن. اين له ذلک. والعواصف الهوجاء تحيط به من كل جانب فتكتم أنفاسه. التي باتت محسوبة عليه، تحاصر شهيقها و تراقب زفيرها، دون اعتبار لاي معيار!

آخر الكلام، قال الإمام على (ع) «ما أكثر العبر و أقل المعتبرين»!

باخبر شديم كه خانم نجمه حميد عضو محترم شوراى شهر اهواز بر اثر سانحه‌اى دچار مصدوميت شدند. ضمن آرزوى سلامتى و بهبودى براى ايشان، رجعت دوباره وى به سنگر خدمت به مردم را از پروردگار متعال مسئلت مى‌داريم.

هيئت تحريريه نشريه صوت‌الشعب

هَلِمُّوا نُحَرِّرِ القُدْسَ وَ إِلاُّ...!

محمد حسن الشبري

بعد ان قطعنا اليأسَ من الحكام العرب تجاه تحرير فلسطين والقدس الشريفة، اولئک الحكام الذين بدل ان يتخذوا قراراً حاسماً بشأن الاحتلال، يقمعون شعوبهم في مسيراتهم ضد المحتلين الصهاينة، و يعززوا علاقاتهم معهم، الحكام الذين بدل ان يشجعوا شباب الانتفاضة على عملياتهم الاستشهادية، يدينوها و يحسبوها ارهاباً، اولئک الحكام الصامتين خوفا على كراسيهم والذى قال فيهم الشاعر المناضل ـ مظفر النواب ـ (تتحرک دكة غسل الموتى اما انتم لاتتحرک لكم غصبة). بعد أن قطعنا الياس منهم، أصبحت وظيفتنا تجاه القضية المركزية للامة، هى وظيفة من يرى بيته و قد طُرِدَ منه علىٰ حين غرّة، ماذا يفعل؟ و بماذا يفكر؟ و ماهى الاساليب و الطرق التى سيتبعها و يعتمدها من أجل تخليص بيته والعودة اليه؟

هو امام خيارين لاثالث لها، اما ان يعدّ العدّة و يستفيد من كل مايمكن ان يستفيد منه من قدرات يمكن توظيفها فى طريقة عودته، او يركن الى ضعفه فسيبقى بالعراء مذموما مدحورا.

و بالنسبة لنا عربا و مسلمين فى هذا الشان فما علينا الا ان نستجمع قوانا، المادية والمعنوية، و هى كثيرة بحمدالله و ان استخدمت بشكل جيد فلاريب فى اننا سنحقق مانصبو اليه. هناک كما ذكرنا آنفا امكانيات مادية هائلة و هناک عوامل معنوية لاتقل تأثيرا عن سابقها ان لم تتفوق عليها فى عملية التحرير و نقصد بها عوامل العقيدة المشتركة والمصير المشترک.

خلاصة القول ان وظيفتنا تجاه فلسطين فى هذا المرحلة والمراحل اللاحقة هو ترجمة قولِ الله سبحانه و تعالى (و أعِدّوا لَهُمْ مااستطعتُم من قُوّة و من رباط الخيل) الى فعل على ارض الواقع.

ان التحرير القدس، يتطلب اولا، تحرير انفسنا، من قيود كثيرة تبدا من تحريرها من الخوف و تنتهى بتحريرها من الانظمة التى قيدتها بحبال كثيرة. و بعملية التحرير هذه سيتم تحرير الكثير من الامكانات التى ستكون عوامل مهمة فى عملية الصراع الوجودى بيننا و بين الصهاينة الارجاس.

بمعنى آخر اذا اردنا تحرير فلسطين و بما فيها القدس، فاننا بحاجة الى رَصّ كافة الامكانيات التى فى حوزة الامة، اقتصادية و ثقافية و سياسية و اعلامية و غيرها، و بالنتيجة فان الامر كبير والمخاض عسير، لذلک يستوجب استحضارات و امكانيات بمستواه.

فاذن لنكن يدأ واحدةً على الاعداء لنحرّر القدس، و سائر الاراضى المحتلة من ايدى الصهاينة و غيرهم و إلاّ فسنبقىٰ فى جلبابا الذلّ والهوان. و قد ورد فى الحديث (ماغزى قوم فى عقر دارهم الا ذلوا).

و يناسب المقام ان نختم هذا المقال القاصر بالابيات التالية:

فلاطلعت عَلَىَّ الشمسُ يوماً
اذا عن مجدِ قومي لا أذودُ
أموتُ و قد بَلوتُ النفسَ دفعاً
كما تَحمي مواطنها الأُسودُ
كذلک فلتَكُن للعربِ نفسٌ
و إلاّ ما الحياةُ وَ ما الوجودُ



نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه

جناب آیت‌الله شاهرودی رئیس محترم قوه قضائیه:

با عرض سلام و ادب و تحیت،

یقیناً حضرتعالی بعنوان بالاترین مرجع قوه قضائیه کشور از آشوب مقطعی و گذرائی که در اسفندماه ۱۳۷۸ به‌دنبال اعلام نتایج انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی در شهرستان شادگان، بوقوع پیوست اطلاع جامع و کافی در اختیار دارید، اما محض مزید اطلاع باستحضار می‌رساند که اینجانب ابراهیم آلبوناصر زرین فرزند صالح به شماره شناسنامه ۱۸۳ و متولد ۱۳۶۰ از ساکنان شهرستان مذکور هستم و متأسفانه در پی اغتشاشات حاصله، علیرغم سعی فراوان در تجنب و کناره‌گیری درحالی‌که طبق یک روال معمول برای خرید مایحتاج به خیابان اصلی شهر رفته بودم مورد اصابت گلوله قرار گرفتم و به بیمارستان منتقل شدم. بعد از انتقال به بیمارستان و درحالیکه از لحاظ جسمانی شدیداً تحلیل رفته بودم و وضعیتی کاملاً نامتعادل از لحاظ روحی، روانی داشتم بلافاصله مورد بازجوئی قرار گرفتم و جلوی دوربینهای فیلمبرداری با اصرار از من خواسته شد به داشتن نقش در آشوب اعتراف کنم و بگویم که توسط تظاهرکنندگان مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌ام. اما من مدارک و مستندات زیادی داشتم که محققاً صحت این ادعا را که اینجانب هیچ نقشی در این اغتشاشات نداشتم، به خوبی اثبات می‌کردند. کما اینکه فیلمبرداری انجام گرفته از صحنه‌های آشوب هم صراحتاً این مدعا را تأیید می‌کرد. نتیجتاً در خلال آن «گفتگوی کوتاه بیمارستانی» بی‌گناهی‌ام بشکلی برای بازجوکنندگان محرز شد که همه فکر می‌کردند مطلبی دال بر محکومیتم به مقامات بالاتر منعکس نخواهد شد. اما در کمال تعجب و ناباوری مدتی بعد از آن قضیه حکم دادگاه انقلاب اسلامی آبادان که غیاباً!! صادر شده بود و خبر از محکومیت اینجانب به ۴/۵ سال حبس و ۴ سال تعلیقی می‌داد به دستم رسید.

در حکم مزبور آنچه که بیش از هر چیز موجب شگفتی اینجانب و اطرافیان شد این بود که چرا این حکم علیرغم حی و حاضر بودن و آمادگی کامل اینجانب برای ارائه مدارک و مستندات بی‌گناهی به دادگاه (از هر نوع که باشد، چه عمومی و چه انقلاب) غیاباً صادر شده است. آیا این حقوق فردی مصرح در متون حقوقی و قضائی جمهوری اسلامی ایران نیست که محکومیت متهم بر پایه علم قاضی بگیرد و اصل ابتدائی و متعارف بر «برائت» باشد؟ آیا اینجانب از هر درجه شهروندی که برخوردار باشم، این حق بشری و طبیعی را ندارم که در یک دادگاه صالحه و با داشتن یک وکیل از خودم دفاع نمایم و شواهد و مستنداتم را در قضائی اسلامی انسانی به آن ارائه دهم؟

اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوه قضائیه را قوه مستقلی که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت می‌باشد معرفی می‌کند، آیا از عدالت دور نیست که در مملکت اسلامی که داعیه اسلام ناب محمدی و پایبندی به حفظ کرامت و حقوق فرد دارد، اینجانب که بی‌گناهی‌ام اظهر من الشمس است به اقدام علیه امنیت ملی در دادگاهی محکوم شوم که نه قاضی‌اش را دیده‌ام نه هیأت منصفه‌اش و نه حتی ساختمان اداری‌اش را!!! آیا آن گفتگوی کوتاه بیمارستانی که در حالت نیمه کما و تألم روحی و جوی متشنج انجام گرفت می‌تواند جایگزین قانونی و عادلانه‌ای برای محاکمه دادگاهی باشد؟

جناب آقای شاهرودی، من بعنوان فرزند نوجوان شما در این مملکت اسلامی که حضرت عالی فرهنگ علوم استراتژیک، تأمین امنیت داخلی کشور را تفوق نظم و قانون در جامعه با همکاری همه ملت عنوان می‌کند. آیا احقاق حق نکردن و بی‌استناد و بی‌ادله جوان هیجده ساله‌ای را علیرغم مصدوم شدن و از درس عقب افتادن و علیرغم تبعات متعدد روحی، روانی ناشی از آن واقعه به بهانه کاملاً واهی اقدام علیه امنیت داخلی به زندان محکوم کردن، خود عاملی برای تشتت در نظم و قانون‌گریزی نیست؟ آیا واقعاً امنیت داخلی یک کشور با ثبات و قدرتمند همچون جمهوری اسلامی ایران آنقدر شکننده است که برای حفظ آن مجبور می‌شوند بی‌گناهان را بدون گذر از مجرای متعارف محاکم روزانه زندان کنند؟

بالاترین و رسمی‌ترین مرجع حقوقی آن می‌باشید، شما را به عدالت مولای جفاستیز شیعیان، علی (ع) عدالت‌گستر و دادستان قسم می‌دهم که جلوی این اجحاف و حق‌خوری مسلم را به هر نحوی که صلاح می‌بینید بگیرید. توقعی ندارم جز اینکه در دادگاه همچون سایر شهروندان برای دفاع از خودم حاضر شوم و به اقامه دلیل بپردازم تا از این درد حقارت‌آمیز که حتی استحقاق «دادگاهی شدن» نداشته‌ام، رهائی یابم.

امیدوارم خداوند متعال اجر بی‌بدیل و بی‌کرانه اخروی و عزت نفس و رفعت شان دنیوی نصیب حضرتعالی گرداند تا در مقام احقاق حق و عدالت‌گستری همیشه ثابت رأی و ثابت قدم باشید.

با تقدیم احترام
فرزند کوچک شما ـ
ابراهیم آلبوناصرزرین

من تراثنا الزاهر بعد القرن العاشر

تذييل سلافة العصر للسيد عبدالله الشوشتري

تحقيق: السيد هادى باليل الموسوى

Hadialshobari@hotmail.com





عكس از: عادل مسلمانی

هو العلامة الجليل المحدّث الفاضل النبيل، الرجالي المحقق، والفقيه الأصولي المدقّق، السيد عبدالله ابن السيد نورالدين علي ابن السيد نعمة الله الحسيني الموسوي الجزائري التستري.

وُلد في مدينة تستر في السابع من شعبان سنة ١١١٢ هـ و هي سنة وفاة جدّه المحدّث الجزائري الشهير. و كان جدّه المذكور قد تفرّس في هذا المولود المبارك مستقبلاً زاهراً فأهداه بعض كتبه، فكان كما تفرّس فقد تعلّم القراءة والكتابة في سنّ مبكرة (السادسة من عمره)، و بدأ بقراءة المقدمات كالصرف والنحو المعاني والبيان على والده فأتمّها بسنتين، ثم انصرف إلى دراسة المعقول والمنقول. و ما ان بلغ السادسة عشرة من العمر حتى أصبح متفنّناً في العلوم والمعارف الإسلامية، و كان جلّ اشتغاله قبل ذهابه إلى إصفهان على علماء تستر والحويزة والدورق كما صرّح بذلك في إجازته الكبيرة، منها قوله في ترجمة الشيخ شمس الدين بن صفر البصري: رأيته في الدورق و قرأت عليه أكثر (شرح المطالع) هناك. و قال في ترجمة الشيخ عبدالحسين القاري الحويزي الهميلي قال: اجتمعت به في الدورق و كان مدرّساً في مدرستها ثم في الحويزة ثم في تستر و استفدت منه.

و أقام في اصفهان مدّة اشتغال فيها على علمائها ثم رحل إلى شيراز في طلب العلم و منها إلى خراسان حيث زار مرقد الإمام الرضا عليه‌السلام و اجتمع بأعلام تلك البلاد، ثم رحل إلى آذربيجان والبلاد العثمانية، وكان اهتمامه في هذه الرحلات بتحصيل العلوم و كسب المعارف المتداولة أنذاك أينما حلّ، لأنه كان حريصاً على ذلك منهمكاً في طلبها من الخاصة والعامة، و حتى من غير المسلمين.

و كانت له مساهمات في تطور الأمور السياسية في البلاد، و منها حضوره مؤتمر دشت مغان مع جملة من كبار العلماء لتتويج الملك الأفشاري نادرشاه الذي أطاح بالحكومة الصفوية و تربع على عرشها سنة ١١٤٨ هـ فأنشأ السيّد المترجَم له خطبة بليغة بهذه المناسبة، وكان له اتصالات وثيقة و علاقات طيبة بحكام المنطقة، أعني تستر والحويزة والدورق كما ذكر ذلك في كتابه (تذكرة شوشتر: ١٦٥) و كانوا يجلّونه و يحترمونه. و في سنة ١١٦٧ هـ ظهرت فتن و اضطرابات في البلاد كدّرت خاطره فخرج متوجهاً نحو العتبات المقدّسة في العراق، و كان طريقه على الدورق فحلّ ضيفاً على زعيمي كعب الشيخين سلمان و عثمان ابني سلطان بن ناصر الكعبي، و قد أشاد بحسن سياستهما و تدبيرهما للأمور في البلاد. و كان قدس‌سره قد زار العتبات المقدّسة غير مرة، منها في سنة ١١٥٣ هـ و حجّ بيت‌الله الحرام. و اسندت إليه جميع المناصب الدينية في بلده تستر بعد وفاة والده سنة ١١٥٨ هـ.

إطراء العلماء بالمدح والثناء عليه: أشاد بفضيلته كلّ مَن ذكره من العلماء و أثنوا عليه ثناءً بالغاً منهم الشيخ محمد حرز الدّين، فقد وصفه بقوله [٢]:

عالم، فاضل، فقيه، محقّق في علم الرجال والرواة، و كان شاعراً لامعاً و كاتباً أديباً، و عدّ من مؤلفاته: الذخيرة الباقية، والذخيرة الأحمدية، و شرح مفاتيح الأحكام، و شرحاً على النخبة للفاضل الفيض، و أجوبة المسائل النهاوندية، و له ذيل على سلافة العصر، و له التذكرة أخذنا منها في كتابنا (النوادر) ما يتعلّق بأحوال جدّه السيد نعمة الله، و بعض أحوال السادة المرعشيين، و نسب المشعشعيين و بعض أحوالهم، و التحفة السنية في شرح النخبة المحسنية، توفي سنة ١١٧٣ هـ والجدير بالإشارة هنا ما ذكره الشيخ حرز الدين من تاريخ ولادة المترجم له، فانّه ذكره في (١٧ شعبان سنة ١١١٤ هـ)، كما جاء في مصفّى المقال أيضاً أنّه ولد سنة ١١١٤ هـ و في طبقات الأعلام أرّخه بسنة ١١٠٤ هـ و لعلّه خطأ في الطبع أو الاستنساخ، والصحيح ما مرّ في صدر المقدّمة والعمدة فيه على ما حقّقه السيد محمد الجزائري في كتابه (الشجرة المباركة).

و قال السيد محمد باقر الموسوي الخوانساري في الروضات [٣]:

كان من علماء زمان الفترة و طغيان الفتنة، بعد اختلال الدولة الصفوية في مملكة ايران المحمية، ماهراً في علم الحديث والفقه و فنون الأدب العربية، و قد ذكر في إجازته (الإجازة الكبيرة) تفصيل أحواله و أحوال والد، و أشار فيها إلى أحوال جملة من مشايخه المعظمين و أفاضل عصره المكرمين مثل المرحوم السيد صدرالدين الرضوي القمّي، و السيد نصرالله الحائري، و المولى أبي الحسن العاملي، وكثير من فضلاء سلسلة المجلسي. و كان وضعها تكملة لكتاب (أمل الآمل) و تداركاً لما فاته من أحوال علمائنا اللاحقين له إلى زمانه رحمةالله. و له أشعار رائقة و أفكار فائقة و كتب متينة و خزائن ثمينة، ثمّ عدّ مؤلفاته.

و قال المحدّث النيسابوري في كتابه (منية المرتاد) الذي صنّفه في تفصيل نفاة الاجتهاد، و منهم السيد السند العارف السيد عبدالله ابن السيد نورالدين ابن السيد نعمة الله الجزائري التستري قدّس الله أرواحهم الزكية، و هو كجدّه و أبيه من أجلّة مشايخ المحدّثين... الخ.

نسبه القصير: ذكر السيد المترجَم له نسب جدّه السيد نعمة الله الجزائري في كتابيه (الاجازة) و (التذكرة) قائلاً: رأيتُ صورة نسبه بخطّه في موضعين هكذا: نعمة الله بن عبدالله بن محمد بن حسين بن أحمد بن محمود بن غياث‌الدين بن مجدالدين بن نور الدين بن سعد الدين بن عيسى بن موسى بن عبدالله بن الإمام موسى الكاظم عليه‌السلام. و استدرك على هذا النسب بعض النسّابين فقال:

إنّ الفترة الزمنية بين وفاة الإمام موسى بن جعفر عليه‌السلام و وفاة السيد الجزائري تسعمائة و خمسون سنة تقريباً، أي أكثر من تسعة قرون، وقد جرت العادة عند النسّابين أن يعدّوا لكل قرن ثلاثة أجيال، و عليه فانّ تلك الفترة تحتاج إلى ما يقارب خمساً و عشرين واسطة، و خلص النسّابة المذكور إلى أنّ الصحيح في نسب السيّد الجزائري كما يلي:

السيد نعمة الله ابن السيد عبدالله ابن محمد ابن الحسين الملقب بشمس الدين بن محمود بن غيّاث بن أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن الرضا بن ابراهيم بن هبة الله بن الطيب بن أحمد بن محمد بن القاسم بن أبي الفخار محمد بن علي بن معمّر الضرير بن عبدالله بن أبي عبدالله جعفر الأسود الملقّب بـ(زنقاح) بن محمد المعروف بالنصيبيني بن موسى بن عبدالله العولكاني ابن الإمام موسى بن جعفر عليه‌السلام [٤].

أما في ما يخصّ كتابه هذا (تذييل سلافة العصر) فقد ذكره المؤلف (السيد الجزائري) في إجازته الكبيرة في عداد مؤلفاته فقال:

(و جزء في تذييل سلافة العصر) للسيد علي خان [٥] ابن ميرزا أحمد السيد معصوم من أحفاد السيد غيّاث الدين منصور المشهور بـ(استاذ البشر) صاحب المدرسة المنصورية بشيراز، و هو تأليف بديع جمع فيه أعيان المائة الحادية عشرة، لكن فاته منهم جمع كثير وجمّ غفير في أعيان هذه الأقطار، لأنّه ألّفه أيّام إقامته بالهند فلم يحط بأحوال مَن لم يبلغه هناك صيته، و قد تتبّعت أحوال بعض مَن أطّلعت عليه منهم و ذكرته على سياق كلامه، فأعجب الوالد بذلك. (الإجازة الكبيرة: ٥٥ طبعة قم سنة ١٤٠٩ هـ) و أشار إلى هذا التذييل العلاّمة الطهراني في (الذريعة ٤/٥٤)، و السيد محمد الجزائري في (شجرة مباركة: ٣٥).

كان هذا التذييل نادر الوجود، صعب الحصول، مغموراً في خبايا المكتبات و بطون المجموعات المنسية، حتّى عدّه بعض المتتبعين من أسرة المؤلّف في جملة الكتب المفقودة، عدا عبارات وجيزة نقلها منه المؤلّف نفسه في كتابه (الإجازة الكبيرة). و لعلّ سبب خفائه و عدم ظهوره، اختصاره و صغر حجمه؛ إذا انّه لايتجاوز عشر ورقات من القطع المتوسط. و قد جرت العادة عند الكتّاب والناسخ قديماً أن يضمّوا الآثار الوجيزة إلى المجموعات المطوّلة في الاستنساخ فيصبح المجموع الكبير طافحاً بالنفائس المتعدّدة المختصرة لكنّها شبه الضائعة؛ إذ لا يدلّ اسم المجموع (إن كان له اسمٌ) على ما فيه من الآثار بالتفصيل، كما انّهم لم يفهرسوا لمحتوياته لا في البداية و لا النهاية، فكم من أثر جليل (كهذا التذييل) أتعب الأدباء والمحقّقين في سبيل العثور عليه، فلم يسعفهم الحظّ في ذلك، بينما هو في مجموع مُهمل ليس له نظام و لا لفصوله و محتوياته خاصّ من عام، حتى يقيّض الله له مَن يستخرجه فيكون سبباً لإحيائه.

و هكذا كان هذا التذييل، حتىٰ ظهرت له نسخة بخط الفاضل المتتبّع السيد محمد علي الرّوضاتي الاصفهاني ادام الله أيام عزّه، وكان قد أستنسخها و ضمّها إلى كتاب له شرع في تأليفه سنة ١٣٦٥ هـ عن نسخة بخط ابن المؤلّف السيد بهاءالدين محمد ابن السيد عبدالله الجزائري، الذي كتبها هو عن خطّ والده سنة ١٢٠٠ للهجرة. و هي تضمّ تراجم ستّة من الأدباء والعلماء على النحو التالي: ١ـ السيد اسماعيل ابن السيد سعد الموسوي الحويزي. ٢ـ السيد شهاب‌الدين بن معتوق الموسوي الحويزي. ٣ـ ابنه السيد معتوق بن شهاب الدين الموسوي الحويزي. ٤ـ الشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي. ٥ـ السيد قوام‌الدين الحسني السيفي القزويني. ٦ـ والد المؤلف السيد نورالدين ابن السيد نعمة الله الجزائري.

ثم ظهرت نسخة أخرىٰ ضمن مجموع مرقّم بـ ٧٣٣٧ في مكتبة آية‌الله السيد النجفي المرعشي قدس سره في مدينة قم، و هذا المجموع يحتوي على عدّة رسائل كلّها للمؤلّف بخطّ حفيده السيد نعمة الله ابن السيد محمد هادي ابن السيد عبدالله الجزائري كتبها سنة ١٢١٣ هـ إلّا انّ هذه النسخة تنقص عن نسخة السيد الروضاتي بسقوط ترجمة الشيخ فتح‌الله بن علوان الدورقي منها. و أخيراً عثرت على مجموع دورقي يشبه الكشكول في محتوياته، و يبدو أنّه ناقص من أوّله و آخره و وسطه و في ضمنه ترجمتان لعالمين أديبين في صفحة واحدة قبلها أوراق ساقطة و هما: ١ـ السيد علي بن باليل الموسوي الدورقي. ٢ـ أبنه السيد ابراهيم ابن السيد علي بن باليل الدورقي، و هذان العالمان ممّن ذكرهما المؤلّف (السيد الجزائري) في إجازته الكبيرة و أشاد بفضلهما و أدبهما، والعبارات والإنشاء في هاتين الترجمتين على غرار عبارات السيد الجزائري في التذييل،

لاسيّما و انّ هناک قرائن تدلّ علىٰ أنّ الأوراق الساقطة قبل هاتين الترجمتين هو التذييل نفسه، و من هنا فانّى ألحقتهما بالتذييل المذكور و صدرتهما بالعبارة التالية: (و في تذييل علىٰ سلافة العصر لبعض الأُدباء ما يلي): و كان اعتمادي في إخراجه بهذه الصورة على النسخ المشار إليها، إذ ليس فيها اختلاف كبير عدا بعض التراجم الساقطة كما سبقت الاشارة، و انّ بعضها يكمّل بعضاً. كما انّي جعلت العبارات المنقولة منه في (الاجازة الكبيرة) موضع الترجيح فيما إذا اختلفت النسخ المذكورة، و هذا ما تيسّر لي حسب الجهد والاستطاعة والله وليّ التوفيق.

(١) له ترجمة في كتابه الإجازة الكبيرة (المقدّمة): ٢٢، و في كتابه تذكرة شوشتر: ٦٠، و في تحفة العالم: ٦٩، و أعيان الشيعة ٤١/٣٩، و طبقات الأعلام للطهراني (القرن الثاني عشر): ٤٥٦، و مصفى المقال في مصنفي علم الرجال: ٢٤٦، و ريحانة الأدب ٢٥٤/٢، و سفية البحار ١٣٨/٢، والفوائد الرضوية: ٢٥٦، والكنى والألقاب ٣٣٢/٢، و معارف الرجال ٨/٢، و روضات الجنات ٢٥٧/٤.

(٢) معارف الرجال ٨/٢

(٣) روضات الجنّات ٢٥٧/٤.

(٤) بغية الطالب في نسب السادة الغوالب: ١٤٢ و ١٤٣.

(٥) هو السيد الجليل علي بن أحمد بن محمّد معصوم الحسيني المدني المولود بالمدينة المنوّرة سنة ١٠٥٢ هـ، و يتصل نسبه بزيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ٨، بـ(ست و عشرين واسطة)، اشتغل بالعلم في المدنية، ثم هاجر إلىٰ حيدرآباد الهند سنة ١٠٦٨ هـ و أقام هناک ثماني و أربعين سنة، أُعطي فيها مناصب عسكرية، فلُقّب بـ(خان)، ثم استعفىٰ و حجّ بيت‌الله الحرام و زار مشهد الإمام الرضا ٧، و ورد اصفهان سنة ١١١٧ هـ ثم حلّ بشيراز مدرّساً إلىٰ ان توفّي بها سنة ١١١٨ هـ أو سنة ١١٢٠ هـ و دُن في حرم السيد أحمد شاهچراغ أخ الإمام علي بن موسىٰ الرضا (ع).

و في أيام إقامته بالهند، ألّف كتابه (سلافة العصر) سنة ١٠٨١ هـ و ذيّله بعد عودته من الهند، فسمّى التذييل (ملحقات السلافة المشحونة بكلّ أدب و ظرافة) من أراد الإطّلاع مفصّلاً علىٰ أحواله فليراجع مقدّمة كتابه (الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة).

أمّا مايخصّ كتابه (سلافة العصر) فقد ذكر العلأمة الطهراني في (الذريعة ٢١٢/١٢) مايلي: سلافة العصر في محاسن الشعراء بكل مصر، للسيد علي خان بن أحمد المعروف بـ(ابن معصوم المدني) ذكر فيه جملة من أعيان عصره من العامّة والخاصّة، مرتّب علىٰ أقسام خمسة: أوّلها في أهل الحرمين، و الثاني في أهل الشام و مصر و نواحيها، والثالث في أهل اليمن، و الرابع في أهل العجم والبحرين والعراق، و الخامس في أهل المغرب و شرع فيه سنة ١٠٨١ هـ و فرغ منه سنة ١٠٨٢ هـ سلک فيه مسلک الثعابي في (يتيمة الدهر)، و الباخرزي في (دمية القصر). أقول: و هو مطبوع طبعة رديئة كثيرة الأغلاط جدير بأن يحقّق و يطبع طبعة جديدة تليق بشأنه.

الخيول العربية

على المذحجي - الأهواز

عد الحصان العربى أقدم و أنبل و أجمل الخيول فى العالم و هو من السلالات الخفيفة يرجع تاريخه الى ماقبل المسيح و من المعروف أن معظم سلالات الخيول فى العالم تحمل خاصة من خواص الحصان العربى حيث يقال أنه حدث اختلاط ما فى احدى سلاسل تطورها مع الدم العربى و مهما اختلف فى أصله يبقى اسمه العربى فى كل بقاع الدنيا فهناک الكثير من الجدل والنقاش حول الأصل الأول لهذا الحصان فالبعض ينسبه‌اى الحصان المنغولى و آخرون يشيرون الى أن اصله يعود الى الصحراء الليبية و هناک من يزعم انه وجد على شكل قطعان حرة برية فى شبه الجزيرة العربية منذ القدم بينما تؤكد المصادر القديمة والحديثة أن هذا الحصان أصيل فى شبه الجزيرة العربية و لم يفد اليها من خارجها كما يدعى بعض الدارسين و هناک من المغرضين من يزعم ان الحصان الأصلى نشا خارج الجزيرة العربية ثم ادخل الى فلسطين و سورية من الشمال الغربى لبلاد العراق ابان غزو الديانيين فى القرن الحادى عشر قبل الميلاد فقد أدخله الهكسوس الرعاة من سورية الى مصر و منها الى الجزيرة العربية و لكن جميع تلک النظريات تفقد الركائز العلمية الثابتة التى من شأنها حسم النقاش و أنهائه لطرفها و من الأكيد أن الخيول العربية كانت موجودة فى شبه جزيرة العرب فى عهد المسيح و ظهرت أهميتها بشكل واضح أثناء الجاهلية قبل الأسلام و تبقى بقية الأراء والنظريات فقيرة الىٰ دليل تعوزها الحجة والبرهان و تنحصر فى دائرة الظن و التخمين فقد ذهب العلماء الذين قاموا بدراسة التطورات الجوية والجيولوجية الى القول بخب الجزيرة العربية فى الماضى السحيق و أنها كانت ماهولة بالإنسان و الحيوان و أقاموا الادلة الصحيحة على رأيهم بما وجدوه من محار فى المناطق الصحراوية يرجع الى عصور ماقبل التاريخ.

عكس از: عادل مسلمانى

الخيل فى القرآن

ورد ذكر الخيل فى أكثر من آية من آيات القرآن الكريم كلها ترفع من قدرها على غيرها من الحيوانات الأخرى كما أقسم بها اللّه خالق هذا الكون و ما فيه من مخلوقات فى قوله تعالى والعاديات ضبحا و فى الآيات الكريمة اشارات الى فضل الخيل و تكريمها و ارتباطها بصفة الخير وعدها اللّه من أعظم مخلوقاته تكر و تفر تغدو و تروح ثم قرن عزّ و جل القوة بالخيل والخيل بالقوة قال تعالى و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل.

الخيل فى الحديث الشريف

يأتى ذكر الخيل فى أحاديث الرسول العربى الكريم مدحا و تكريما امتداد لفضلها الذى أورته الايات الكريمة فقد جاء فى الحديث الشريف قوله صلى اللّه عليه و سلم كل لهو ابن آدم بتطل تلا تأديبه فرسه و ملاعبته أهله و رميه عن قوسه و قال الرسول الكريم من ارتبط فرسا فى سبيل اللّه كان له مثل أجر الصائم والباسط يده بالصدقة مادام ينفق على فرسه و كما جاء فى حديث آخر الخيل معقود فى نواصيها الخير الى يوم القيامة و أهلها معانون عليها والمنفق عليها كالباسط يده بالصدقة و قال عليه الصلاة والسلام غلموا أولادكم السباحة والرماية و ركوب الخيل و فى حديث للنبى فى يرتبط فرسا فى سبيل اللّه بنية صادقة أعطى أجر شهيد.

و يروى ان الرسول الكريم صلّى اللّه عليه و سلم كان فى غزواته يعطى الفارس سهمين و الراجل سهما واحدا و قد كان للنبى صلى اللّه عليه و سلم خمسة أفراس هى لزاز و لحاف و المرتجز و قد سمى كذلک لحسن صوته والسكب و معناه الخيف النشيط واليعسوب.

الخيل فى كتب التراث

ذكر ابن الكلبى فى كتاب أنساب الخيل أن اول من ركب الخيل اسماعيل بن ابراهيم كما روى ابن الكلبى أن أول ما انتشر فى العرب من تلک الخيل أن قوما من الازد من اهل عمان قدموا على سليمان بن داوود بعد تزوجه بلقيس ملكة سبا فسالوه عما يحتاجون اليه من أمر دينهم و دنياهم حتى قضوا من ذلک ما أرادوا و هموا بالانصراف فقالوا يا نبى اللّه أن بلدنا شاسع و قد أنفقنا من الزاد مر لنا بزاد يبلغنا بلادنا فدفع اليهم سليمان فرسا من خيله و قال هذا زادكم فاذا نزلتم فاحلموا عليه رجلا و أعطوه مطردا و أوروا ناركم فانكم لن تجمعوا حطبكم و توروا ناركم حتى يأتيكم بالصيد فجعل القوم لاينزلون منزلاً الا حملوا على فرسهم رجلا بيده مطرد و احتطبوا و أوروا نارهم فلا يلبث أن يأتيهم بصيد من الظباء و الحمر فيكون معهم ما يكفيهم و يشبعهم و يفضل الى المنزل الآخر فقال الأزديون ما لفرسنا هذا اسم الا زاد الركب فكان أول فرس انتشر فى العرب من تلک الخيل فلما سمعت بنو تغلب أتوهم فاستطرقوهم فنتج لهم من زاد الركب الهجيس فكان أجود من زاد الركب و كان مشاهير خيلهم اضافة الى الهجيس القيد و حلاب فلما سمعت بكر بن وائل أتوهم فاستطرقوهم فنتجوا من الهجيس الدينارى فكان أجود من الهجيس و كذلک فعل بنو عامر فكان لهم سبل من الخيل العتاق أمها سوادة و أبوها الفياض.

و يذكر ابن عبد ربه من مشاهير خيل العرب الوجيه و لاحق لبنى أسد والصريح لبنى نهشل و ذو العقال لبنى رباح و النعامة فرس للحارث بن عباد الربعى و ابن النعامة هو الابجر العنترة العبسى ثم داحس فحل لقيس بن زهير والغبراء أنثى لحذيفة بن بدر وقصتها معروفة و مشهورة قامت من أجلها حرب داحس والغبراء التى دامت أربعين عاما.

كما يخصص النويزى فى نهاية الأرب أكثر من جزء من كتابه الكبير باسم ذكر كا وصفت به العرب الخيل و يقول فى أسماء الخيل مرتبة حسب سنها العب تقول للفرس اذا وضعته أمه مهر ثم هو فلو فاذا استكمل سنة فهو حولى ثم هو فى الثانية جذع و فى الثالثة ثنى و فى الرابعة رباع و فى الخامسة فارع ثم هو فى نهاية عمر فدک.

و يروى ابن قتيبة فى كتابه عيون الأخبار ان الخيل ثلاثة ففرس للرحمن و فرس للأنسان و فرس للشيطان فأما فرس الرحمن فالذى يربط فى سبيل اللّه و أما فرس الشيطان فالذى يقامرون عليه و يراهنون كداحس والغبراء و ذكر الأنبارى حين قال أن أفضلها مركبا و أكرمها عندنا و أشرفها أذا كان قصير الثلاث طويل الثلاث رحب الثلاث عريض الثلاث صافى الثلاث أسود الثلاث غليظ الثلاث فهو الجواد و يصلح للكر و الفر و اما الثلاث القصار فالعسيب والظهر و الرسغ و اما الثلاث الطوال فالأذن و الخد والعنق و اما الثلاث الرحاب الجوف والمنخر و اللبب و اما الثلاث العراض فالجبهة و الصدر و الكفل و اما الثلاث الصافيات فاللون و للسان والعين و اما الثلاث السود فالحدقة و الجحفلة و الحافر و اما الثلاث الغلاظ فالفخذ و الوظيف و الرسغ و مع هذه الأوصاف يكون حديد النفس جرىء المقدم.

أنواع الخيول العربية

الكحيلات

المحدانيات

العبيات

الصقلاويات

و من هذه الأنواع تاتى عدة فصائل تصل بعض هذه الانواع الى عشرون فصيلة

ألوان الخيل

أدهم الأسود الخالص السواد

أشهب الأبيض اذا خالطه سواد

ورد الاحمر الخالص

كميت اذا كانت خمرته فى سواد

الأبلق لاشية و لا وضوح فيه غير مرغوب كثير الحزن

الأجرد قليل الشعر
الغرة بياض فى الجبين
ألمظ اذاكانت الشفة السفلى بيضاء
أرثم اذاكانت الشفة العليا بيضاء
التحجيل بياض فى قوائم الفرس

أصوات الخيل

أجش اكثر صهيله من منخريه
الحممحمة صوته اذا طلب العف او راى صاحبه
الضبح صوت نفسه اذا عدا و ركض
القبع صوت يردده من منخره الى حلقه اذا نفر من شىء

و فى ختام هذه المقالة أود أن أذكر بعض التوضيح عن الهكسوس و من هم و من مطالعتى فى كتاب المجهول والمهمل من تاريخ الجنوب اللبنانى للكاتب يوسف الحورانى ذكر ان الهكسوس هم من العماليق من اسلاف بنى عاملة و هم عرب من الجزيرة العربية هاجروا و استوطنوا اجزاء من الشام و من ثم نزحوا الى مصر و حكموها و هكسوس تعلى ملوک رعاة لان «هيک» فى اللغة المقدسة معناها ملک و «سوس» معناها راع و كانت مدة حكمهم على مصر طوال خمسمئةٌ و واحد عشر عاما.

و ختام ان الباحثين الغربين و من خلال دراساتهم و أبحاثهم أن أساس و أصل الفروسية عند الغربيين كان صدى للفروسية العربية قال العلامة بيكلسون لقد خالط الغربيون العرب و احتكوا بالمسلمين زمنا طويلا فى الشام و عايشوهم أزمانا طوالا فى اسبانية و صقلية نستشف من هذا الكلام ان شهامة الفرسان و مغامراتهم و انقاذ العذارى من السبى كل هذه صفات عربية و قد أطلق عليها فى أروبا كلمة نبل يضاف الى ذلک ان التاريخ قد رسم شخصية الفارس العربى من خلال صورة مستمدة من شخصية المجاهد فى سبيل اعلاء كلمة اللّه كلمة الحق والايمان فهو متعفف متعال لايحب ان يلجا الى الخداع أو الحيلة و يفضل الاستشهاد الصريح القاتل على أى تنازل عن فكرة أو موقف أو عقيدة هذه الشخصية المطلقة فى مفاهيمها و فى مثلها و قيمها و سلوكها تعترضها فى الحياة المحنة تلو المحنة.



ابن السِّكِّيتِ الدَّوْرَقِي (ره) رَائِدُ النَّحْوِ وَ اللُّغَةِ فِی خُوزِسْتَان

بقلم: السيّد محمّد حسن الشبّرى
mhalshobari@hotmail.com

هو ابويوسف يعقوب بن اسحاق الدورقى، الاهوازى، الامامى، النحوى، اللغوى، المعروف بابن السِّكِّيت لِكَثْرَةِ سكوته طول صمته، بكسر السين و تشديد الكاف.

ذَكَرَهُ كثيرٌ من المؤرخين و أثْنَو عليه وكان ثقةً جليلاً من عظماء الشيعة و يُعَدُّ من خواصّ الامامين التقيين (ع) و كان حاملَ لواء عِلْمِ العربية والأدب والشعر واللغة والنحو و له تصانيف كثيرة مفيدة منها: كتاب اصلاح المنطق، الذى قال فيه بعض العلماء: ماعبر على جسر بغداد كتاب من اللغة مثل اصلاح المنطق و لاشک انه من الكتب النافعة الممتعة الجامعة لكثير من اللغة. وكتاب تهذيب الالفاظ و كتاب الامثال و كتاب الاجناس و كتاب المقصور والممدود و كتاب الفرق و كتاب السرج و اللجام و كتاب الوحوش و كتاب النوادر وكتاب سرقات الشعراء وكتاب فعل و افعل و كتاب الحشرات و كتاب الاضداد و كتاب الشجر و النبات و كتاب «ما اتفقوا عليه» و كتاب الزبرج وكتاب المذكر و المؤنث و كتاب معانى الشعر و كتاب القلب و الابدال و غير ذلک من الكتب.

قال تَغْلَبْ: أَجْمَعَ اصحابُنا انه لم يكن بعد ابن الاعرابى اعلم باللغة من ابن سكّيت و كان المتوكل قد الزمه تاديب ولده المعتز باللّه.

و قال ثعلب: لما جلس عنده ذات يوم، قال له: باى شىء يحبّ الامير أن نبدأ؟ يريد من العلوم؟ فقال المعتز باللّه: بالانصراف، قال يعقوب: فاقوم، قال المعتز: فانا أخَفُّ نهوضاً منک. فقام، فاستعجل، فعثر بسراويله فسقط والتفت الى يعقوب خَجَلاً و قد إحْمَرَّو وَجْهُهُ، فأنْشَدَ يعقوب:

يُصَابُ الفَتىٰ من عَثْرَة بِلسانه
و ليس يُصابُ المرءُ من عَثْرَةِ الرجل
فَعَثْرَتُهُ فى القَوْلِ تُذْهِبُ رَأْسَهُ
و عَثْرَتُهُ بالرجل تبرأ علىٰ مهل

فلمّا كان من الغَدِ دخل يعقوب على المتوكّل فاخبره بما جَرَىٰ، فامَرَ له بخمسين الف درهم، و قال: قد بلغنى البيتان.

و كان يعقوب يقول: انا أَعْلَمُ من أبى بالنحو، و ابى اعلم منى بالشعر واللغة، و اننا نرى لابن السكيت شعر، و هو مما تثق النفس به، فمن ذلک قوله:

اذا اشتملت على الياس القلوب
و ضاق لما به الصدر الرحيب
و اوطنت المكاره و استقرت
و ارست فى اماكنها الخطوب
و لم تر لانكشاف الضر وجها
و لا اغنى بحيلته الاريب
اتاک على قنوط منک نحوث
يمن به اللطيف المستجيب
وكل الحادثات اذا تناهت
فموصل بها فرج قريب

....

قتله المتوكل فى الخامس من رجب عام ٢٤٤ هـ و سببه ان المتوكل قال له يوما: ايما احب اليک ابناى هذان اى المعتزو المؤيد، ام الحسن والحسين (ع)؟ فقال ابن السكيت: واللّه ان قنبرا خادم على بن ابى طالب (ع) خير منک و من ابنيک. فقال المتوكل للاتراک: سلوا لسانه من قفاه ففعلوا فمات. و قيل غير ذلک، واللّه اعلم.

موسسه ابن السكيت الدورقى الثقافيه

مؤسسة ابن السكيت الثقافية

تأسست هذه المؤسسة فى السنة الحالية (١٣٨٠ هـ ش) بجهد كلٍ من الاخوة: السيد محسن الشُبّرى و حسين الطرفى و عزيز الساعدى والاخت ناديا ضياقم و الهام رشيدى كماقامت السيدة الهام رشيدى، هى الاخرى برسم تمثال ابن‌السكيت.

قدّمنا هذا المشروع منذ سنة و لم يتأيد فى المحافظة و فى طهران و ذلک لعدم معرفة المسؤولين على شخصيّة ابن السّكّيت الدورقى، ناسين المؤتمرات التى اقيمت فى ذكرى ابن السكيت فى الاهواز والدورق قبل سنوات و التى حضرها المسئولين والعلماء والشعراء.

و بعد عام كامل و بحمداللّه تأيّدت هذه المؤسسة فى طهران العاصمة وها هى الآن تقدم برامجها الثقافية فى المناسبات. منها مناسبة (المعايدة الكبرى) و التى اقيمت فى قاعة المعلمين فى الاهواز حيث شاركت المؤسسات و ساهمت فى هذه الاحتفالات التى طالت ثلاثة ايام وكان لمؤسسة ابن السكيت الثقافية السهم الأكبر فيها. كما تعلن مؤسسة ابن السكيت استعدادها للمساهمة فى اية مناسبة فى المستقبل انشاء اللّه تعالى.

من بَرامِج مُؤَسَّسَة إبن السِّكِّيت في المُسْتَقْبَل

١ـ اقامة معرض، لاحياء التراث العربى في خوزستان، و عرض مجموعة من آثار الكُتّاب الخوزستانيين و ستعلن انشاءاللّه عن زمان و مكان هذا المعرض فى الصحف (صوت الشعب، الشورى والاهواز).

٢ـ اقامة احتفالات فى المناسبات المختلفة.

٣ـ رحلات.

٤ـ صفوف تعليمية، ثقافية.

و أخيراً تُهدِي لكم هذه المؤسسة، قصيدة يا دَوْرَقَ الفَخْر» لسماحة الشاعر الاديب والخطيب ـ السيد ناصر الشبرى ـ التى ألقاها فى مُؤْتَمَرَىٰ الاهواز و الدورق، بمناسبة ذكرى شهادة ابن السكيت (ره):

يا دورقَ الفخر نلتَ العِزَّ والشَّرَفَا
كم فيک من عَالِم بالفضل قد عُرِفَا
فيکَ الأماجِدُ والأشْرافُ قد قَطَنُوا
وكُنْتَ مَأوىٰ لِمَنْ للدينِ قَدْ وَقَفَا
كم عابدٍ بات فيک الليلَ مبتهلاً
و جسمه من صلاة الليل قد نحفا
كم فيک من شاعر ظلت قصائده
تتلى ونال بها الخيرات والزلفا
فيک ابن باليل من عُدَّت قلائده
قصائدا قد عَلَتْ اشعار من سلفا
فيک ابن علوان من اشعاره خَلُدَتْ
مَرَّالزمان و تحلو عند من عرفا
فيک ابن اسحاق من طابت أرُومَتُهُ
من للامام علىٍّ بالولاء وفا
حقاً له اليوم ان تتلى مآثره
لإنَّهُ ثابتٌ فى الدين ما نحرفا
اضف الى ذاک آدابا تعلّمها
من الائمّة من فى حبهم شَغفا
وكم كتابٍ له فى العلم الّفه
و فى الكتابة جُلّ الوقت قد صرفا
بالنحو والفقه والتاريخ الفها
و من قراها راى فى طَيّها تُحفا
كان ابن اسحاق يعقوب له قدر
و للامامين فى أيّامه ألفا
فحازما حاز آدابا و معرفة
و انه كان بالاخلاق متصفا
وكان يعقوب ذا تقوىٰ و ذا وَرَعٍ
و دمعه خشية من ربه ذرفا
لكنّما الرِّجْسُ لم يُتْرِكْهُ فى دَعَةٍ
من الرِّفاه و لم يفعل به النصفا
فقال يوما ليعقوب و قد حضرا
ابناه فى مجلس قل لى بغير خفا
هل المؤيّدُ والمعتزُّ فضلَهُما
أَغْلىٰ أَمْ إبنا عليٍّ قل لى مُعترفا
فقال يعقوب بل نَعْل لقنبرهم
أعلىٰ من ابنيکَ يعلو درّنا الصّدَفا
هنا الخليفةُ أبدا غَيْضَهُ حَنَقاً
و بالقضاءِ علىٰ ربِّ الوفي خَلَفَا
سَلّوا اللسانَ من المقدام محتسبْ
واللّه اعطاه فى جنّاته غرفا
امّا الخليفةُ فالنيرانُ مسكنُه
والكلّ يجزي بيومِ الحشرِ ماقْتَرَفَا

الهامش: للاطلاع الاكثر على شخصية ابن الكسيت (ره) راجع الكتب التالية

١ـ الياقوت الازرق فى اعلام الحويزة والدورق / السيد هادى باليل الموسوى
٢ـ و فيات الاعيان / ابن خلكان.
٣ـ الكنى والالقاب.
٤ـ اعيان الشيعة.

المرأة فى حياة الأنبياء (ع)

فاطمة شبيبي - آبادان

لقد كان للمرأة دور بارز و خطير فى مسيرة الدعوة الإلهية و حركة الأنبياء والمرسلين (ع)، فقد ساهمت المرأة فى الكفاح الفكرى والسياسى، و تحمّلت التعذيب والقتل والهجرة و صنوف المعاناة كلّها والإرهاب الفكرى والسياسى والجبروت، و أعلنت رأيها بحريّة، و انضمّت الى الدعوة الإلهية رغم ما أصابها من خسارة السلطة والجاه والمال، و لحوق المطاردة والقتل و التشريد والإرهاب بها، فها هى مريم أمّ المسيح التى عظّمها القرآن كما عظّمها نبىّ الإسلام محمّد (ص)، فقد أثنى القرآن فى آيات عديدة على هذه المرأة النموذج و هو يقدّمها مثلاً اعلى للرّجال، كما يقدّمها مثلاً أعلى للنّساء ليقتدى بسلوكها و استقامة فكرها و شخصيّتها.

و الذى يدرس تأريخ المرأة فى الدعوة الإلهية، يجدها جهة للخطاب كما هو الرّجل، من غير أن يفرّق الخطاب الإلهى بينهما بسبب الذكورة والأنوثة.

و بدراسة عيّنات تأريخية من حياة النساء فى مسار الدعوة الالهية، نستطيع أن نفهم الموقع الرائد والفعّال الذى شغلته المرأة فى حياة الأنبياء و دعواتهم، فتتجلّى قيمة المرأة في المجتمع الإسلامى، و مشاركتها الفكرية و السياسية، و حقوقها الإنسانية والقانونية، نقرأ هذه المشاركة المتقدّمة والواسعة عندما نقرأ قصّة كفاح أبى الأنبياء إبراهيم (ع) ضدّ قومه فى بابل، فى أرض العراق، و مصارعته النمرود، ذلك الصراع الذى انتهى بنجاة ابراهيم (ع) من النار بمعجزة الهية تفرق تصوّرات العقل المادى، ممّا دعاه الى الهجرة الى بلاد الشام، فكانت سارة زوجته و المؤمنة بدعوته رفيقة جهاده، و صاحبته فى هجرته الى الشام، ثمّ الى مصر، ليعودا مرّة أخرى الى الشام فيستقرا هناك؛ و ليبدأ فصل من أعظم فصول تاريخ الإنسان على يد النبىّ ابراهيم (ع) تسانده زوجه سارة، و تقف الى جنبه فى جهاده و معاناته و هجرته.

و يتحدّث القرآن عن قصّة الهجرة والحياة الأسرية هذه، كما يتحدّث عن دور هاجر الزوجة الثانية لابراهيم (ع) و مشاركتها فى كتابة الفصل المضىء من تاريخ الإنسان فى أرض الحجاز، فى مكّة المكرّمة، حيث جاء بها من مصر.

لقد كانت قصّة هذه المرأة من أشهر قصص التاريخ، و أكثرها غرابة، و أعظمها كفاحاً و صبراً، فتألّقت فى سماء التأريخ من خلال احتضان ابنها النبىّ اسماعيل، فى واد غير ذى زرع عند البيت المحرّم، ليكون أباً لاعظم نبىّ فى تاريخ البشرية، و هو محمّد (ص)، و يسجّل القرآن تلك الحوادث بقوله: (ربّ إنّى أسكنتُ مِن ذريّتى بواد و يتحدّث القرآن عن أمّ موسى (ع) و تلقّيها للتلقين و التوجيه الإلهى الذى اُلقى فى نفسها، لتحفظ موسى (ع) من ظلم فرعون، و تكريمها العظيم بإعادته (ع) لها؛ لتكون أمّ النبىّ المنقذ، الذى حطّم بمساعدة الهية أعظم طاغوت فى تأريخ البشرية. يعرضها القرآن محوراً أساسياً في صنع هذه الحوادث، ثمّ يتحدث عن زوجة فرعون (آسيا) و عن مريم أم المسيح عيسى (ع) و يعرضهما نموذجاً و مثلاً أعلى لأجيال البشرية، بقوله:

(و ضرب اللّهُ مثلاً للّذين آمنوا امرأةَ فرعون إذ قالت ربّ ابن لى عندكَ بيتاً فى الجنّة و نجّنى من فرعون و عمله و نجّنى من القوم الظالمين و مريم ابنة عمران التى أحصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا و صدقت بكلمات ربّها و كتبه و كانت من القانتين). (التحريم ١١ ـ ١٢)

لنقرأ هاتين الآيتين، و لنتأمّل بمحتواهما الفكرى الرائع الذى تحدّث عن شخصية المرأة بإجلال و احترام، ليس بوسع أيّة حضارة ماديّة أن تمنحهما لها. فقد قدّم القرآن المرأة الصالحة مثلاً عملياً للرّجال والنّساء، و طالبهم بالاقتداء بها. جاء ذلك فى قوله: (و ضرب اللّه مثلاً للذين آمنوا) انّ عبارتى (ضرب اللّه مثلاً) و (للّذين آمنوا) كما هى واضحة، تبرز ان لنا مفهوماً حضارياً إيمانياً فريداً فى عالم الفكر والحضارة الخاص بالمرأة الصالحة؛ فقد جعلها مثلاً أعلى، و قدوة للرّجال، كما هى قدوة النساء فى العقيدة والموقف الاجتماعى والسياسى، فعرض نموذجين لسموّ شخصيّة المرأة المؤمنة و مكانتها فى الفكر الإسلامى. عرض امرأة فرعون، ملكة مصر، و سيّدة التاج والبلاط والسلطة والسياسة والدولة الكبرى فى ذلك العام، التى تحدّت السلطة، و مريم ابنة عمران التى تحدّت كبرياء بنى اسرائيل و تآمرهم، و حربهم الدعائيّة ضدّها.

وكما كان للمرأة دورها فى حياة ابراهيم و موسى و عيسى، نجد دورها واضحاً و عظيماً فى حياة النبىّ محمّد (ص) و دعوته؛ فلقد جسّدت هذا الدّور العقيدى الفريد خديجة بنت خويلد القرشيّة (رض) التى كانت سيّدة مجتمع مرموقة فى مكّة المكرّمة، و ثريّة صاحبة مال و ثروة و تجارة و رأى، لقد كانت أوّل من حدّثها النبىّ (ص) ـ بعد علىّ (ع) ـ و بدعوته، فآمنت به و صدقته، و بذلت أموالها الطائلة لنصرة دعوته، و لاقت معه صنوف الأذى والاضطهاد على امتداد عشر سنوات من حياتها المقدّسة، و دخلت معه الشّعب، و تحمّلت معاناة الحصار الذى دام ثلاث سنوات، فكانت من أعظم الشخصيات فى تاريخ الإسلام، لذا سمّى رسول اللّه (ص) العام الذى توفّيت فيه عام الحزن.

و يُعظِّم المسلمون هذه الشخصية تعظيماً فريداً، و يقتدون بسلوكها و مواقفها الكريمة تلک.

و فى حوار له مع زوجه عائشة حول شخصيّة خديجة ردّ عليها قائلاً: «ما أبدلنى اللّه خيراً منها، كانت اُمّ العيال، و ربّة البيت، آمنت بى حين كذّبنى النّاس، و واستنى بمالها حين حرمنى الناس، و رُزِقتُ منها الولد، و حُرِمتُ من غيرها»[١].

و يتحدّث عنها مرّة أخرى فيقول: «إنّى لاحبُّ حبيبها»[٢].

و كما تحدّث عن موقعها فى نفسه، و حركة دعوته، و مسار رسالته، تحدّث عن ابنته فاطمة الزهراً (ع) فقال: «فاطمة بضعة منّى، يؤذينى ما آذاها»[٣].

و سُئل مرّة: «يا رسول اللّه أىّ أهلک أحبّ إليک؟ قال: فاطمة بنت محمّد...»[٤].

من هذه النصوص نفهم مقام المرأة و شخصيّتها فى حياة النبىّ (ص) و دعوته، و الموقف النبوىّ هذا يمثّل فى المفهوم الإسلامى أرقى تقييم لمكانة المرأة الإنسانية، و احترام شخصيّتها.

و لعلّنا نكتشف من خلال البيان القرآنىّ والتاريخى الموجز هذا أنّ المرأة فى مفهوم القرآن و الرسالة الإلهية هى حاضنة عظماء الأنبياء (ع)، و المكلّفة بحفظهم، والعناية بهم، و الوقوف الى جنبهم، تجسّد جليّاً فى حياة ابراهيم و موسى و اسماعيل و عيسى و محمّد (ص)، أعاظم الأنبياء والمرسلين (ع)، و قادة الفكر والإصلاح والحضارة الإلهية على هذه الأرض.

و لقد سجّل القرآن دور المرأة فى حياة النبىّ (ص) و دعوته و مشاركتها له فى الهجرة والجهاد مقروناً بدور الرّجل عند حديثه عن الهجرة و البيعة والدعوة والولاء، و استحقاق الاجر والمقام الكريم و علاقة الرّجل بالمرأة... الخ فى مئات الآيسات من بيانه و حديثه فى هذه الموضوعات، مثل قوله تعالى:

(و المؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر). (التوبة / ٧١)

(ربِّ اغفرلى و لوالدىّ و لمن دخل بيتى مؤمنا و للمؤمنين والمؤمنات و لا تُزِد الظّالمين إلاّ تبارا). (نوح / ٢٨)

(يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين أيديهم). (الحديد / ١٢)

فى هذه الآيات يرفع القرآن المرأة الى أكرم مقام يمكن أن يحتلّه انسان فى الدنيا والآخرة، وهو يتعامل معها كما يتعامل مع صنوها الرّجل على حدٍّ سواء، فهى والرّجل فى مفهوم الرسالة الإسلامية (أولياء) يوالى بعضهم بعضاً، و لاءً عقائديّاً، يقومون بإصلاح المجتمع، و محاربة الفساد والجريمة والانحطاط، و يحملون رسالة الخير والسلام والأعمار فى الأرض.

و فى الآية الثانية يتوجّه النبىّ نوح (ع) إلى ربّه بالدعاء للمؤمنات، كما يتوجّه اليه سبحانه بالدعاء للمؤمنين، و من محتوى هذه المناجاة تشعّ مبادئ التكريم والحبّ والاحترام للمرأه، ذلک لأنّ الدّعاء لشخص يحمل هذه المعانى كلّها.

و يتألّق مقام المرأة مضيئاً، و يشرق مقدّساً على صفحات القرآن من خلال تصويره للمؤمنين و المؤمنات فى هالة من نور، يوم لقاء الربّ و ساعة استحقاق الجزاء الذى يُقيّم فيه الإنسان من خلال عمله و سعيه فى الحياة.

و هكذا نفهم أنّ القرآن قد منح المرأة الصالحة الحبّ والولاء، و دعا لها بالمغفرة والعفو والرّحمة، و أحاطها بهالة من نور، و هى المرأة التى مثالها آسية زوجة فرعون، و مريم اُمّ المسيح، و خديجة زوج الرّسول محمّد (ص) و فاطمة بنت محمّد (ص).

و ندرک عظمة المرأة فى الرسالة الإسلامية و فى حياة النبىّ (ص) بالشكل الذى يتاسمى بشخصيّتها، و يمجّدها باحترام و تقدير، حين نعرف أنّ أوّل من استشهد فى الإيلام هى (سميّة) اُمّ الصحابىّ الجليل عمّار بن ياسر، قتلها أبوجهل أصد قادة الشرک والرجعيّة. فقد دفعت حياتها ثمناً لمبادئ الرسالة الإسلامية حين بدأت المواجهة بين الإرهاب والطاغوت، و بين محمّد (ص) و المستضعفين والعبيد الذين وجدوا فى رسالة الإسلام المنقذ لحقوق الإنسان، و المحرّر من الجهل و استعباد الإنسان لأخيه الإنسان. كما سارع العديد من النساء المستضعفات لتصديق النبىّ (ص) فى بدء دعوته، و تحمّلن الأذى والتعذيب والاضطهاد، فهاجرن الى الحبشه و الى المدينة المنوّرة، و نصرن اللّه و رسوله (ص) بكلّ ما اُوتين من قوّة.

و تتألّق شخصيّة المرأة الصالحة حين نُطلّ على المشهد المحيط بالشهداء من خلال تصوير القرآن، و إخباره عنه بقوله تعالى:

(و أشرقت الارض بنور ربّها و وُضِعَ الكِتاب وجىء بالنبيّين و الشّهدا و قُضِىَ بينهم بالحقّ و هم لايُظلمون). (الزمر / ٦٩).

انّ المرأة المسلمة لمّا تكتشف مكانتها الحقيقية فى الإسلام بعد، و انّ الرّجل المسلم لمّا يعرف مكانة المرأة فى الإسلام على حقيقتها أيضاً، لذا اختلّ ميزان التعامل و العلاقة، الذى لايستقر إلاّ بالعودة الى مبادئ القرآن ليعرف كلّ منهم حقّه و مكانته و مسؤووليّته تجاه الآخر و علاقته به.

و إنّ المرأة اللاّهثة و راء سراب الحضارة المادية الذى يخفى و راءه مستنقع السقوط والاضطهاد للمرأة، لو عرفت ما لها فى الإسلام من قيمة و حقّ و تقدير لما نادت إلاّ بالإسلام، و لعرفت أنّ المنقذ لكرامة المرأة و حقّها هو مبادئ القرآن.

عكس از: عادل مسلمانى

(١) إسعاف الرّاغبين المطبوع على هامش نور الأبصار للشبلنجى / ص٩٦.

(٢) صحيح‌مسلم/ح١٥/ص٢٠١/دار إحياء التراث العربى.

(٣) سنن الترمذى، و مسند أحمد بن حنبل / ج ٤ / ص ٥، و خصائص النسائى / ص ٢٥.

(٤) الطبرى / ذخائر العقبى / ص ٣٦.

أختي المحترمة

الأطفال هم محور اهتمام الأسرة من بداية ولادته حتي يصبح قادرا على تكوين أسرة جديدة. لذلك اهتمت الأسرة به و بمراحل حياته و ما يمر فيها من مشكلات و هنا على صفحات جريدتنا ناقشنا مشكلة صغيرة يتعرض لها الأبناء والآباء. و لكن هنا وضعوا الحلول لكي لاتكون مشكلة مصروف الأبناء مصروف الأولاد عادة متبعة منذ زمن طويل والهدف أن نجعل الأبناء يعرفون مسئولية المال منذ صغرهم، و لكن رغم هذا فهي توجد متاعب كثيرة للوالدين.

فإذا أراد الأبناء مصروفهم اليومي و كان الوالدان يمر ان بأزمة مالية فهم لا يقدرون ذلك بل يصرون علي طلبهم فالمصروف قد يتسبب في اثارة الغضب والصراع المستمر بين الوالدين والأبناء عندما يطلب الأبناء بزيادة المصروف دون أن يفهموا الظروف المالية للوالدين، و لكن ليس معني هذا أن نلغي المصروف بل يجب إبقاؤه لأنه يعلم الأبناء قيمة المال و كيفية المحافظة عليه و كيف يقومون بوضع ميزانية صغيرة و يضعون اولويات لاحتياجاتهم.

و علي الوالدين مراعاة مايلي عند اعطاء الأبناء المصروف:

يجب وضع في الاعتبار عدم جعل المصروف رشوة بمعني أن يعطي الابن المصروف. مقابل تنظيف الغرفة او عمل شيء ما اوكترضية له عند حدوث مشادة كلامية بينه و بين أحد الوالدين. لأن ذلك يجعل الأبن لايشعر بانتمائه للأسرة و إنما يشعر أنه يأخذ هذا المال مقابل عمله. كذلك يجعلهم ماديين لايشعرون بأي نوع من العاطفة كذلك أن هناك بعض الأطفال يعتمدون على بعض في بعض الأعمال و تكون النتيجة أن بعضهم يحصل على المال دون أن يبذل جهدا في الحصول عليه فيشعر أنه يستغفل من حوله و ان يحصل علي المال دون عمل.

إذاكان و لابد من مكافاة الابن علي عمل بمبلغ من المال فيجب أن يوضح له ان المبلغ الذي يأخذونه هو المصروف و مازاد عليه فهو مكافاة لما قاموا به من عمل و بهذا سيشعر الطفل بالإنتماء العاطفي للأسرة حتي لو لم يعمل شيئا.

يجب عدم تعويد الطفل على أن يكافا بالمال بل مرة بالمال و مرة بالمديح و مرة بنزهة و هكذا حتي لاينشأ الابن ماديا.

يجب الا يكون العقاب بحرمانه المصروف لأنه يساعد على اختلاط معنى المال و معنى الحب في عقل الابن و يصبح علاقته بالأسرة علاقة مادية لايربطه بها أي نوع من الحب. يجب مراقبة استخدامات المصروف عند الأولاد حتي لايستخدموها في أشياء تجلب لهم الضرر خاصة في سن المراهقة.

نصيحة لكل زوجة

لاتـقارني زوجك بغيره من الرجال

ديما قالوا الرجل طفل كبير و قد تأكدت هذه المقولة من خلال التجارب الزوجية مهما اختلفت الطبقات الإجتماعية و ما طرا من متغيرات العصر على شكل و علاقات حياتنا ربما انه رغم ذلك هو طفل كبير فهنا يقدم علماء علم النفس مجموعة من النصائح المهمة لتعامل المرأة مع زوجها للوصول معه إلى قمة السعادة الزوجية أولها: هناك ان تقارني بين زوجك و زوج صديقتك او اختك الاكثر ثراء او نجاحا او ثقافة. احذرى ان تشعريه و لو بصورة غير مباشرة انك تغارين من الاخريات لان ازواجهن يكسبون و يربحون أكثر.

ثانيا: زوجك سيد نفسه فالرجل يريد ان يشعر باستقلالية دائما و يسعى بالتالى الى كسب حريته و لايسمح لاحد بأن يسيطر عليه والزوجة التى تصر على ان تكون الرئيسة على زوجها والمسيطرة على حياته تخسر زوجها و تهدم حياتها وبنفسها.

ثالثاً: اهتمى بعمل زوجك. لان العمل مهم جدا فى حياة الرجل فهو الانجاز الوحيد الذى قوى شخصيته و يجعله يشعر بأهميته فى المجتمع و فى اسرته فالرجل يشعر بمتعة كبيرة فى تحقيق النجاح فى عمله و بالتالى يحتاج الى مستمع ذكى و متجاوب معه ليس فى مقر عمله بل فى بيته و بين افراد أسرته و بالتالى


عکس از: عادل مسلمانی

لاتسدى اذنك عند سماع حديث زوجك عن عمله لانك بهذه الطريقة تقولين له: انى لا ارغب فى معرفة مايجرى فى مكتبك انى اهتم فقط بما تجلبه من النقود فلاتستخدمي اسلوب اللامبالاة.

لابد من ابراز مدى اهتمامك بعمل زوجك و كونى الصديقة التى يتحدث معها بالدرجة الاولى حتى لايذهب الى اخرى تسمع له.

رابعاً: دعيه يحلم قليلا. الرجل يفتقد الى المغامرة و يبحث عنها دائما و يحلم بها عكس المرأة التى تحاول ان تكون واقعية دائما، و هو دائم التفكير فى المشاريع فلا تقابلى احلامه بالهجوم القاسى. و دعيه يتحدث عن كل مايفكر فيه من مشروعات وخطط انصتى إليه جيدا و ان كان لابد من تدخلك فليكن بهدوء و ترو وإسداء النصيحة بطريقة غير مباشرة و باسلوب عاقل دون احراجه او احباطه...

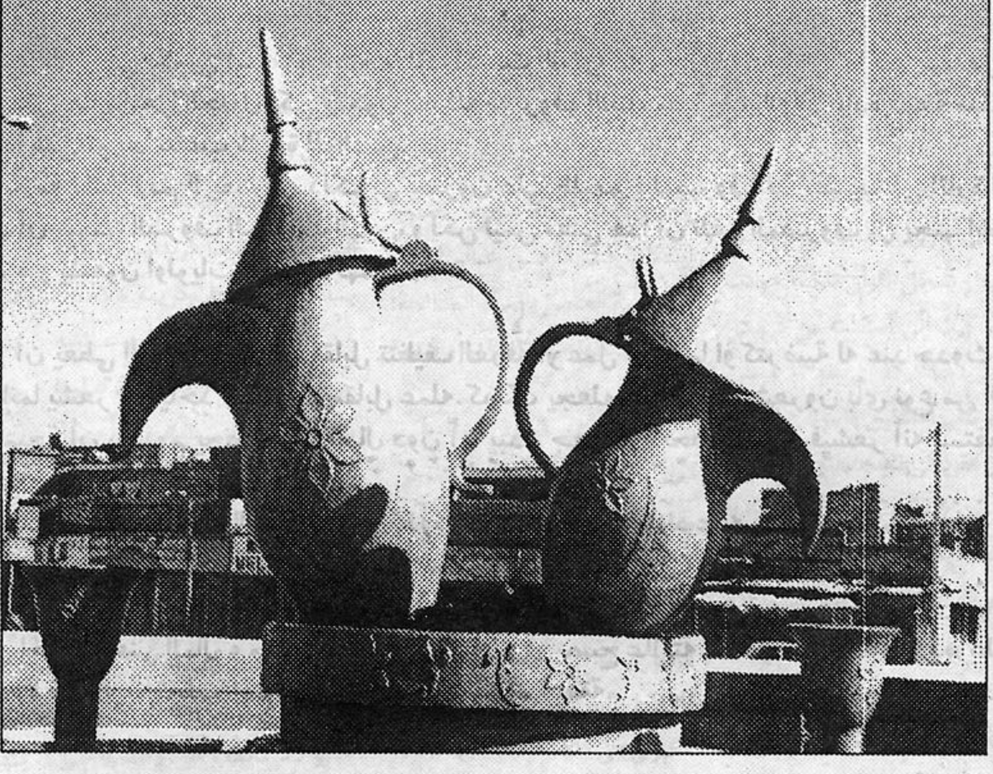
استثمرى ذكاءِ ابنك من البداية

لأن نصف نسبة ذكاء الطفل تتكون لديه فى السنوات الأربع الأولى من عمره اهتم الباحثون بعمل دراسات حول ذلك. و فى دراسة قام بها د. حسين نجمي عن نمو عقل الطفل ينصح الأم بنقل الرضيع كل ساعة أو ساعتين إلى مكان مختلف داخل البيت لأن ذلك يعطى حواسه إمكانية مضاعفة ما يكتسبه من خبرات، بالإضافة إلى أن الأم يجب أن تتحدث إلى طفلها، حيث إنه ثبت علميا أن الطفل الذى تحدثه أمه منذ اليوم الأول لولادته يصبح فى العام الثانى أو الثالث أسرع كثيرا فى نمو قدراته على التعبير عن الاشياء التى تدركها حواسه. و يجب الحرص على ألا يشعر الطفل أن حبنا له قد نقص بسبب خطا ارتكبه بل لابد أن يشعر أنه دائما محل الحب والتقدير، فالاحتضان أو الابتسام او التصفيق يكفى جدا لتشجيع الطفل و يجب أن نشارك الطفل فى الاهتمام بما يكتسبه من خبرات، كما يجب الترحيب بأسئلة الأطفال و لا نضيق أبدا بها بل لابد أن نشجعهم على إلقاء المزيد من الأسئلة، كما يجب أن نشجع الطفل على أن يستخدم حواسه فى التعرف على كل الاشياء المحيطة به و إلقاء الاسئلة حولها.

قصيدة تحت المجهر

كاظم سلمان - خرمشهر

لقد فتحت (صوت الشعب) مشكورة بابا بين صفحاتها اسمته (قصيدة تحت المجهر) تتناول فيه بالنقد قصيدة لاحد الشعراء الخوزستانيين المبدعين بعد ان تنشر القصيدة فى العدد السابق للنقد، و كانت اولى الحلقات من نصيب (حامد) للشاعر العملاق (حسن عاشور) و فى الحلقة التالية وضعت تحت المجهر قصيدة (بيتنا) للشاعر الفنان (قاسم الرشيدى) وكلتا القصيدتين كانتا باللغة الدراجة، اى من الشعر الشعبى. اما هذه الحلقة فتتعرض لقصيدة (اوراق فى الخريف) للشعر الواعد السيد (ناظم الهاشمى) الذى يجيد النظم بالشعبية والفصحى. هذا وقد وقع الاختيار على هذه القصيدة نزولا متواضعا من الشاعر عند رغبة كاتب السطور توخيا للتنويع.



و العبد الفقير، اذ يتجرأ بتسجيل ملاحظات على قصائد اخوته الشعرا، لا يدعى لنفسه المعرفة بنقد الشعر، و لا يريد ان يفرض ذوقه على القارئ، و انما هى خطرات على قلبه و ملاحظات استوقفته احب ان يعرضها على القراء الكرام، و كله امل فى ان ياتى يوم تتحول فيه الصحافة العربية الخوزستانية الى منابر للمناظرات الهادفة والدراسات النقدية البناءة.

و الان، الى اوراق السيد ناظم الخريفية، فقبل ان تجف هذه الاوراق التى بعثرها الخريف المبكر، لابد من الاشارة الى شخص السيد ناظم نفسه، و الذى ربما يجهله الكثيرون جهلا ليس سببه ضعف الشاعر، و هذا ما تؤيده قصائده باللغتين و التى نشرت صوت الشعب بعضها، و لكنه يعود الى تواضع الشاعر الشصديد و حيائه الاشد و قد منعاه من اقتحام حلبات الانشاد و منصات الخطابه الا بعد الحاح من المنظمين و تردد من الشاعر. و لا اقول هذا دعاية له ـ و هو لعمرى غنى عنها ـ و لكن انتصاراً لِموهبة واعدة تستحق الاحتضان، و ما اكثر المواهب الدفينة والطاقات الكامنة فى هذا البلد المعطاء!

لغة القصيدة صريحة جريئة قاسية مدمرة، كالخريف تماما، تبدأ بالرحيل (ارحلى عن ذكرياتى) و تنتهى بالرحيل (و اجعلى الاوراق تمحو الكلمات). و بين البداية والنهاية حشد جنائزى كبير باشكال الموت: (اكتبينى فى سجلات الممات)، (فانا قلعة حزن، عند بوابتها الصماء تغتال الحياة)، (انا صحراء الامانى)، (انا ذكر للخراب) و اشطر كثيرة اخرى مفعمة بالحزن والوداع والموت.

لقد ابدع الشاعر في رسم صورة اليأس. لاحظ كيف يبنى للحزن قلعة عنيدة تصم اذانها عن صيحات الحياة حتى يصرعها اليأس. و كيف يصل باليأس الى اقسى درجاته فيبكى العصافير (و عصافير صباحى، بدأت تنشج حزنا) و لا يترک لعيون الصباح الا اجفانااذبلتها الدموع (تحت اجفان الطلوع) و لاحظ ايضا تمثيله الطريف للعمر بالجدران (ترسم الايام همى فوق جدران سنينى).

وكان موفقا فى افتتاحه الاشطر الستة الاولى بافعال امر، كلها تؤدى معانى النهى المؤدى الى الفناء: ارحلى (لاتبقى)، محو الكلمات، اسلبى، امسحى (لاتبقى)، اكتبينى فى سجلات الممات، احرمينى (ابعدى عنى) وكانه ينتحر و لايريد لشىء ان يمنعه.

أننا حقا امام لوحة خزيفية قائمة، كل ما فيها يلاحق الموت (لا يلاحقه الموت)، حتى الوزن السريع الذى اختاره الشاعر فهو يعطيک احساسا بانه يسير خلف جنازته المسرعة.

و لكن كل هذا الابداع لايمنع (بل يشجع) سؤالا اكثر عنادا من الشاعر اليائس نفسه ان يقول: كيف يستطيع الشاعر ان يفرض يأسه على رموز الحياة الكثيرة المنبثة رغما عنه؟ بماذا يجيب (الذكريات) و (الاوراق) و (الاحساس) و (تلک اللحظات) و (حنان النظرات) و (الحياة) و (الامانى) و (الامال) و (الضحكات) و (عصافير الصباح) و (الطلوع) و (الشموع) و الحبيبة التى تلون الافق و تمنح الشروق بسمته و تحيط الشاعر بالدفء والصدق والحنان، و هى مع كل هذا (وسام فى صدور التضحيات)؟

بعبارة اخرى: اليس من حق القارئ ان يعرف سر يأس الشاعر و رغبته الانتحارية فى الموت، خصوصا و هو محاط بكل هذه الرموز المبهجه للحياة؟ ام ان من حق الفنان ان يلتذذ بيأسه بل ينشره على القراء و يشركهم فيه و يصيبهم عدواه دون ان يوضح لهم السبب!؟

اخيرا، لابد من الاشارة الى ان الاخطاء المطبعية جعلت (منى، ى) و (وامسحى، و افسحى) و (ترسم، ترحم) و (جمرا، حجرا).

و الى لقاء فى قصيدة اخرى تحت المجهر.

مهمة الثقافة العربية

ارتبطت كلمتا الثقافة و الفن في الذهنية العربية بتلك الأعمال التي لاينتظر ان تجنى من ورائها منفعة ملموسة، و ليس المقصود بالمنفعة هنا المردود المالي فقط، و إنما تشمل كذلک أي مردود يمكن التعامل معه باحدى وسائل القياس المتعارف عليها تحت بند «الفائدة».

خلاصة القول ان كلمتي ثقافة و فن تثيران لدى رجل الشارع العربي شعورا مبهما يغلفه عدم الاهتمام، النابع عن البعد. فهما، أي الثقافة والفن، لم يستطيعا ان يكرسا لرصيد تطبيقي حقيقي يمكنهما من الاندماج داخل منظومة الحياة اليومية، التي لاتستطيع فئات كثيرة الخروج عن حدودها، تحت وطاة الانشغال في دوامة العمل، و قسوة ظروف المعيشة... الخ. لمجرد محاولة فهم ما لم تقدر منظومة «الثقافة/الفن، على جعله مفهوما بالنسبة اليها.

و لم يحث و ان جانبت الرؤية الصائبة لرجل الشارع، فهو ان لم يجد ما يهمه او يجذبه و يثيره داخل تلک المنظومة، فهو على حق، و هو الأقدر والأجدر، و رؤيته هي الأولى بالاهتمام.

فهل يعني ذلک ان منظومة «الثقافة/الفن، الأهوازية لم تستطع حتى الآن استيعاب أو احتواء هموم الشارع الأهوازي، ناهيک عن التعبير عنها؟!

سؤال مطروح، اجابته الأقرب هي نعم، و لكن يظل الباب مفتوحا، فعلى أصحاب الفكر والاقلام و رعاة الثقافة والفن ان يبذلوا جهدا ما لتقديم الاجابة عن تلک الاشكالية التي نرى أنها جديرة بالاهتمام بقدر ما هي شائكة و معقدة و خطيرة.

الجديد بالذكر أنه كلما فتح الباب لمناقشة قضية ما من قضايا الثقافة الأهوازيه تطرح، على الفور، قضية التفريس، و تعقد مقارنات عقيمة بين فشل منظومتنا و نجاح منظومتهم، على أساس أنها الأكثر هيمنة، و لا يحق لنا المطالبة بتحقيق ما فشلوا هم في إنجازة، و تنطلق أصوات قائلة إن الثقافة الأهوازية قد حققت في السنتين الأخيرتين قدراً عالياً من المرونة والانفتاح... الخ من دون ان تقد الدلائل على صدق تلک المقولات من وقائع علاقات تلک الثقافة برجل الشارع.

ما يهمنا في هذا الصدد هو الاجابة عن ذلک السؤال الذي يفتح الباب أمام الاتجاهات كافة للمساهمة في «حلحلة» عقد «التعالي» و تفكيک تداعيات «النخبة» و هدم «الابراج العاجية، في محاولة للصعود بالثقافة الى مستوى يسمح لها بالتواصل مع رجل الشارع العادي، و ليس و هم النزول بالثقافة كما يتصور البعض.

قومُ تاهوا عن لغتهم...

جميل ثامريون ـ ماهشهر

ذات يوم في اوان الحرب المفروضة على الجمهورية الإسلامية كنتُ في حرمِ الإمام عليٰ بن موسىٰ الرضا (ع) و قد كان يرافقنى صديقاً لي من الجزيرة العربيه من اهالى القطيف حيث كنا معاً فترةً طويلة من الزمن و نظراً لإندماجي مع أبناءِ الخليج من مختلف الأقطار كالكويت والجزيرة العربية والبحرين و عمان و غيرها في بعض النشاطات الثقافية و ممارستى للغة العربية الفصحىٰ لم يؤدي إلىٰ تسلطى علىٰ اللغة فحسب بل أتقنتُ جميع اللهجات المحلية بحيث كنتُ عند ما ألتقى بأحدٍ من منطقةٍ ما أو بلدةٍ كنتُ اتكلم معه بالهجته المحلية و الكل كان لم يصدقنى بأننى من أهالي خوزستان (اروندكنار) بل كل شخصٍ كان يعتقد بأننى من أهاليى بلدتِه لأنهم لم يكونوا يصدقوا بأنَّ خوزستان يسكونها عربٌ و من كان يُصدقنى بأننى خوزستانىٌ كان يستأنسَ و يزداد فرحاً بما أنَّ الخوزستانيون يتكلمون باللغة الفصحىٰ. عند ما كنتُ أقولُ لهم بأنَّ عموم عرب خوزستان لم يتكلموا هكذا بل لهم لغةٍ خاصة و هىً مختلطةٌ من الكلمات العربية والفارسية إلاّ البعض المعدودين منهم و هذا يعتمد علىٰ رغبتهم و دراستهم للغة العربية فكانوا لم يصدقوا ذلک.

فصدفةٍ في ذلک اليوم عند ما كنتُ أنا و صديقى فى حرم الامام على بن موسىٰ الرضا عليه السلام رأيتُ رَجلٌ قد كان لابس القميص والبنطلون أى الصولوار و كانت علىٰ رأسه فترةٌ اى چفية (يطلق عليها باللغة الخوزستانية) فعرفته من أهالى مُدننا الخوزستانية فأستغليت الفرصة لإثبات مٰاكنتُ أقولهُ لصديقى الذي كان يرافقتنى من قبل، فدنوت من ذلک الرجل و سلّمتُ عليه و قلتُ لصديقى القطيفى دعنى اتكلم مع هذا الرجل و أنت أنصت و أستمع لنا ما نقول كل تتعرف علىٰ اللغة ألتى يتكلمُ بها الخوزستانيون في مدنهم. فعند ذلک سئلتُ الرجل: من أين قادمٌ؟ و متى؟ فأجابنى: من الأهواز. فقلتُ له كيف تركتَ الأهواز و أخبرنا عن ما يحدث هناک من آخر أخبار الحرب. فبدأ يقصُ لي هذه القصةُ باللغته الخوزستانية قائلاً:

گبل أربع تيام چنه واگفين بالراه آهن مال الأهواز إنتانى القطار أشو فرد مرّة سمعنه حس إنفجار ركضنه علىٰ الحس. شفنه فرد خمپاره طايحه يم الزّدَ هوائى او چانو متجرّحين نفرين. واحد منهم گربان والثانى سرباز. واحد چان طاگه التركش ابأيده او مكسوره إيده والدم چان إيشتوِل مثل بلبولة الأبريج والثانى چان حايشه التركش إبراسه. تالى يابوا إلآمبولانس اوخذوهم للبيمارستان و بعد مادرينه ماتو لو عاشو....

بعد ما نهىٰ قصتِه نظرتُ إلىٰ صديقى القطيفى و قلتُ له ماذا فهمتَ من هذه القصةِ ألتى نقلها هذا الرجل؟ قال لي والله مافهمتُ ماذا قال؟ فقلتُ له: عندما سئلتهُ أن يروىَ لي آخرُ أخبار الحرب في الجنوب و أجابني الجواب. قد بلجت القصة اى ترجمتها باللغة العربية الفصحة من اولها إلىٰ آخرها إلىٰ صديقى و قلتُ كان إلرجل يقولُ لي: قبل أربعة أيام قد كنا ننتظر القطار في موقفه في مدينة الأهواز. مرّةً واحده حيث سمعنا صوت إنفجار مرعبٌ فركضنا علىٰ أثر الأنفجار. فرأينا قذيفةُ هاون العدو قد إنفجرت حوالىَ مدفعيةُ مضادةُ للجو ألتى كانت تقعُ هناک و علىٰ أثر انفجارها كان شخصين قد جُرحوا، أحدهم كان عريفاً والثانى جندىً من الذين كانوا هناک، أحدهم أُصيبَ بجروحٍ في يده علىٰ أثر الشظايا و قد كانت يدهِ مكسورةً و كان الدمُ ينفضُ بمثلِ ما ينفض الماءَ من الأبريق والثاني قد كان أُصيب بشظايا برأسه بعد ذلک جاؤا بسيارة الأسعاف و نقلوهما إلىٰ المستشفىٰ و بعد ذلک ما علمنا بأنهم عاشوا أم ماتوا.

فبعد ذلک إندهش صديقى و قال لي يا حسافةُ علىٰ قومٍ تاهوا عن لغتهم...

عكس از: عادل مسلمانی

كلمةُ لابُدَّ مِنها

عادل كاظم الحيدري

بما أنّني أعلنت عن الإنسحاب و عدم الإستمرار في كتابة مثل هذه المقالات بيننا و بين الأخ (محمدرضا الكعبي أبي شمال الجنوبي) و ذلک في مقال أرسلته إلىٰ صحيفة الشورىٰ بتاريخ ٨٠/٩/١٨ ردّاً علىٰ مقال «حوار الطرشان» للسيد أبي شمال الجنوبي ولكن الإخوة المحررين أعلنوا أنّ المقال المذكور الذي يقع في ١٨ صفحة فُقِد مِنّا! فواحدٌ قال في سيارة التاكسي والآخر قال بين أوراق و ملفّات الجريدة و لا أدري رُبّما أرسلتُ مقالي إلى صحيفة «القبَس» اليومية فضاعت أوراقه بين الآف الأوراق في مكتب الجريدة؟!! ثم هل يصح هذا الأمر أن تفقد الجريدة أو مُحرّروها مقالاً يقع في ١٨ صفحة؟! الله أعلم...، ثم أرسلت المقال إلى صحيفة «صوت الشعب» لكنه وصل اليها بعد اعلام وقف مبادلة النقد بين الاطراف المعنية، فامتنعت الصحيفة عن نشره و بتنسيق معى، لاننى بدوري قَدْ أَعلنت في ذلک المقال الضائع عن إنسحابى عن الاستمرار في تلک المساجلات، بَعْدَ أَن رددت على ما كان يعنينى في مقال «احوار الطرشان) ثم رحوت للجميع التوفيق، و قلت: «عفا الله عما سلف» و إلىٰ القاري الكريم المتتّبع للنقد اقدّم مقال استاد النقد الادبى الدكتور جبرائيل سليمان جبور، الاستاد في الجامعه الامريكيه فى بيروت.

و هكذا يكون النقد يا أخوتي.

والسلام عليكم

في هَمْزَة ابنْ

سيدي مدير المقتطف الاغر

سلام و احترام و بعد فقد نشرتم في عدد نوفمبر من مقتطفكم الاغر نقدا لكتابيى عمر ابن ابيى ربيعة بقلم الاستاذ حسن كامل الصيرفي و ارجو ان تسمحوا لي في ان اغتنم هذه الفرصة لأشكر للاستاذ الكريم ثناءه علي و حسن تقديره لعملي و تحليله الرائع لكتابي غير اني لا اوافق حضرة الاستاذ الكريم في مسأله كتابة همزة ابنْ فقد ذكر ان القاعدة في حذفها هي ان تقع لفظة ابن بين اسمين و لهذا يرى وجوب حذفها في عنوان كتابي الرئيسي والفرعي بحيث يكتبان هكذا:

«عمر بن ابي ربيعة» و «عصر بن ابي ربيعة» والمعروف في امر رسم همزة ابن غير هذا اذ ليست الاسمية قبل ابن و بعدها بكافية لاسقاط همزتها حتى و لا العلمية الا على شروط خاصة و قد امتنعت هذه الشروط في كلا العنوانين وكنت اود ذكرها لولا ان القدماء قد كفوني مؤونة هذا بذكرهم المواضع التي تثبتُ فيها همزة ابن بقصيدة اوردها الشيخ ناصيف اليازجى في «مجمع البحرين» و منها هذان البيتان، الثاني والتاسع عشر:

-اذا أضيف لاضمار رضى ابنک او لجده مثل عمار ابن منصور او كان الابن مضافا لابن أو لأخ اوعمه كالمعلى ابن ابن عصفور»

و يجدر بي أن أشير الى ان هناک شرطين من هذه الشروط يمنعان حذف همزة ابن في العنوان الرئيسي ـ عمر ابن ابي ربيعة ـ اولهما في البيت الثاني و هو اضافة العلم الى جده و ابن ابي ربيعة هو جد عمر لا والده والشرط الثاني وارد في البيت التاسع عشر و هو اضافة الابن الى كنية كزيد ابن اخي فلان اوكعلي ابن ابي طالب (ع) مع ان اباطالب والده لاجده. اما في العنوان الفرعي و هو «عصر ابن ابي ربيعة» فيكفي ان تكون كلمة عصر غير علم لتثبت همزة ابن و عليه فنكتب ديوان ابن الفارض و عقد ابن عبد ربه باثبات همزة ابن.

و كم كنت اود لو يصطلح علماء اللغة على رسم همزة ابن بالالف أنى وقعت هذه اللفظة ولابد لي في الختام من شكر حضرة الاستاذ الكريم لتنبيهه اياي الى الخطأ الذي ارتكبه الخطاط في تحريک نون ابن ـ بالعنوان الفرعي ـ بالضم حيث كان يجب ان تحرک بالكسر.

تعليق على الردّ للأستاذ الصيرفي

اشكر للاستاذ جبور تنبيهه اياي الى المواضع التي يجوز فيا اثبات الالف في كلمة (ابن) على اني قد لاحظت ان الاستاذ المؤلف قد اسقط ألفها في كل موضع ذكر فيه اسم الشاعر عمر ابن ابي ربيعة في متن الكتاب و لكنها اثبتت في العنوان. و اريد ان إذكر للاستاذ ايضا اني لم انوه في كلمتي عن هذه الالف في جملة (عصر ابن ابي ربيعة) لأن عصر ليست علما، و انما اردت الاشارة هناک الى رفع (ابن) و هي في موضع الجر.

دروسٌ في مقدّمات الشعر / الدرس السادس

الدكتور: عباس العباسي الطّائي

D-ABBAS-ALTAEI@Yahoo.com

مُلَخّص الدروس الماضية: ـ انواع الشعر: ١ـ القديم الكلاسيكى، و يسّمى العموديّ و يراعى فيه الوزن والقافية بصورةٍ دقيقة. ٢ـ الحديث و قد بدأ منذُ ٢٠٠ عامٍ تقريباً و منه ما هو عموديّ و مِنه ما هو حرٌّ و هو نوعانِ:

النوع الاول: موزون والاشطُر فيه لاتتساوىٰ في الطول، و تختلف من تفعيلة واحدةٍ الىٰ ستّ تفعيلات، (التفعيلة = إحدىٰ أجزاء البيت، مثل «مفاعيلن»). أما القافية فَلَيْسَ لها مكانٌ واضح في الشعر الحرّ الذي عُرِف **بشعر التفعيلة،** و قد يستخدم الشاعر قوافي متعدده غير متفقة في قصيدتِه، و قد لايـهتمّ بالقافية. **النوع الثاني** من الشعر الحرّ، هو الشعر المنثور، و يعتمد هذا النوع مِن الشعر على تناسق الالفاظ بمجاورة بعضها لبعضٍ،كما يعتمدُ على المعاني المتدفقة في كُلِّ قطعةٍ (بيت) مِـن القـصيدة، والبـيت فـي هـذا الشـعر الحرّ لايتكون مِن شطرين، بل مِن مجموعةِ اشطر تحمل موضوعاً واحـداً يـتّصل بالموضوع الكُلى للقصيدة. و ليس فى الشعر المنثور وزن ولاقافيةٍ و قد يكرّر الشاعر في أواخر الاشطر الفاظاً تشبه القافية لكنّها ليست قافية اطلاقاً. و قد أكدّنا في الدرس الثاني على أن لايَبْدأ الشعراء الشباب بهذا النوع مِن الشعر، بل عليهم أن يمارسوا الشعر العمودي بعد أن يحفظوا منه الكثير، بعد ذلک لا بَأسَ عليهم أن يتعاطوا الشعر الحرّ الموزون.

العروض: علم يعرف بهِ صحيح الشّعر مِن مَخْتَلّه، و هو مِنْ اختـراع العـالم العربي الكبير «الخليل بن احمد الفراهيدي المتوفى سنة (١٧٥ هـ).

البحور (الاوزان الشعرّية). هى ستة عشر بحراً، يتكوّن كلُّ بحرٍ منها مِن مجموعَة تفاعيل.

مُلَخصُ البحور: إخترع الشاعر الكبير صفي الدين الحلّى للبحور تسمياتٍ (مَفاتيح) تحمل اسم البحر و وزنه: و ذلک مِن أَجل حفظِه. و نحن هنا نذكر الشطر الاول مِن البحر.

١ـ بحر الهزج: مِفتاحُهُ: «على الاهزاج تسهيلُ» وزنُه: «مَفاعيلن مَفاعيلن»

٢ـ بحر الوافر: مِفتاحُهُ: «بحور الشِعر وافرها جميل»: «مُفاعَلَتُن مُفاعَلَتُنْ فعولُنْ»

٣ـ بحر المتقارب: مِفتاحُهُ: «عَن المتقارب قال الخليل»: «فعولن فعولن فعولن فعولن»

٤ـ بحر الرّجز: مِفتاحُهُ: «في أبْحُرِ الارجاز بحرٌ يَسْهُلٌ»! «مُسْتفعِلُن مُسْتفعِلُن مُسْتفعِلُن»

الدّرس السادس:

البحر السادس: «المتدارک» و يُسمى هذا البحرُ «المُحْدَث» و لعلَّ الخليلَ لَمْ يَضَعْهُ لانّه لم يجد شعراً على وزنِه فـي الشـعر القـديم «لَعلَّ هـذا الوزن استحدث بعد ذلک و قد استدركه عليه سعيد بن مسعدة الاخفش تلميذ الخليل فَنُسِبُ اليه. والغريبُ أَنَّ تفعيلة هذا البحر «فَعلن» هي التي اكتشفَ الخليلُ اوزان البحور بها و فرّعَها منها فكيف ذهل الخليل عنها. و قد يكون في القصه شيّ من التلفيق» والله اعلم.

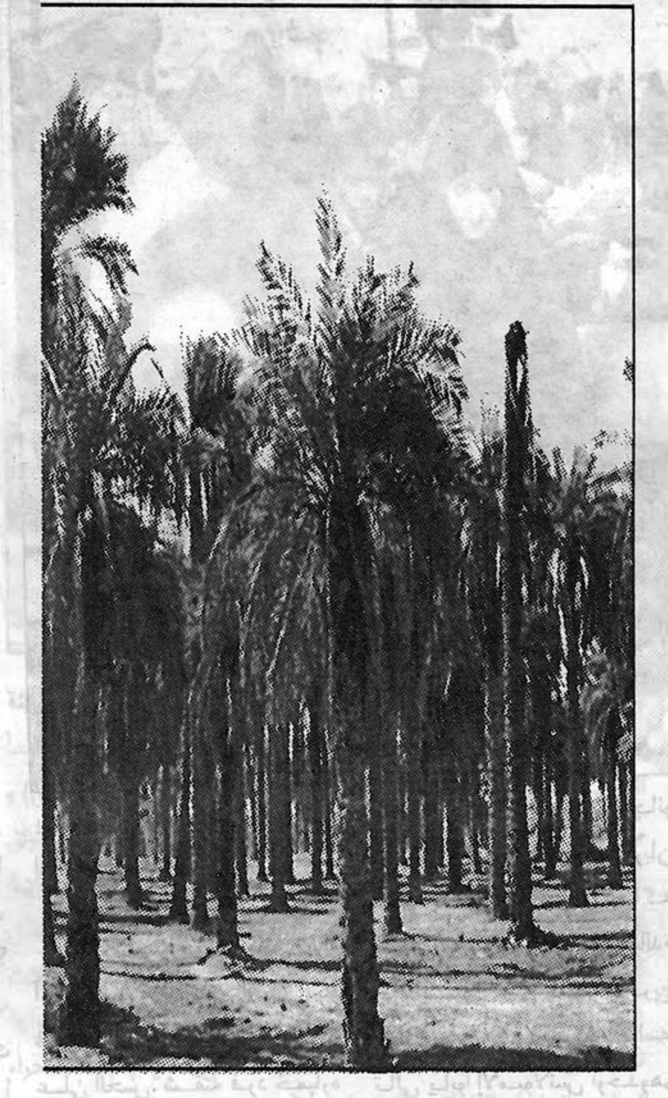
و يُسمّى هـذا البحرُ، الخبب، والرّقاصات، والمخترع، والشّقيق، و ضرب الناقوس، و قطر الميزاب.

وزنهُ في الاصل حسب دائرتِه: «فاعِلن فاعِلن فاعِلن فاعِلن ×ـــــ»

تتكرر التفعيلة ثماني مرات و قد ذكر القدماء لَهُ شاهداً يبدو أنهُ مصنوعٌ مثل أبيات أُخرىٰ فى شواهد العروض والبيت هو:

«جاءَنا عامرٌ سالماً صالحاً — بَعد ماكان ماكان من عامر»

و تعطيعه: (ملاحظة: بَدأنا التقطيعَ الصّوتى وفقاً للمقاطع الصوتيّه فمثلاً «جاءَنا» تكون (جا / ءَ / نا) و الآن بعد أن خطونا خطواتنا الاولىٰ، سنقطع



الابيات تعطيعاً عروضياً حسب التفعيلة:

جاءَنا	عامرٌ	سالِمن	صالحن×	بعدما	كان ما	كان مِن	عامری
فاعلِن	فاعِلن	فاعلن	فاعِلن	× فاعِلن	فاعِلن	فاعِلن	فاعِلن

لكن هذا البحر لا يستعمل اِلاّ مخبونَ التفاعيل (الخبن = حذف الحرف الساكن الاوّل مِن التفعيلة)،

فيأتى: «فَعِلُن فَعِلُن فَعِلُن فَعِلُنْ» ثماني مراتٍ.

وكثيراً ما يصيبها «الاضمارّ (الإضمار = تسكين الحرف الثاني المتحرّک) «فَعْلُنْ»)

و اليک صورتي هذا البحر المألوفتين.

١ـ الصورة الأُولىٰ:

فِعلُنْ فَعِلُنْ فَعِلُنْ فَعِلُن
فَعِلُنْ فَعِلُنْ فَعِلُنْ فَعِلُن

المثال:

أَبَكَيْتَ عَلى طَـلَل طَـرَباً
فشجاک و أَحزَنَک الطَّلَلُ

تعطيعُهُ العروضي:

أَبَكي	تَ عَلى	طَلَلنْ	طَرَبَنْ
فَعِلُنْ	فَعِلُنْ	فَعِلُنْ	فَعِلُنْ

فَشَجا	كَ وأَح	زَنكَطَ	طَلَلُوْ
فَعِلُن	فعِلن	فَعِلُنْ	فَعِلُنْ

٢ـ الصورة الثانية:

فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ
فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ

المثال:

«إنَّ الدُنيا قـد غـرَتْنا × واسْتَهْوتْنَا و اسْـتلْهَتْنا

التعطيع:

إنْ نَد	دُنيا	قَدغَز	رَتْنا ×	وَسْتَهْ	وَتْنا	وَستَلْ	هَتْنَا
فَعْلُن	فَعْلُن	فَعْلُن	فَعْلُن ×	فَعْلُن	فَعْلُن	فَعْلُن	فَعْلُن

و قَدْ توسَّع الشعراءُ في استخدام هذاَ البحر في الشعر الحرّ... و ذلک لقربهِ مِن الايقاع الشعري.

تمارين على بحر المتدارک:

١ـ قطع الابيات التّالية و عين جوازات تفعيلاتها و عروضها و ضربها.

و قال الحساني عبدالله في رثاء العقاد:

سَيّداً كانَ كَمْ شاقنا صَوْتُهُ — ناقِداً في جوانحنا سيّدا
كان! كَلاّ، فمازال هاهوذا — صوتُهُ في مسامعنا أَمْرَدا
يتدَفَّقُ هذا هَدير الرَّجو — لَةِ في كُلِّ أَرضٍ لنا مُصْعِدا

و قال السيد رضا النجفي الموسوي الهندي في مدح الامام على بن ابي طالب (ع) فى الكوثرية

أمفلق ثغرک أم جوهَر × و رحيق رضابک أَمْ سكّرْ
قد قال لثغرک صانِعُهُ × إنا أعطيناک الكوثر

و قال ابوالحسن الحُصَرَي:

ياليلُ الصَّبُّ مَتىٰ غَدُهُ — أَقيامُ الساعَةِ مَوْعِدُهُ
رَقَدَ السُّمارُ و أَرَّقَهُ — أَسَفٌ لِلْبينِ يُرَدِّدُهُ
فبكاهُ النّجمُ وَرَقَّ لَهُ — مِمّا يرعاهُ و يَرْصُدُه

و قال أحمد شوقي معارضاً قصيده الحصري

مُضْناکَ جَفاهُ مَرْقَدُهُ × فبكاهُ و رَحَمَّ عُوَّدُهُ
حيرانُ القلبِ مُعَذَّبُهُ × مَقروحُ الْجَفْنِ مُسَهَّدُهُ

و قال أَمل دنقَلْ:

شئٌ في قلْبي يَحْترِقُ — إذ يَمْضِى الوَقْتُ فَنَفْتَرِقُ
و نمدُّ الايديَ يَجمعُها — حُبٌ و تفرّقها طُرُقُ
و تموتُ النّارُ فنرقبها — بجفونٍ حارَبِها الأَرقُ

٢ـ أُكْتبْ أياتاً أوْ قصيدةً فَصْحىٰ في هذا البحر، و أَرسلها لنا.

٣ـ أُكْتبْ أبياتاً او قصيدةً زجليّةً (شعيية) في هذا البحر و أرسلها لنا و دمتهم على طريق العلم والادب.

جائزة البحر الشعريّة

«تمديد استقبال القصائد للمشاركة فى جائزة البحر الشعرية»

بناءَ على طلب بعض الشّعراء الكرام والشاعرات الفضليات تقرّر تمديد الاستقبال للقصائد المشاركة في جائز البحر الشعرّية حتى نهاية شهر ايلول / شهريور المقبل. بُغْية التروّي والتمحيص في اختيار الاوزان المناسبة للقصائد و تهذيبها لغةً و معنىً لتكونَ لائقةً بمقام الشعراءِ الأفاضل. أمّا القصائد التي وصلتنا حتىّ الآن، فباستطاعَة شعراءها تبديلها بغيرها، مع إشعارنا بسابقتها، و سوف يعلن عن زمان و مكان المسابقه بعد وصول القصائد و انتهاء المدّة المحدّدة. إن شاءا...

صوت الشعب

مِن التّراث

حسن ابو منصور التميمي اهواز

في قديم الزمان ئانت تعيش عشيرة فى احدى بوادى خوزستان. و فى يوم من الايام تشاجر شباب العشيره و ادىٰ الشجار الى مقتل احد ابناءِ العشيرة بيد ابن عمه و يقال لَهُ محمدبن صخر و من عادات ذلک الزمان الذى يرتکب مثل هذة الاعمال يجب ان يرحل من تلک العشيره او يهرب خوفاً من القصاص. فهرب محمدبن صخر الى مکان بعيد لايعرف احد مکانه ـ فمضى من تلک القصه ١٥ سنه و کبر ابناءِ المقتول و اخوانه و فى صدفه عرفوا ما جرىٰ علىٰ أبيهم و أخيهم المقتول بيد ابن‌عمهم محمد فشّدوا عزمهم و ذهبوا بحثاً عنه ليقتلوه اين ماوجدوه. بعد مضى اشهر من البحث سمعوا انه يسکن فى عشيرة غير عشيرتهم فأخذوا عنوانهُ و ذهبوا اليه. فوجدوه فى بيتٍ من الشعر جالساً والحزنُ قدملأً قلبه و هو يعزف على الربابة و يمدح ابنأ عمه بأبيات من الشِعر و يتسّلى في ذالک الآن من البُعد والفراق عن الأحبه کاد ان يقتله فجلس ابناءُ عمه وراءَ جناءِ الخيمه و قالوا النسمع ماذا يقول بنا محمد و هو لايدرى نحن هنا و کان محمد قد بدأ فى القصيده و هى:

والله والله ثم والله والعشرة الما بلشهاد
و حـق الرسـول و حـق بـانى البـنيه
انـى عـليل و مـا تهنيت بـوساد
و يـا عـلتى الجـوّ الضـمير خـفيه
والنـفس يـا «عـلي» عـيّت عـن الزاد
والعـين عـن طـيب المنامه مـعيّه
و قـلبى طـوىٰ الايام والدهـر مـيعاد
و تـجمعت يـا «عـلى» مـن کـل نـيّه
مـن بـعدنا يـا راکـباً فـوق فـداد
و يـدرى و مـايدريک ورک المـطيه
فـوقها غـلامٍ سِـهر اللـيل مـاناد
و حُـرٍ عـلى قـطع الفـيافي شـبيه
و أن سـايلک عـنى مـن الحـى ودّاد[1]
قـول له کـفاف الشـر حـاله رديه
و أن سـايلک مـن الحـي حَسّـاد[2]
قـول له قـوى الحـيل عـلْ المـعنقيه[3]
نـرکب عـلى الصـفرا مـن الخـيل مـلکاد
نـلحق مـع اول صـوبةٍ بـاصريه
و الفٍ هـلـه بسـعود و الفٍ ابـعواد[4]
و الفٍ صـباح الخـير و الفٍ مسـيه
يـا سـعود يـا حـرّ عـلى چـف صـياد
مـن ضـرب سـيفک ايـتسل الأدمـيه
بـوجودکم نـمشى عـلى روس الاشـهاد
و مـن دونکـم نـقصر مـن الحـيل ليـه
بـعد الگـرايب قـصر العـمر مـازاد
و شـوف الگـرايب جـنةً طـاهريه
يـا ا... لاتـميتنا فـي دار الأجـناب
او غـير النشـامه و اگـفينٍ عـليه

ثم تمت قصيده محمد و هو يبکى على ابناءِ عمه و من ألم والفراق الذى حل بينهُ و بينهم. ثم ان القصيده اثرت على قلب ابناءِ عمه و قال سعد الى اخوانه ان مثل هذا الرجل والله لايستأ هل القتل و هو يمدحنا و لا يدرى أنّنا. ثم فى هذا الحال دخلوا عليه واخذو يتبادلونَ القبلات و احتضنوهُ هو خائفٍ منهم ثم قالوا له نُقسم عليک بالدم الذى بيننا هل کنت تدرى أننا و راءَ الخيمة و انت کنت تقول الشعر فينا ثم اقسم لهم و بعد ذالک اخذوه معهم الى عشيرتهم و نسوما کان بينهم.

(١) مُحب (٢) حسود
(٣) المشنقه (٤) اولاد عمه

الحجرُ المُجنّح

عباس الطائي ـ الاهواز

نُشرت هذه القصيدة فى جريدة «الاسبوع الادبـي، التي يُصدرها اتحاد الكتاب العرب في دمشق:

ايها القرن الجديد
ما تخبي في مغاليق دجاک
فجرک الداجي مع الجرح العنيدْ
فجّرا في القدس برکاناً عتيدْ

*****

ايّها القرن الجديد
هل تظل القدس، ايضاً تحت اقدام الغزاة القتلة؟!!!
وعلى سفک دماء الغزْل الاحرار يقتات البغاة السفلة؟!!!
و يروّى الغاصب المتحتل ايضاً
من دم الجدران والانسان والوجدان فيها معوله؟!!!
و يضل الاخطبوط
يقتل اللؤلؤ والمرجان والاشجارَ الولدان والدرَّ
بعقر الدار فى الاحضان، تلک المقتلة؟!!!
و نرى القناصة الاوغاد
يصطادون اطفالا و اشبالا فحولا
شهباً ترنو الى الشمس وصولا
يسحقون الساعد الاکثر طولا
ونراهم کالذئاب
يسحبون الشهداءَ فوقَ الارض الانبياء
و جباه البسلاءِ الشمُ تشتار التراب
و اذا الجرح يفور!!!
ليخطَّ الشارعَ الاحمر دَرباً للعبور

*****

ايها القرن الجديد
ياترى هل تستمر المهزلة؟!!!
و على فکّ عرى العزم و تثبيط الهمم
يرتمي القادة فى سوح القممْ؟!!!
و ضمير العالم المهزوم لايعلن فيها فشله؟!!!
و تظل القدس ايضاً تحت اقدام الغزاة القتله؟!!!

*****

لا... وکلا... لا... وکلا...
دمدم الجرح وفار
انه جرحٌ عميق:
«قسماً بالقدس والبيت العتيق»
أقسم الجرح العنيد
واعار الحجر الثائر جنحين فطار
انها ثورة برکان تفانا وانفجر
انها ثورة شعبٍ کبّر اللّه و ثار
انها زمجرة الطفل و اصوات الحجر
أيهذا الغاصب الهائج فى رعشة خوفک:
انَّ هذا الحجر الموسوم قد مرّغ انفک
انَّ هذا القدر المحتوم قد قرّرَ حتفک

نعاوي (ما ردّده النّساءِ ترنّماً حزيناً)

إعداد و ارسال: فاطمه جرفي

لاطارشٍ منهم يجيني
واسايله و اتنام عيني
واسايله و يبطل ونيني

لگعد على درب الظعون
و اسايل اليرحون و ايجون
بلچن عن احبابي يگولون

اليوم روحي راي دتكم
من زمان ماني شايفتكم
غصباً عليّه امفارجتكم

يا نايمات الليل اگعدن
اذكرن ظريف اطول و ابچن
هيهات مثله وين تلگن

خيّال هَل طَرّ السّراب
داير عَلَه الشارب انگاب
ينشد على مِنْ ماخذه اجناب

عَرَفنه اخياله والرسوم
وعرفنه اتچورت الهدوم
كل الهله ابخطارنه اليوم

خيّال ذاك الصوب يمشي
عرفيت جِسّه و عرف حسّي
و دار الرّچاب وگال إركبي

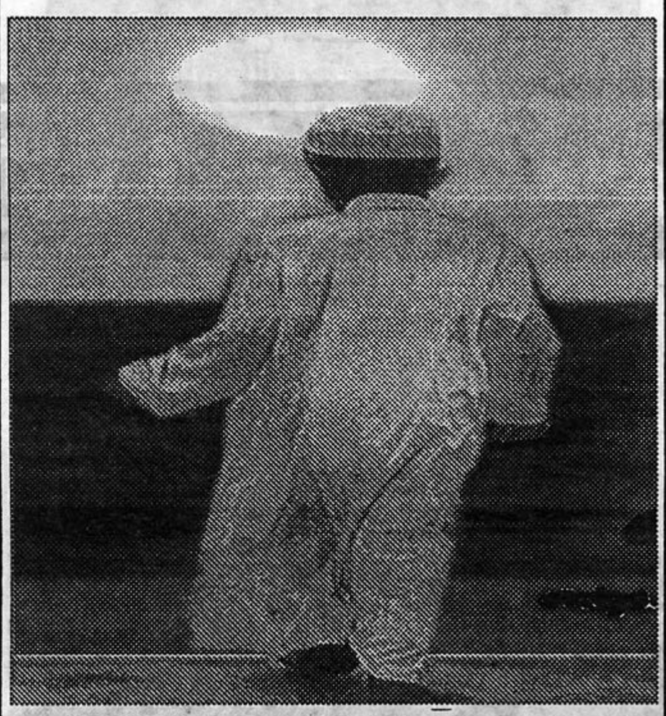
كلّ الهله بالجاي ملهوب
و بصايته لعب الهبوب
يا هَلَه ابخال ابني يا مهيوب

ارد اجيلكم والدرب خوف
و يا هو اليعبرني ابمشحوف
وبنفوسنه لوجوهكم شوف

موقف حاسم

سعيد خسرج آل صگور - الاهواز
قلعة كنعان

آنه ابن السهر ماريد تنويم
وبن خير الأمم و شلون تقييم
حضاره اتكونت من الأقاديم
و سطع مرسومها اباجمل مراسيم
مشت بسلامها الأبعد اقاليم
لاردها السحر لاردها تنجيم
ثلج نار المعزّه و عندي تنعيم
و ابجنة مذله اروي حتى اتقيم
آنه ابن الفجيعه و حسرة ايتيم
أنه احچاية شعب تحمل مفاهيم
و تعلّت عَلْ مَلوك بغير تعظيم



مهداة الى كلّ مَن فَقَد أُمّه

آمنه الساعدي

اشگد تعبتيلي يه يمه اشگد سهرتي
اشكثر لجلي اهموم يمه انتي حملتي
انتي يمه احلى القصايد انتي احلى الشعر انتي
هم دريتي اشلون اعيشن يمه لوعنّي رحلتي
موش يمه انتي الّعالي گالتلي
للأبد راح ابقه يمچ للأبد ماراح اعوفچ
يمه شعونّص الدّرب مالن يمّي رحتي
يمه خلّيتيني انوحن آنه و اختي
يمه خليتيه تجرى على الوجن ضلّت دمعتي
يمه خليتي الحزن يسلب ضحكتي

موال

هادى رزّاق عساكره

يا صاح صوتى صبح بين الأمَم يا هله
و أشتم گمت يا خلگ عنبر - ورد - يا هله
تانيت طول الشهر يمته البدر يا هله
و حيات گلب الذى انصاب ابثلاثه شعب
هم العليه انجله وچن شفت نور الشعب
كل الأرض و نشدت گالولى صوت الشعب
انتشرت ابهاذه البلد ناديت الف يا هله

ابوذيه

هله و يا مرحبا و مليون ياهل
يمن عطرچ ورد و يفوح يا هل
أتانى اهلال صوت الشعب يا هل
و يوم التنتشر كل عيد ليه

المدرسة

الطالب الفقيد - جواد فريسات

اجتنه المدرسة و ايامه الحلوه
لويگضى العمر لَجل العلم يسوه

هاى المدرسه ذخر الادب بيهه
تربّي اجيالنه و ترفع مساعيهه
ريت اشعوبنه تلمعله معاليهه
و يصير العلم لولادنه سلوه

قوة كل شعب مِن كثرة اعلومه
الشعوب الجاهله كل وكت مهزومه
ريت العلم عدنه ضوايه انالجومه
و بكل المشاكل المتعالى تكبر الخوّه

لو نبقى بجهاله تلفرح اعدانه
الشعب ينسه المعالى و تكثر احزانه
تره اصواب الجهاله يشبه الدانه
و بقت هاى المصيبه للبشر بلوه

العلم مثل الجبل ما طاح بنيانه
نبينه المصطفى بالعلم وصانّه
لحتى ندّ الموت لازم يبقه ويانه
وابنور الديانه يصعدو يقوه

موال

غلامرضا رزاق آلبونعيم ـ عساكره

يـفلان يـل هـاجرت مـتگلي هـجرك لون
ايـام هـجرك عسـر لهـروش گـلبي لون
مـالوم گـلبي انـه لوناح لجـلك لون
من حيث هـجرك صعب لعضاي جـرح و شـل
و ابـچيت حـتّه الدمـع مـنّ البيابي و شـل
مـنعندي شنهو شفت يـا تـرف گـلّ و شـل
عـنى سـمعته و تشح لمـن تـردلي لون

ابوذيه

يـمته اتـعودگـلي الهجر لاويـن
تره ابهجرك اهروش الگلب لاوين
اگـضي اليـل لو بـالنوح لاويـن
ابسبب فـرگاك يـل مـبعد عـليه

غم مخور

محسن اکبر ـ تهران

از دل تیره شب آید صبح تابان غم مخور
عاقبت خورشید حق گردد نمایان غم مخور
گرچه ظلمت بال و پر بگشوده بـر آفاق دهـر
نور علم آخـر کـند عـالم فروزان غم مخور
لشگر غم گر زند صد خیمه بر دل باک نیست
دست غیبش برکند از بیخ و بنیان غم مخور
فـصل سـرما بگـذرد آیـد بـهار جانفزا
سبز گردد بار دیگر بـاغ و بستان غم مخور
در طریق علم گر بینی ستم از خـویش و غـیر
چون هدف خدمت بود بر نوع انسان غم مخور
هـاتف غـیب ایـن‌چنینم مـژدگانی داد دوش
کارها گردد در آخر سهل و آسان غم مخور
غم مخور گر چرخ بـی‌بنیاد دشـمن‌پرور است
یا که دارد در کفش صد تـیغ بـران غم مخور
از بـلایای زمـان نـاید گزندت زانکه حق
هست پیوسته نگهدارت به دوران غم مخور
گـر جـفایی کـرد یـار نـاموافق زو مـرنج
عاقبت از کار خود گردد پشیمان غم مخور



عکس از: عادل مسلمانی

التضحية

عبدالسّاده العاشوري

خل يظل يـصرچ زمرهه اولـون يـتصغب امـرهه بس ارضـنه لاتـضيع
والقدس راحت اسيره ويـن زلم العـدهه غـيره والامر كـلش فـضيع
امحمد الدرّه يـنادي بـالفخر مـاسطع نـادى غـيم خـالي بس لميع
خل يثور الآه چيله أبحشم ارجـال القبيله وكـل زلـم يـعرب جـميع
خل نظل عدنه كرامه و يـنسفك دم الشـهامة و حگ مـن بـالطف صـريع
الو ما نسحگ خطرنه يـزغر الكـون ابـنظرنه اشـما صـبح بـينه وسـيع
خل تروح ارواح فدوه او يظل رمز المجد فدوه وحگ عـبد اللّـه الرضـيع
روحي ومالي واخوتي واهلي البـيهم نـخوتي اشمامِلك امـلك ابـيع
واجعل اضلوعي خناجر وارج كل طـامع وفـاجر هـل خـبر خـلّو يشـيع
دون حسراتي العجيبه الراح مني اشـون اجـيبه أي وحگ اللّـه السـميع
ناري تلهب دوم تسعر تحرگ اليابس والأخضر واسرع آنـه امـثل سـريع
رمزي عنوان العروبة ضاوي المـجدي ادروبـه وجـوّي مـمطر مو ربـيع
وينهه ارجال العرينه روحي هل ظلّت حزينه وعشت كـل عـمري وضـيع
ما اخاف الموت آنه ابـعين كـلمن خـصم زانـه او لو صـبح كـتلي فـجيع

صور من سرياليه الزمان

سيد محمد آل فاخر سعد الخيين

الصوره رقم ١:
فى يقظه اللحظات
تسلل جسمى الى ضفة النهر
عبرت مسافات الصوت
واطلقت سراح النور
رويا المفتاح سقطت من يدى
و أخذتني إغفاءةً على حاشيه الزمان
رجفت النجوم في دمى و تحطم التراب
هزتني امواج النسيم
و حشائش التراب اتخم آذانها
صوت سقوط الاحلام في عيني
صوت غريب
زرعتك بين رجاءِ يداي
و في روحي اورقتي
سمعت ترانيم جسمك الخضراء
لست صوتاً
لست نوراً
انما انا رنين وحدتك
انين وحدتك
رنين ظلمتك
انين ظلمتك
سمعت سكوتي:
سابغت كالنسيم
و امر على جسدى
وافتح كل الابواب على سرمديّة هذا الجسد الليلي
فتحت عيناك:
و حط في وجودي الليل.

تحول در فرهنگ‌نگاری عربی ـ فارسی

مصاحبه با عبدالنبی قیّم مؤلف فرهنگ لغت عربی ـ فارسی

سؤال اول ـ تألیف فرهنگ لغت عربی ـ فارسی را از چه زمانی و چگونه آغاز کردید؟

جواب: از قدیم الایام یکی از مشکلات دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به زبان عربی فقدان فرهنگ لغت عربی ـ فارسی جامع و امروزی بود. این نقیصه را بسیاری از دوستان در نشست‌های علمی و در تجمع‌های فرهنگی خاطرنشان می‌شدند. خود من هم شخصاً به این کمبود پی برده بودم. در آن سالها یعنی در دوران پیش از انقلاب میل به مطالعهٔ متون عربی و آشنایی با ادبیات عرب و تسلط به زبان عربی سخن روز دانشجویان و روشنفکران عرب خوزستانی بود. هرچه مطالعه کتب و مقالات عربی بیشتر می‌شد این کمبود به‌شکل بارزتری خود را نشان می‌داد.

از طرفی روزبه‌روز بر تعداد کلمات زبان عربی به‌عنوان یک زبان زنده و پویا افزوده می‌شد. اما ما اینجا از این قافله عظیم دور بودیم. برای معادل‌یابی یا برای ترجمه متون عربی و بهتر بگویم برای درک عمیق‌تر مطالب نیازمند فرهنگ لغتی بودیم که دربرگیرندهٔ لغات جدید باشد، امّا چنین کتابی در دسترس نبود. فرهنگ‌های موجود غالباً کهنه و قدیمی بودند، اینها فاقد کلمات جدید و سرشار از کلمات قدیمی، مهجور و بی‌استفاده بودند. لغاتی که مدتهاست عمر آنها بسرآمده و در ادبیات امروزی هیچگونه کاربردی ندارند.

پس از آن در دههٔ شصت به موازات مطالعهٔ فرهنگهای عربی ـ عربی و عربی ـ فارسی امیدوار بودم فرهنگ لغتی جامع و امروزی انتشار یابد تا بتواند نیازهای خوانندهٔ متون و مقالات جدید را مرتفع سازد. اما هرچه مطالعه و پژوهش دربارهٔ فرهنگ لغت‌ها بیشتر می‌شد، این نقیصه یعنی فقدان فرهنگ لغت روز بنحو بارزتری متجلی می‌شد. هرچند در دههٔ شصت ما شاهد انتشار یکی دو کتاب فرهنگ لغت بوده‌ایم، اما باز به دلیل قدیمی بودن کتب مبنای این دو فرهنگ و فقدان لغات جدید در آنها باز این دو فرهنگ نیاز خوانندگان را برطرف نکردند. ازاینرو پس از هشت سال مطالعه و بررسی، در اسفندماه ۶۹ به این نتیجه رسیدیم که باید فرهنگ لغتی عربی ـ فارسی تألیف کرد تا هم از نظر لغات و مدخل‌ها دربرگیرندهٔ لغات جدید باشد و هم از نظر شکل و نحوهٔ ارائه لغات با دیگر فرهنگ‌ها تفاوت داشته باشد.

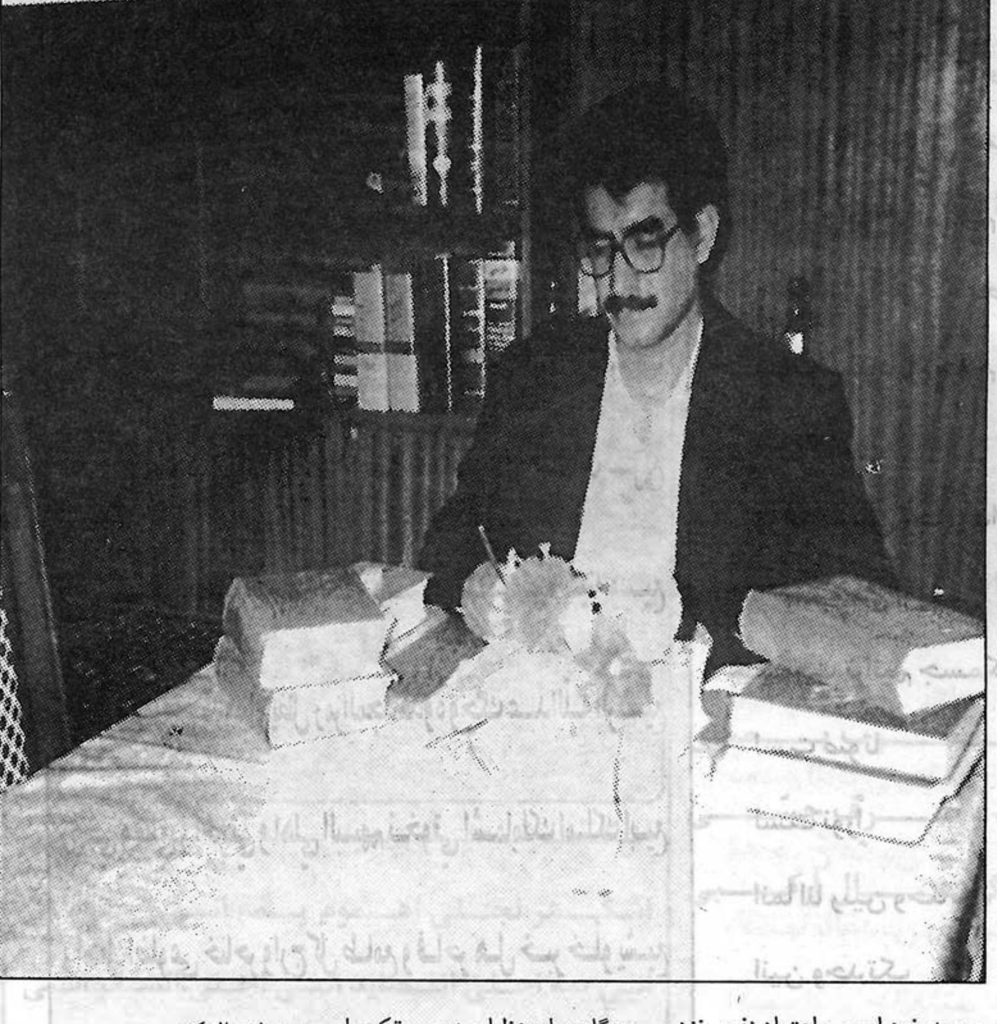
عامل دیگری که عزم من را در تألیف فرهنگ لغت عربی ـ فارسی جزم کرد این بود که ما مردم عرب ایران به‌دلیل اینکه زبان عربی زبان مادریمان است و زبان فارسی را هم در مدارس می‌آموزیم بهتر از دیگران قادر خواهیم بود معانی واژه‌های عربی را درک کنیم و معادل‌های مناسب را در زبان فارسی پیدا کنیم.

از طرفی دیگر چون می‌دانستم تألیف فرهنگ لغت باعث تقویت روحیه خودباوری و اعتمادبنفس نزد جوانان ما می‌شود. لذا به تألیف آن همت گماشتم و تمامی سختی‌ها و رنجها را به جان تقبل کردم. قصد من از تألیف فرهنگ لغت نمایش توانایی‌ها و قابلیت‌های مردم این خطه به هموطنانمان در اقصی نقاط ایران است. ضمن اینکه با این کار جوانان ما با اعتمادبنفس و خودباوری قادر به خلق کارهای بزرگ‌تر خواهند شد. کارهایی بزرگتر و بهتر از کارهای پیشینیان. از اینرو همین جا اعلام می‌کنم این فرهنگ لغت از آن همهٔ مردم عرب خوزستان است. قطره‌ای کوچک از ابداعات و نیروی خارق‌العاده آنها و خلاقیت‌های شگرف آنهاست.

سؤال: با شروع کار تألیف فرهنگ لغت در اسفند ۶۹ آیا شما چهارچوب و روش خاصی را برای آن ترسیم کردید؟

جواب: در ابتدا برای تألیف فرهنگ لغت چهارچوب و روش خاصی مد نظر نبود، تنها چیزی که در بدو امر لازم و ضروری بنظر می‌رسید لزوم درج لغات جدید در این کتاب بود. به همین دلیل به موازات پیشرفت کار به‌دنبال منابع و کتب جدید جهت به روز کردن کتاب بودم. در این راستا ضمن تماس با مراکز فرهنگی داخل کشور و اخذ دیدگاه صاحبنظران در پی تکمیل کار بودم. از طرفی دیگر عظمت و سختی کار و نامشخص بودن زمینهٔ آن موجب می‌شد تا چند سال موضوع تألیف فرهنگ لغت را با کسی در میان نگذارم. فقط دو یا حداکثر سه تن از دوستان از این موضوع باخبر بودند. من نگران این مطالب بودم که مبادا کار را نصف و نیمه رها کرده و این عمل باعث یأس و سرخوردگی سایرین به‌ویژه جوانان این خطه گردد. خاصه اینکه بعد از تماس با یکی از انتشاراتی‌های تهران متوجه شدم این پروژه توسط عده‌ای از اهل قلم ناتمام مانده و آنها کار را به همان صورت رها کرده‌اند. حتی بخاطر دارم زمانی که به‌دنبال آخرین نسخه کتاب «المنجد الابجدی» بودم یکی از دوستان که در حال حاضر استاد دانشگاه است مرا از انجام این کار برحذر داشت. شاید ایشان الآن خواننده این سطور باشد و آن بعدازظهر را به‌خاطر آورد. او با لحنی کاملاً نومیدانه و درحالی‌که هاله‌ای از خیرخواهی و محبت را در سخنانش هویدا بود مرا از انجام این کار بازداشت.

با این وجود این مسائل و اینگونه سخنان هیچگونه خللی در اراده من وارد نکرد و با عزم جزم کار خود را دنبال کردم.



سؤال: رئوس کلی و چارچوب تألیف این فرهنگ کدامند و با توجه به عدم ترسیم چارچوب و روش خاصی در بدو امر، این مهم چگونه حاصل شد؟

جواب: رئوس کلی و چارچوب این فرهنگ در جریان تألیف و همگام با پیشرفت کار حاصل گردید و به‌شکل امروزی رسید. حتی از نظر منبع مورد استفاده جهت تألیف فرهنگ لغت موضوع دائماً در حال تغییر بود. من هم از نظر شکل و هم از نظر محتوا خود را محدود نمی‌کردم. هیچگاه از تحقیق و مطالعه در جهت بهینه‌سازی کار باز نایستادم. در این روند هر روش و یا هر کتابی راکه مناسب و مفید می‌دیدم حتی اگر به‌قیمت هدر رفتن تلاش یک یا چند سال باشد آن روش جدید و مفید را انتخاب می‌کردم و کار را از نو شروع می‌کردم. مثلاً در بدو امر کتاب «المنجد» تألیف‌نویس معلوف مبنای کار من بود. پس از پنج ماه کار شبانه‌روزی با یک ناشر مقیم مرکز او کتاب «المنجد الابجدی» را به من معرفی کرد. از این رو کار روی المنجد را رها کرده و مبنای کار را کتاب «المنجد الابجدی» گذاشتم. کتاب المنجد الابجدی را به دو دلیل قبول کردم، اول ترتیب الفبایی آن یعنی ذکر لغت برمبنای کتابت آن و نه برمبنای ریشه، و دوم جدید بودن آن نسبت به المنجد است.

در جریان کار متوجه شدم که علیرغم انتشار کتاب المنجد الابجدی در سال ۱۹۶۷ و با وجودی که نسخه موجود چاپ سوم آن در فوریه ۱۹۸۲ توسط دارالمشرق می‌باشد، بازاین کتاب فاقد بسیاری از لغات جدید است. البته در این مرحله خود را به کتاب فوق محدود نکرده و از کتب دیگر مانند قاموس الیاس العصري تألیف الیاس أنطوان الیاس و فرهنگ لغت هانس‌ور، و فرهنگ لاروس تألیف دکتر خلیل جُر، و مجمع اللغات تألیف دکتر جروان سابق نیز استفاده می‌کردم.

در زمستان سال ۷۱ و بعد از دو سال کار بی‌وقفه و در شرایطی که نزدیک به چهل درصد از کتاب المنجد الابجدی را انجام داده بودم ضمن مکاتبه با برخی انتشارات داخل کشور، با انتشارات «فرهنگ معاصر» آشنا شدم. می‌دانید مؤسسه «فرهنگ معاصر» از معتبرترین و معروفترین انتشارات در حوزهٔ کتب مرجع است. این انتشارات علاوه بر نشر کُتب فرهنگ لغت انگلیسی ـ فارسی تألیف مرحوم سلیمان حییم و همچنین فرهنگ لغت فارسی ـ انگلیسی ایشان، فرهنگ لغت ارزشمند انگلیسی ـ فارسی تألیف دکتر محمدرضا باطنی، فرهنگ لغت المانی و فرهنگ لغت فرانسوی هم منتشر کرده است. اخرین کتاب «فرهنگ معاصر» فرهنگ لغت دوجلدی انگلیسی ـ فارسی تألیف دکتر علی‌محمد حق‌شناس است که ثمرهٔ چهارده سال فعالیت ایشان و گروه تحت سرپرستی او می‌باشد. این فرهنگ لغت که نام «هزاره» را بر آن گذاشته‌اند اثر بسیار پرارزشی است که در آینده بیشتر از آن خواهید شنید. بد نیست بدانید که یکی از دستیاران دکتر حق‌شناس، خانم حیات عامری دانشجوی دورهٔ دکترای زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس است که حضور ایشان در این گروه برای ما خوزستانی‌ها مایهٔ شوق و عزت است.

ارتباط با «فرهنگ معاصر»، آشنایی با دکتر محمدرضا باطنی زبان‌شناس نام‌آور را در پی داشت، طی نشست‌ها و بحث‌های متعدد با ایشان چارچوب کار فرهنگ‌نویسی عربی ـ فارسی تغییر کرد. این بار تغییرات در منابع مورد استفاده نبود، تغییرات در حد افزودن و یا کم کردن چند هزار لغت نبود. تغییرات فراتر از اینها بود. تغییرات در نحوهٔ فرهنگ‌نویسی عربی ـ فارسی بود. ما بر آن شدیم تا شیوهٔ سنتی و کهنهٔ نگارش فرهنگ لغت عربی ـ فارسی را تغییر دهیم. قالب‌های گذشته را کنار زده و قالب‌های جدید را جایگزین آنها کنیم. هرچند این تغییر و به‌عبارتی دیگر این تحول نتیجه بحث‌های طولانی و مجادله‌های توان‌کاه بود، اما با این وجود نتیجهٔ کار و برآیند این تبادل و تضارب آرا، نتیجه‌ای بسیار مطلوب در پی داشت و در جای خود به‌طور مفصل دربارهٔ آن سخن خواهم گفت.

از اینرو از حرف «ز» به بعد که در حدود ۶۰ درصد کار می‌باشد روش و شیوهٔ کار تغییر کرد. همچنان که کار پیشرفت می‌کرد و درست یک سال بعد توسط یکی از دوستان خارج کشور فرهنگ لغت عربی ـ انگلیسی «المورد» تألیف دکتر روحی البعلبکی از انتشارات «دارالعلم للملایین» به دستم رسید. وصول این کتاب از دو نظر حائز اهمیت بود اول اینکه جدیدترین فرهنگ لغت عربی بود که حاوی بسیاری از لغات جدید بود یعنی کتابی که می‌توانست تا حدود بسیار زیادی نقیصهٔ موجود را برطرف کند. دوم اینکه خود دکتر

روحی البعلبکی هم کسی است که معتقد به ایجاد تغییر و تحول در امر فرهنگ‌نویسی است. به‌همین دلیل ایشان «ال» معرفه را که بر سر اسم می‌آید از تمامی مدخل‌ها حذف کرده است. این تغییر اثر خود را بر فرهنگ لغت عربی ـ فارسی گذاشت و باعث گردید کلیه مدخل‌های قبلی بر این مبنا بازنویسی شوند.

سؤال: بدین ترتیب فرهنگ لغت شما دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر فرهنگ لغت‌ها متمایز می‌کند، ممکن است در این خصوص بیشتر توضیح دهید؟

جواب: فرهنگ لغت مزبور هم از نظر شکل و نحوهٔ فرهنگ‌نویسی و هم از نظر محتوا تفاوت‌های آشکاری با سایر فرهنگ‌ها دارد. من می‌توانم با اطمینان و با ضرس قاطع اعلام کنم فرهنگ لغت موجود تحولی جدی در امر فرهنگ‌نویسی به‌شمار می‌آید. بعد از انتشار این کتاب مطمئناً فرهنگ‌نگاری عربی ـ فارسی دچار تغییرات بنیادین خواهد گردید.

اما درخصوص ویژگی‌های این کتاب باید گفت این کتاب دارای سیزده ویژگی است که آنرا از سایر فرهنگ‌ها متمایز می‌کند، ویژگی‌هایی که همه یک‌جا در این فرهنگ جمع شده‌اند. بیاد می‌آورم روزی با استاد بهاءالدین خرمشاهی درباره ویژگی‌های این فرهنگ سخن می‌گفتم، او از جزئیات کار باخبر بود، من به نقل از دکتر باطنی به او گفتم: «دکتر باطنی می‌گویند این کتاب تا سی سال کتاب بلامنازع و منحصربفرد عرصهٔ عربی ـ فارسی خواهد بود.» آقای خرمشاهی ضمن تأیید این سخن، جواب داد، «من می‌گویم حداقل تا پنجاه سال این کتاب در عرصهٔ فرهنگ عربی ـ فارسی حرف اول را می‌زند.» پس از این گفتار آقای خرمشاهی نوشته آقای پرویز اتابکی عضو کانون نویسندگان عرب را به من نشان داد. آقای اتابکی مرقوم فرموده بود: «من نه‌تنها چاپ این کتاب را تأیید می‌کنم بلکه بشرط ویرایش دقیق چاپ آن را توصیه هم می‌نمایم.»

البته آقای خرمشاهی در صفحه ۴۶۱ کتاب «فرار از فلسفه» انتشار این کتاب را به علاقه‌مندان فرهنگ و ادب نوید داده‌اند.

سؤال: آقای قیّم لطفاً درباره ویژگیهای این فرهنگ بیشتر توضیح دهید؟

جواب: محور اصلی این فرهنگ که به‌مثابهٔ سنگ بنای آن تلقی می‌گردد «هرچه فارسی‌تر کردن فرهنگ» است. در این کتاب سعی شده است فرهنگ لغت تا حد امکان برای همهٔ دانش‌پژوهان قابل استفاده باشد و استفاده از آن مستلزم داشتن سواد عربی نباشد. یعنی هرکسی که قادر به قرائت عربی است می‌تواند از این کتاب استفاده کند.

در این کتاب سعی شده است فرهنگ لغت تا حد امکان برای همهٔ دانش‌پژوهان قابل استفاده باشد و استفاده از آن مستلزم داشتن سواد عربی نباشد. یعنی هرکسی که قادر به قرائت عربی است می‌تواند از این کتاب استفاده کند.

یکی از اشکالات فرهنگهای عربی ـ فارسی، گذشته از فقدان مدخل‌های جدید، شکل و سیاق عربی آن است. این شکل و سیاق شاید برای کشورها عربی شکل نامطلوبی نباشد، اما برای دانش‌آموختگان زبان فارسی بسیار ملال‌آور و خسته کننده است. به همین دلیل بر آن شدم تا فرهنگ لغتی تألیف نمایم که حتی دانش‌آموزان سوم راهنمایی قادر به استفاده از آن باشند، درست همانند فرهنگهای انگلیسی ـ فارسی که همه قادر به استفاده از آن هستند.

برای تحقق این امر تمامی مصورهای همراه فعل حذف شدند و فقط فعل به‌عنوان مدخل ذکر گردید. مثلاً در فعل ذَهَبَ، مصورهای ذَهَاباً، ذُهُوباً، مَذْهَباً جملگی حذف شدند. البته آندسته از مصورهایی که در زبان عربی کاربرد داشته و در نوشتار مورد استفاده قرار می‌گیرند در جایگاه خاص خود به‌عنوان اسم ضبط شده‌اند و برای آنها معادل‌یابی شده است مانند ذَهَاباً: (عمل) رفتن؛ ایاباً و ذَهَاباً: رفت و برگشت، آمد و رفت.

شایان ذکر است که قبلاً مرحوم الیاس آنطوان الیاس چنین کاری را انجام داده بود، بعدها نیز دکتر روحی البعلبکی همین روش را بکار بست.

دومین ویژگی این فرهنگ که درحقیقت مشخصه اصلی آن است بیان مصدری فعل‌ها است. از آنجایی که در زبان عربی مصدر اصل اشتقاق است و کلمات دیگر از آن مشتق می‌شوند لذا در کتب فرهنگ لغت عربی از مصدر برای بیان حدوث فعلی یا پدید آمدن حالتی استفاده نمی‌شود چون مصدر عربی قادر به بیان این امر نیست. به همین دلیل آنها برای این منظور از صیغه سوم شخص مفرد ماضی استفاده می‌کنند و آن را برای همه حالت‌ها قابل تعمیم می‌دانند. به‌عنوان مثال ذَهَاباً، ذُهُوباً، مَذْهَباً هر سه مصدرهای ذَهَبَ هستند که نمی‌توانند بیانگر حدوث فعلی یا پدید آمدن حالتی باشند. ازاین‌رو برای این منظور از صیغه سوم شخص مفرد ماضی یعنی ذَهَبَ استفاده می‌شود. مترجمین و مؤلفین فرهنگ‌های عربی ـ فارسی نیز در بیان معادل فارسی عیناً همان فعل سوم شخص مفرد ماضی را ترجمه کرده و می‌نویسند: «کَتَبَ: او نوشت؛ ذَهَبَ: او رفت، ضَرَبَ: او زد» در صورتی که با عنایت به شمولیت معنی این مدخل برای همه حالت‌ها (اول شخص و دوم شخص و سوم شخص مفرد و جمع) و در تمامی زمان‌ها، اصولی‌تر آن است که معادل فارسی آن را به‌صورت مصور بیان کنیم و چنین بنویسیم: «کَتَبَ: نوشتن؛ ذَهَبَ: رفتن؛ ضَرَبَ: زدن»

دومین ویژگی این فرهنگ که درحقیقت مشخصه اصلی آن است بیان مصدری فعل‌ها است.

گفتنی است کلیه فرهنگ‌های عربی ـ انگلیسی، عربی ـ فرانسه، عربی ـ روسی چه آنهایی که توسط فرهنگ‌نویسان عرب تألیف شده و چه آنهایی که توسط سایرین نوشته شده‌اند همگی در زبان مقصد، مصدر آن زبان را به‌عنوان معادل فعل قرار داده‌اند. به‌عنوان مثال در فرهنگ‌های عربی ـ انگلیسی «ذَهَبَ» را «to go» یعنی رفتن معادل‌یابی کرده‌اند و هیچگاه از «went» به‌معنی «او رفت» استفاده نشده است.

سومین ویژگی این فرهنگ که به‌همراه ویژگی دوم یعنی بیان مصدری فعل‌ها از مهمترین ویژگیهای این فرهنگ می‌باشد برابریابی مدخل‌ها است. از آنجایی که ارائه تعریف و ترجمهٔ معنی مدخل‌ها در فرهنگ‌های دوزبانه روش درستی نبوده و نیاز خواننده را مرتفع نمی‌کند، لذا در این فرهنگ لغت حتی‌المقدور سعی شده تعاریف حذف شوند و در قبال هر مدخل معادل آن ذکر شود. هرچند به‌دلیل گستردگی و غنای زبان عربی و وجود نام‌ها و اصطلاحات خاص برای حالت‌ها و کردارهای متفاوت و فقدان معادل برای همه آنها در زبان فارسی، در مواردی نیز ناگزیر از ارائه تعریف بوده‌ام. به‌همین دلیل در این کتاب بجای جمله (سگ و غیره) از تشنگی یا ماندگی زبانش را از دهان بیرون آورد و آویخته کرد» معادل آن را یعنی «(سگ و غیره) له‌له زدن» آمده است، یا به‌جای جمله «به‌سخن افزود بی‌آنکه دروغ گفته باشد» که ترجمهٔ تعریف است، معادل فارسی آن را یعنی «آب و تاب دادن، شاخ و برگ دادن» ذکر کرده‌ام.

سؤال: قبل از پرداختن به سایر ویژگی‌های این فرهنگ لطفاً در خصوص معادل‌یابی مدخل‌های عربی در زبان فارسی بیشتر توضیح دهید؟ آیا در این خصوص موانع و محدودیت‌هایی داشتید؟

جواب: زبان عربی زبان کاملی است، این زبان علاوه بر ظرفیت بالای واژه‌سازی، و علاوه بر قواعد کامل و حساب‌شده‌اش، و علاوه بر اینکه برای برخی اشیاء و حیوانات ده‌ها اسم دارد. برای هر چیزی و در هر مرحله اسم خاصی دارد و این امر به‌دلیل نبود معادل آن‌ها در زبان فارسی، واقعاً مؤلف فرهنگ لغت را که به اصل برابریابی در کار معتقد است دچار نوعی گرفتاری و معضل می‌کند. معضلی که حل آن فقط با ترجمه معادل و تعریف قابل حل است. ببینید در زبان عربی برای شیر ده‌ها اسم وجود دارد، حتی کنام شیر اسم خاص دارد، حتی شیر خوردنی نیز هنگامی که دوشیده شود «حلیب» است و در حالت عام «لبن». حال آنکه در فارسی هم به «اسد» و دهها اسم دیگر شیر می‌گویند و هم «حلیب» و «لبن» را شیر می‌نامند. این یکی از مشکلات من در امر تألیف فرهنگ لغت بوده است. تازه به‌نظر من این معضل بسیار ساده‌تر از معضلات دیگر است و با تعیین حوزهٔ معنایی می‌توان آن را حل کرد. اما شما تصور بفرمائید عرب حتی برای مدت زمان اندکی که دوشندهٔ شیر انگشتان خود را از پستان حیوان جدا می‌کند و دوباره برای دوشیدن با انگشتان خویش پستان حیوان را می‌گیرد برای این حالت اسم دارد. اما در زبان فارسی چنین چیزی وجود ندارد. در زمینه افعال نیز وضع بر همین منوال است، شما برای «تَمَطَّقَ» چه معادلی می‌توانید بگذارید، اصلاً در فارسی معادل ندارد. پس در چنین حالتی مؤلف ناگزیر است معنی را ترجمه کرده و عمل را توصیف کند و بنویسد «با دیدن غذای خوشمزه نوک زبان را به سقف دهان زدن و از زدن آن صدا برآمدن». برای «لَسَعَ» و «لَدَغَ» و «قَرَصَ» که اولی برای عقرب و دومی برای مار و امثال آن و سومی خاص حشرات است همه و همه را باید «گزیدن» معادل‌یابی کنیم. از اینگونه مثال‌ها فراوانند و اگر بخواهیم همهٔ آنها را ذکر کنیم مثنوی هفتاد من خواهد شد. با این وجود تا آنجایی که زبان فارسی اجازه می‌داد از ترجمهٔ تعریف اجتناب شده است.

سؤال: تاکنون شما سه ویژگی از ویژگی‌های کتاب خود را برشمرده‌اید. ویژگی‌های مزبور به‌تنهایی متمایزکننده فرهنگ لغت شما از سایر کتب می‌باشد، آیا کتاب شما ویژگی‌های دیگری دارد؟

جواب: چهارمین ویژگی این کتاب بیان فارسی مفعول و فاعل است، این امر در راستای هرچه فارسی‌تر کردن فرهنگ لغت و قابل استفاده بودن آن برای همگان انجام گرفته است. در این فرهنگ از ذکر عربی مفعول یا فاعل احتراز شده و بجای آن از مفعول یا فاعل فارسی آنهم در پرانتز استفاده شده است. مثلاً بجای «ضَرَبَ العدوَّ بقنابل مدافعه: دشمن را با گلوله‌های توپ گلوله‌باران کردن» چنین آمده است: «دشمن را با توپ بمباران کردن، گلوله باران کردن».

این شیوه ضمن اینکه باعث ایجاز شده، فرهنگ لغت را

از آنجایی که ارائه تعریف و ترجمهٔ معنی مدخل‌ها در فرهنگ‌های دوزبانه روش درستی نبوده و نیاز خواننده را مرتفع نمی‌کند، لذا در این فرهنگ لغت حتی‌المقدور سعی شده تعاریف حذف شوند و در قبال هر مدخل معادل آن ذکر شود.

فارسی‌تر کرده، صرفه‌جویی در وقت و جلوگیری از افزایش حجم کتاب را نیز شامل شده است.

پنجمین ویژگی این فرهنگ ترتیب الفبایی آن است. در این کتاب همانند همهٔ کتب فرهنگ لغت فارسی و فرهنگ‌های انگلیسی، مدخل‌ها به ترتیب حروف الفبا ردیف شده‌اند. بدیهی است ترتیب مزبور استفاده از فرهنگ را آسانتر کرده و مطابق طبع خوانندگان فارسی زبان نیز می‌باشد.

ششمین ویژگی این کتاب برابریابی مصدرها است. در فرهنگ‌های عربی ـ فارسی موجود به‌هنگام بیان معانی مصدرهای عربی همانند مصدر فارسی عمل شده و معادل فارسی آن را به «دن» یا «تن» ختم کرده‌اند. حال آنکه برای بیان معادل مصدر عربی و در زبان فارسی می‌بایستی همان معنی و سیاق دستوری عربی را مد نظر داشت. ازاین‌رو نمی‌توان مصدرها راکه در عربی به‌عنوان اسم هستند. در فارسی به‌صورت مصدر فارسی برابریابی کرد و به «دن» یا «تن» ختم کرد.

به‌همین جهت در این فرهنگ سعی شده است معادل مصدرها به‌صورت اسم معادل‌گذاری شود مانند مُعاشَرَة: همنشینی، نشست و برخاست، آمد و شد؛ مُنازَعَة: جنگ، درگیری، نزاع، کشمکش. شایان گفتن است در فرهنگ‌های عربی ـ انگلیسی نیز مصدرها را به‌صورت اسم برابریابی کرده‌اند.

سؤال: شما در ابتدای مصاحبه اعلام کردید این کتاب سیزده ویژگی دارد، ممکن است درخصوص سایر ویژگی‌ها نیز توضیح مختصری ارائه نمائید.

جواب: ویژگی هفتم این کتاب حذف «ال» معرفه بر سر اسم است. این عمل به‌منظور سهولت قرائت و رعایت ایجاز انجام گرفت است. ناگفته نماند اسم‌های منقوص به‌دلیل اینکه با حذف «ال» رسم‌الخط آنها تغییر می‌کند از این قاعده مستثنی شده و با «ال» ذکر شده‌اند.

ویژگی هشتم این کتاب بیان نوع مدخل و یا به‌عبارت دیگر مقوله‌های دستوری مدخل است. در این کتاب همانند همه فرهنگ‌های فارسی و فرهنگهای انگلیسی مقوله‌های دستوری مشخص شده‌اند و از آنجایی که در زبان عربی کلمه یا اسم است یا فعل یا حرف، در این کتاب نیز سه گروه اصلی معین شده‌اند. ضمن اینکه لازم یا متعدی یا مجهول بودن فعل نیز ذکر گردیده است.

نهمین ممیزه این فرهنگ ذکر ریشهٔ مدخل‌ها است. چون این کتاب بر مبنای حروف الفبا سامان یافته است، لذا به‌منظور بیان ریشهٔ کلمات و اجتناب از هرگونه ابهام ریشهٔ هر مدخل ذکر شده است.

دهمین ویژگی این کتاب ضبط اصطلاحات علمی است. امروزه هنگام با تحولات و پیشرفت‌های علمی اصطلاحات فراوانی در زبان‌های زنده دنیا رواج یافته و روزبه‌روز بر میزان استفاده آنها افزوده می‌شود. زبان عربی نیز به‌دلیل ظرفیت بالای واژه‌سازی توانسته است خود را با این تغییرات هم‌گام سازد. در این فرهنگ اینگونه اصطلاحات که جنبه عمومی دارند ضبط شده‌اند.

یازدهمین ویژگی این کتاب درج عبارات اصطلاحی است. در زبان عربی همانند زبان انگلیسی عبارات اصطلاحی فراوانی وجود دارد که جنبه عمومی داشته در نوشتار و گفتار کاربرد دارند. در این کتاب ضمن ذکر این عبارات سعی شده است اگر عبارت مزبور در فارسی معادل داشته معادل فارسی آن نیز ذکر شود مانند: بَینَ تارَةٍ و أُخری: هرازگاهی، گاه‌گاهی، گاهی.

ویژگی دوازدهم این کتاب حذف لغات مهجور و افزودن مدخل‌های جدید است که به‌همراه درج معانی جدید لغات، فرهنگ لغت مزبور را فرهنگ لغتی ساخته که علاوه بر مدخل‌های قدیمی حاوی مدخل‌های روز نیز می‌باشد.

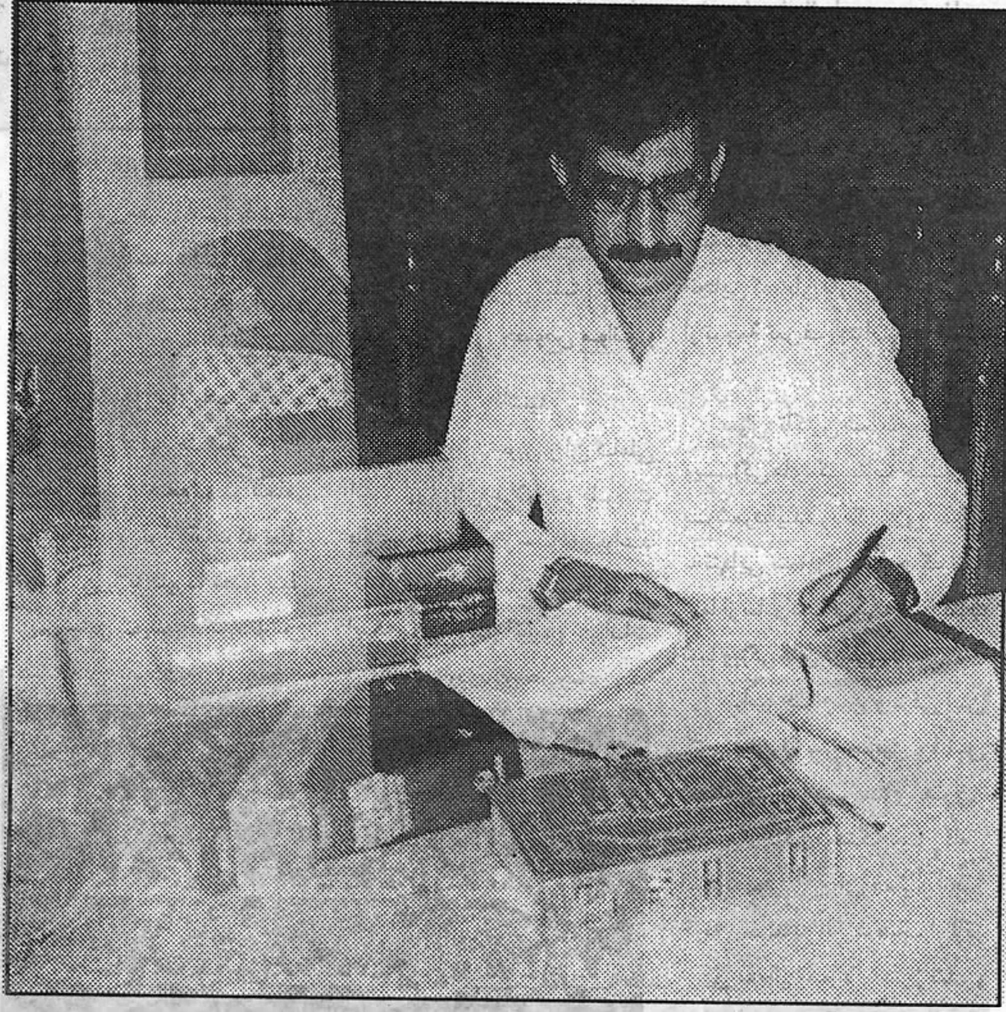
سیزدهمین ویژگی این کتاب ضبط مدخل‌های عامیانه است. با عنایت به اصل جامعیت و کامل بودن فرهنگ لغت، مدخل‌ها و اصطلاحات عامیانه که در زبان عربی متداول هستند، در این فرهنگ درج شده‌اند.

سؤال: تألیف این کتاب چند سال طول کشیده است؟

جواب: همانطوری که قبلاً ذکر شد شروع کار تألیف فرهنگ لغت از اسفند ۶۹ بود و در تیرماه ۷۵ کتابت اولیه آن به‌پایان رسید. اما تابه‌امروز نزدیک یازده سال است که درگیر کار فرهنگ لغت هستم. از این یازده سال، هشت سال کار مفید و برنامه‌ریزی‌شده، شبانه‌روزی و بدون وقفه و روزانه هشت یا نُه ساعت روی کتاب کار کرده‌ام.

علاوه‌براین پس از اتمام کار و شروع حروفچینی که از اول سال ۷۷ مطابقت نسخه‌های حروفچینی شده با فیش‌های دستنویس نیز طی چهار مرحله تا سال ۸۰ ادامه داشت. بدین نحو که اولین نسخه حروفچینی شده با نسخه‌های دستنویس از آبان ۷۷ تا دیماه ۷۸ بالغ بر چهارده ماه طول کشید. بار دوم مطابقت نسخه‌های چاپی سری دوم از سال ۷۹ به‌مدت هفت ماه و بار سوم نسخه‌های سری چهارم از آذرماه ۷۹ تا اردیبهشت ۸۰ به‌مدت ۶ ماه و آخرین بار هم که به‌عنوان بازنگری نهایی تلقی گردید از تیرماه تا اواسط مهرماه ۸۰ طول کشیده است، یعنی علاوه بر پنج سال و نیم اولیه، طی چهار مرحله مدت ۳۱ ماه نیز صرف مطابقت و بازنگری گردید که جمعاً هشت سال می‌شود.

ویژگی دوازدهم این کتاب حذف لغات مهجور و افزودن مدخل‌های جدید است که به‌همراه درج معانی جدید لغات، فرهنگ لغت مزبور را فرهنگ لغتی ساخته که علاوه بر مدخل‌های قدیمی حاوی مدخل‌های روز نیز می‌باشد.



سؤال: آیا تمام مراحل تألیف و مطابقت را خود به‌تنهایی انجام دادید یا اینکه گروهی یا کسی در این کار شما را یاری کردند یا به‌عنوان دستیار شما بوده‌اند؟

جواب: همانطوری که قبلاً خاطرنشان گردیدم تألیف فرهنگ لغت را بنا به دلایلی که ذکر شد تا دو سال محرمانه تلقی کرده بودم. بعدها هم که موضوع را مطرح کردم در همه مراحل تألیف تنها روی این کتاب کار می‌کردم و دستیار نداشتم. دلیل اصلی این کار دقت و وسواس بیش از حد من بود، می‌خواستم مسئولیت کار به‌عهده خودم باشد. نگران این بودم که وجود دستیار در این مرحله ممکن است باعث دوباره‌کاری و صرف وقت مضاعف شود. حتی در مرحله نمونه‌خوانی و مطابقت هم من از کسی کمک نگرفتم و تمام کارها را خود انجام دادم. هربار که نمونه‌های چاپی پس از تحریر و یا پس از انجام اصلاحات به دستم می‌رسید کلمه به کلمه و حتی حرف به حرف مطابقت داده می‌شد تا اشتباه و یا لغزشی در کار نباشد. فرق کتاب مرجع با کتابهای دیگر همین است. کتاب مرجع باید عاری از خطا و اشتباه باشد. در کتاب مرجع اشتباه جایز نیست.

البته لازم به ذکر است که در مرحلهٔ دوم نمونه‌خوانی آقای حسن سیدعرب از همکاران بنیاد دایرة المعارف تشیع که توسط آقای بهاءالدین خرمشاهی به من معرفی شده بود مطابقت نمونه‌های دوم با نمونه‌های اول را عهده‌دار شد و انصافاً در حد وظایف محوله زحمات قابل تقدیری را متقبل شدند.

سؤال: بدین ترتیب جهت تألیف این کتاب شما وقت بسیاری صرف کردید و فشار زیادی را متحمل شدید.

من برای پایان یافتن این پروژه نه‌تنها از تفریح و سرگرمی خود در ۶ سال اولیه (از اسفند ۶۹ تا تیرماه ۷۵) صرفنظر کردم بلکه از خواب و استراحت خود نیز کم کردم تا این کار به نتیجه برسد. به‌یاد می‌آوریم پس از اتمام کار در پایان هر روز، دست راستم مال من نبود و دیگر مغزم کار نمی‌کرد، هرچه را می‌شنیدم نمی‌توانستم درباره آن فکر کنم. به‌سان آدم‌های لال فقط به حرف دیگران گوش می‌دادم و نمی‌توانستم واکنش نشان دهم.

جواب: انجام کاری به این بزرگی آن هم توسط یک نفر که علاوه بر روزانه ۹ ساعت کار اداری و مشکلات زندگی دارد، می‌بایست هر روز بین هشت تا نُه ساعت روی فرهنگ لغت کار کند واقعاً کار سختی است، آنهم به‌مدت یازده سال. من برای پایان یافتن این پروژه نه‌تنها از تفریح و سرگرمی خود در ۶ سال اولیه (از اسفند ۶۹ تا تیرماه ۷۵) صرفنظر کردم بلکه از خواب و استراحت خود نیز کم کردم تا این کار به نتیجه برسد. به‌یاد می‌آوریم پس از اتمام کار در پایان هر روز، دست راستم مال من نبود و دیگر مغزم کار نمی‌کرد، هرچه را می‌شنیدم نمی‌توانستم دربارهٔ آن فکر کنم، به‌سان آدم‌های لال فقط به حرف دیگران گوش می‌دادم و نمی‌توانستم واکنش نشان دهم. در اینجا لازم است از همسرم نهایت تشکر را بنمایم که در تمام این یازده سال یار و یاور من بود. علاوه بر اینکه محیط خانه را جهت انجام این کار مهیا می‌کرد به‌دلیل تسلط به زبان انگلیسی و دبیر انگلیسی بودن در برخی معادل‌ها به‌ویژه معادل‌های عربی به انگلیسی و از انگلیسی به فارسی من را یاری می‌کرد.

برای درک بهتر سنگینی کار و فشار وارده بر مؤلف بد نیست تجربهٔ گروه دیگری را که فرهنگ لغت آنها هم از نظر تعداد صفحات و هم از نظر تعداد مدخل به‌مراتب کمتر از فرهنگ لغت من می‌باشد جهت مزید اطلاع ذکر شود. فرهنگ لغت اینجانب ۱۲۷۵ صفحه است، اما فرهنگ لغت مورد بحث ۸۰۳ صفحه است یعنی ۶۲٪ کار بنده، کیفیت کار را هم انشاءا... اهل فن و صاحبنظران قضاوت خواهند کرد. مؤلف آن کتاب در مقدمهٔ مزبور چنین می‌گوید:

«ابتدا من و دکتر... ترجمه فرهنگ را شروع کردیم و تا اواسط حرف «ح» پیش رفتیم، بعد کار متوقف شد... پس از آن، سه تن از دانشجویان فاضل زیر نظر من به کارهای علمی پرداختند... دو نفر، پس از یکی دو حرف، از کار دست کشیدند و تنها نفر سوم باقی ماند تا همهٔ کتاب به‌صورت فیش فارسی درآید... چهار سال پیش من به‌کمک یک ویراستار به تصحیح نمونه‌های چاپی پرداختم... و ناچار از چاپی‌ها چشم پوشیدم... پس از اندک زمان دریافتم که حجم کار چندان است که از توان من بیرون است و باید از کسان دیگری هم یاری بگیرم. آنگاه از چند تن از دوستان دانشمند تقاضای همکاری کردم به این امید که ایشان یک ویرایش مقدماتی انجام دهند و من خود ویرایش نهایی را که دیگر آسان می‌پنداشتم، و نیز کار واژه‌یابی و تکمیل را به‌عهده گیرم. این عزیزان به‌کار مشغول شدند و به ترتیبی که در زیر می‌آورم به اصطلاح فیش‌ها پرداختند.

- دکتر... ویراستار در مرکز نشر دانشگاهی، حرف‌های الف، ب، ت، ث، نیمی از ح
- آقای... مترجم زبردست و متبحر درچند زبان، حرف‌های چ، د، ف
- خانم... مدرس دانشگاه آزاد، حرف‌های ح (نیمه دوم)، ذ، ر، ص، غ، ق، ل
- آقای... حرف‌های خ (یک نیمه)، ز، ک
- آقای... حرف‌های س، ش، ع
- آقای... بخشی از حرف ن»

ملاحظه می‌فرمائید این گروه عریض و طویل فقط ۶۲٪ کار بنده را انجام دادند، تازه امکانات آنها را که در پایتخت هستند با امکانات من مقایسه بفرمائید. من برای هر بار سرکشی به‌کار و یا تحویل بخشی از فرهنگ لغت به تهران می‌بایست چه مشکلاتی را تحمل می‌کردم و چقدر هزینه می‌نمودم تا کار پیشرفت کند.

سؤال- آقای قیم ظاهراً کتاب شما درحدود ۱۲۷۵ صفحه است، ممکن است تعداد مدخل‌های این فرهنگ را بفرمائید، همچنین فرهنگ لغت مزبور کی به بازار عرضه خواهد شد؟

جواب: تعداد صفحات کتاب ۱۲۷۵ صفحه و تعداد مدخل‌های آن نزدیک پنجاه‌هزار مدخل است. کتاب در حال حاضر زیر چاپ است و حداکثر تا اردیبهشت‌ماه ۸۱ یعنی در نمایشگاه کتاب تهران به بازار عرضه خواهد شد.

سؤال: آیا فرهنگ لغت شما ضمیمه یا أعلام دارد؟

جواب: فرهنگ لغت مزبور شامل یک ضمیمه است که در آن نام‌های جغرافیایی عربی و معادل فارسی آنها ذکر شده است. همچنین چون نام عربی برخی از شخصیت‌های علمی و سیاسی و فرهنگی غربی با نام آنها در زبان فارسی مغایرتهایی دارد، لذا نام اینگونه افراد به زبان عربی به‌همراه معادل فارسی آنها، تخصص آنها و سال تولد و وفاتشان ذکر شده است. دلیل عدم درج نام‌های ایرانی و عربی در این ضمیمه یکسان بودن نام آنها در هر دو زبان عربی و فارسی است.

سؤال: به‌عنوان حسن ختام اگر پیام و یا سخنی خطاب به فرهیختگان و مردم دارید بفرمایید.

جواب: در درجهٔ اول از نشریه «صوت‌الشعب» که ترتیب این مصاحبه را داده تشکر می‌کنم. در وهله دوم سخنی با روشنفکران و فرهیختگان خوزستانی دارم، از آنها می‌خواهم از تقسیم‌بندی‌های واهی و ساختگی اجتناب کنند، هرچه بیشتر به پژوهش‌های فرهنگی و کارهای مطالعاتی در زمینه تاریخ، فرهنگ و جامعه‌شناسی این مردم بپردازند تا هم این مردم را بهتر بشناسند و هم بهتر به دیگران بشناسانند.

ما نیازمند نویسندگان و پژوهشگرانی مطرح و صاحب‌نام در سطح کشور هستیم، پس بیائیم با پژوهش و نگارش مقالات و کتب به زبان عربی و زبان فارسی با فقر فرهنگی مردم مقابله کرده و مردم خود را بهتر و صحیح‌تر به هموطنانمان معرفی کنیم. به امید روزی که حداقل بیست نویسنده و مترجم، پژوهشگر و عالم صاحب‌نام در عرصه فرهنگ و علم کشور داشته باشیم.

پایان

بريد الفن و الادب



١ـ الاخ الاديب **سمير بارودکوب (العطار)** المحترم، قصه «العيد و دموع الأيتام» تاليف الاخ توفيق الرّبيعی و التي قد نقلتها أنت إلی العربيّة وصلتنا، لكنها طويلة تقريباً و لايوجد لمثلِها مكانٌ في الصحيفة. كما نرجو منکَ و كُلِّ الذين يواصلون صحيفتهم أن يكتبوا لنا بخطٍّ واضحٍ إن لم تمكنهم الكتابة بالطّابعة الآليّة، لاِنَّ الضّارِبَ علی الطابعة هنا لا يعرف اللغة العربيّة مِمّا يسبب كثرةَ الأَخْطاء حتیّ بعد تصحيحها و كتابتها مرة أُخری، و شكراً لكم علی ما تقدّمونَه مِن الدّعم المعنوّي للصحيفة.

٢ـ الاخ الشاب **محمد محاسن** من الاهواز، وصلتنا قصيدة «فی عدم وفاءِ الصديق» للمرحوم جدّكم رحمه الله وصلت الينا و هذا مطلعها، نعتذر لعدم نشرها لضيق المكان، لانّها طويلة و لايسعنا حذف أجزاء منها و شكراً.

«الدنيا يا صاحب تراها امگبعه ابسود الثياب

بيها ناس أَشراف تلگه اوناس بطباع الذّياب

٣ـ الاخت الشاعرة **منا الحيدری** من الاهواز نشكرک علیٰ إرسالک القصائد والمصطلحات المعادِلَة للالفاظ الفارسيّة الوارده في اللغة العربيّة المحليّة و نلفت انتباه الاخوة و الاخوات الذين هم بحاجةٍ إلی مثل هذه المعادلات اللغويّه، أنَّ الكُتَيبات والمعاجم التي تحتوي علی مثل هذه المعادلات متواجدةٌ فی المكتبات، نذكر منها علی سبيل المثال (اصطلاحات عربی روزمرّة فارسی ـ عربی) للدكتور غفراني و الدكتور آيةا...زاده شيرازي، كذلک «المرشد» معجم صغير فارسی ـ عربی و هو مِن تاليفي و يمكن استنساخُه إن تعذّر الحصول عليه. امّا قصيدتک «الديوان المن صفه» في بعض أبياتها اختلال في الوزن، مثلاً هذا الشطر الاول: «الديوان المنَ صفه كَلي يراعي الفخر» و هو علی وزن: «مُستَفعِلُنْ فاعِلن مُسْتَفْعِلُن فاعِلن» و هو من بحر البسيط (لم ندرّسه بعد)، لكنّ الشطر الثالث: «كل يوم أكْعدِ وانتظِر لابديجی واحد ترف دشداشته» مِن وزن «مستفعِلن مستفعِلُن مستفعلن مستفعِلن مستفعِلن» و هو من بحر الرّجز و يختلف مع الاول فی الوزن والطول.

٤ـ الاخ **مكی مهدی سيلاوی**، ما أرسلته للصحيفة تحت عنوان «هل أنت قومي)؟ و عَلَّقت عليه بكلامک الجميل، و هذا مَطْلَعُهُ او مقدمته: «سألوني: هل أنت قومي؟ بقيت متحيراً... تَخبَّطت في الجواب... طَأْطَأْت براسي إلی الارض......»

يا أخی مكي يبدو أنّک أردت بمقالک أن يكون قصيدةً و لكنَّه أقربُ للمقال مِنْه الی القصيده، أرجو أن تتابع دروس الشّعر و تحاول كتابة قصيدةٍ موزونةٍ فأنْت تمتلک قوة شاعريّة يمكنک استثمارها جيّداً كما أرجو إعادة النظر فی قصيدتک «فتاة بلادی» و شكراً.

٥ـ ألاخ الشاعر **يعقوب عبدالحسين سواري** (الشوش)، وزن الموّال هُوَ «مُسْتَفْعِلُن فاعِلن مستفعِلُن فاعِلن» أنظر الي تقطيع شطرٍ مِن هذا الموال المشهور:

«يا صاح عودي ذبل و من الدّوا ما يَصَخ» و هو مِن بحر البسيط

القطيع:	يا	صا	ح	عُو	دِی	ذِ	بَلْ	وَم	بِنْ	دَ	وا	ما	يَ	صَخ
الرّمز:	./	./	/	./	./	/	./	./	./	/	./	./	/	./
التفعيلة:	مَسْ	نف	ع	لن	فا	عِ	لن	مس	نَفْ	عِ	لُنْ	فا	عِ	لن
	مُستَفْعِلُن				فاعِلن			مُسْتَفْعِلُنْ				فاعِلن		

و الآن حاول أن تطبق موالک أو مواويلک وفقک الله يا صديقنا الوفّي.

٦ـ الاخت الكريمة أمّ خالد، القطعة التی أرسلتها إلی الصحيفة فيها معانٍ جميلة و لكن، عليک أن تتعلّمی القواعد الصرفّية والنّحويه اكثر فاكثر و شكراً.

٧ـ الاخ العزيز **فيصل رزگانی**، قصيدتک الفصحیٰ «نخلتی مهلاً» فيها جمال القصيدة و عطر الشعر، لكنّها لاتخلو من ملاحظات و هی: أوّلاً غيرموزونه، ثانياً: اللغة والقواعد العربيّة غيردقيقة فيها فمثلاً هذا الشطر منها: «.. و دموع منَهلّةٌ لسعفک المصفر، آه يا لَوْن السّعاف» السّعف جمعُه «سعوف» لاسعاف. كذلک في هذا الشطر «هتافٌ من حنّاجر و دماءِ تخاطر... آه يا حق الصريح»، الهمزة في دماءِ حركتها ليست كسرةٍ ثابتةٍ، كما تُسْتعَملُ في اللغةِ الفارسيّة علی هذا الشكل (ءِ)، بل حركة الهمزة في اللغة العربيّة تابعة لموقِعها فی الكلمةِ او الجملةِ: أنظر: «هٰذهِ دماؤُنا»: «أسال دماءَنا» و «في دماءِنا» و أرجو أن تراجِعَ كُتبَ الصرف والنّحو و مٍنْها المبادِئُ العربّية للشرتوني.

٨ـ الاخ عبداللطيف **خنفري من** سربندر. «الهوسة» أيضاً يجب أن يكون لها وزنٌ مِن الاوزان الشعريه المعروفة، أما «الهوسة» التی أرسلتها لصوت الشعب خَرَجتها «الهوسة» سليمة «صوت الحگ والحگ رباني». و نرجو أنْ تكون الاشطر الثلاثة الأولیٰ سليمةً أيضاً: فمثلاً: الشطر الاول مِن مقطوعتک: «الصوت الشّعب هدّيت هدت اسد بايع». و الشطر الثاني «حق مايظل للموت لا وحق الخالق الكونين ضايع» فلا وزن لهما و هكذا الشطر الثالث غيرموزون أيضاً. فحاولوا يا أخواني و يا أخواتي أن تكون «الهوسة» فيها وزنٌ فالوزن يزيد مِن روعتها و جَمالِها و شكراً لكم جميعاً.

٩ـ الاخوة و الاخوان الشعراء الا فاضل والشاعرات الفضليات الذين وصلتنا قصائدهم. نشكرهم و نَعِدهم بانّنا نحاول بكلّ جهدٍ ألاّ نَنْسی جُهودَهم الخيرة. الاخ ابوماهر المطوری، الاخ جاسم عبيات من مدنية البسيتين، قصيدتک «حضارتنه» تحتاج إلیٰ دقة في الوزن، مثلاً فی الشطر الثاني من البيت الثاني «و لا واحد البينه علاءِ الهضمنام» والصحيح يكون «و لا واحد البينه اعلی الهضيمه اينام».

٩ـ الاخت **أمنه الساعدی** مطلع مقطوعتک الشعريه الجميلة، هُو «ما حاجة الصّمتِ و ما داعي السكوتِ» و هی مِن بحر الرّجز الذی ذكر في العدد الثاني عشر من صوت الشعب و هذا تقطيع المطلع:

«ما حاجتص (مستفعِلُنْ) صَمْتِ و ما (مُسْتَعِلُنْ) داعس سكوتي (مسنفعِلاتن)». للنک لم تستمري في الوزن إلی آخر القصيدة ففي الشطر الحادي عشر خللٌ في الوزن، «قم و اعرف أنَّ مَن تكون» فهذا الشطر لاوزن لَهُ و لا مكان لإنَّ، هُنا. و علی كلّ حال أری أنک قادرة علیٰ قول الشعر و نحن بانتظار قصائدک الاكثر دقة و شكراً.

١٠ـ الاخ **الشاعر كريم غضبان مشعل** وصلتنا قصيدتانِ منک للمسابقه الشعريه (جائزة البحر) و نحن لاننشر قصائد المسابقه قبل إجرائها، فإذا شئت نشر قصائدک فارسل لنا غيرهما و شكراً.

١١ـ **الاخ عباس علی زنبوری**، قصيدتک «إلیٰ كارون» **وصلت** لكنّها مِن الشعر المنثور والجائزة الشعريّة تستقبل القصائد الموزونة والمقفاة العموديه او الحرّة الموزونة (كما شرحنا في دروس الشعر) و شكراً.

١٢ـ **الاخ الشاعر «ابوحسين عودة ذياب»** وصلتنا منک ثلاث قصائد اثنتان منها للمسابقة، نرجو منک الدقة في قواعد الصرف والنحو كما نرجو إعادة النظر في اوزانها طبقاً لدروس الشعر في الصحيفة كي تكون صالحةً للمسابقة الشعريه و شكراً.

١٣ـ الاخ الشاعر **السيد رسُول آل بيت ابوتركية**، وصلتنا قصيدتک «السمرة» و ما فيها مِن سَمَرٍ، حبذا منک إذا كان مُلائماً مع أجواء الصحيفة و شكراً.

١٤ـ **الاخ العزيز امير الزيادي**: نشكرک علی رسالتک الجميلة و قد قرأنا احدی قصائدک (ما ازهاها) وجدنا فيها نفساً شعرياً لكنها تفتقد الوزن الذی هو من مقومات الشعر الأساسية و فيها تكرارا كثير و حشولا له داعي لَهُ، كقولک «هي امي و انا ولدها» و هي قريبة من النثر يسرّنا أنْ نقرأَ مِنْکَ شعراً موزوناً فی أحد البحور الشعّرية.

١٥ـ **الأخ الشاعر عبدالله طاهر الجنامي** (الفلاحيّة)، قصيدتک «المصير» وصلت الينا، بارک الله بک و بشعرک إنَّ القصيدة من الشعر الحرّ الموزون المتعددة القوافي و هي سليمةٌ جِدّاً، و قد أدرجناها ضمن القصائد المشاركة في جائزة البحر الشعريّة.

١٥ـ **الأخ الاديب الشاعر، السيد محمد حسن الشبري**، وصلتنا قصيدتک «الشّقائق والخنجر» فاحتضنتها الصحيفه بكلّ اعتزاز، بوركت مساعيک يا أيها الاديب الشاعرا.

١٦ـ **الأخ الشاعر اسماعيل فالح المسعودي**؛ ألصحيفه واثقة مما عبرت عن قصيدة «وحک ديرة هلي» التی نشرت فی العدد الثاني عشر مِن صحيفه صوت الشعب، و علی هذا نلفت انتباه الاخ جمال عساكره الاهوازی و سنرسلُ له نص رسالتک والسلام عليكما.

١٧ـ **الاخ لفتة چاسب الحيدری**، رسالتک وصلت نشكرک علیٰ ملاحظاتک، اشعارک مِن حيثُ الوزن والقافيه سليمه نرجو الدقة في انتخاب المعاني.

١٨ـ **الاخ الأديب حميد الحسيني**، نشكر ملاحظاتک الموجهه لأساليب النّقد البنّاء والصحيفة تعتقد أن النقد ملازمٌ للأدب و لابدَّ مِنْهُ.

١٩ـ **الاخت سهيلا حسين نصاري**: أبياتک جميلة، تحتاج إلیٰ دقةٍ في الوزن والخطِّ و شكراً.

٢٠ـ **الاخ منصور جلالی مِن الاهواز**: نشكر مشاعرک علی الابيات والهَوْسات (الاهازيج)، نرجو الدقة في مراعاة الوزن و شكراً.

٢١ـ **الاخ الكريم خالد الرّميحي من الأهواز**: إنّ ما جاءَ فی مقالک حَوْلَ ضرورة النقد البناءِ والابتعاد عن المنافرات الادبيّة، حريّاً بهِ أنْ يُنشر، لكننا وفقاً لما اقترحْناه و تاييداً لاستشهادک بقول الكاتب: «أولیٰ بهذا النقد أن يُتركا» إمتنعنا عن نشر مقالک و لكننا ندعوک ألاّ تقطع صلتک بالصحيفة و شكراً.

٢٢ـ **الاخ عزيز مزرعة (أبا مصطفیٰ) من الاهواز**: مقالک وَصل، نشكرک علی متابعتک لصحفنا الاهوازيّة و نحن نحاول جاهدين أن نقدّم مانستطيعهُ مِن خِدْمةَ فی سبيل تطور الحركة الثقافيه و ذلک حسب ظروفنا و متطلبات مجتمعنا.

٢٣ـ **سماحة الشيخ الأديب محمد مزرعه من آبادان**، وصلتنا منک قطعٌ شعرية لاشک انها رائعةٌ و مفيدة لكنها لم تكن واضحةٌ خطّياً فنرجو منک ان ترسلها لنا و هذه الصحيفة تعتزّ بالاعمال الأدبية والثقافية التي تَرِد عليها من جانبِ المثقفين الأجلاّء و شكراً.

رأی ملت

سال دوم - شماره پانزدهم، دوشنبه اوّل بهمن ماه ۱۳۸۰ - ۲۰۰ تومان

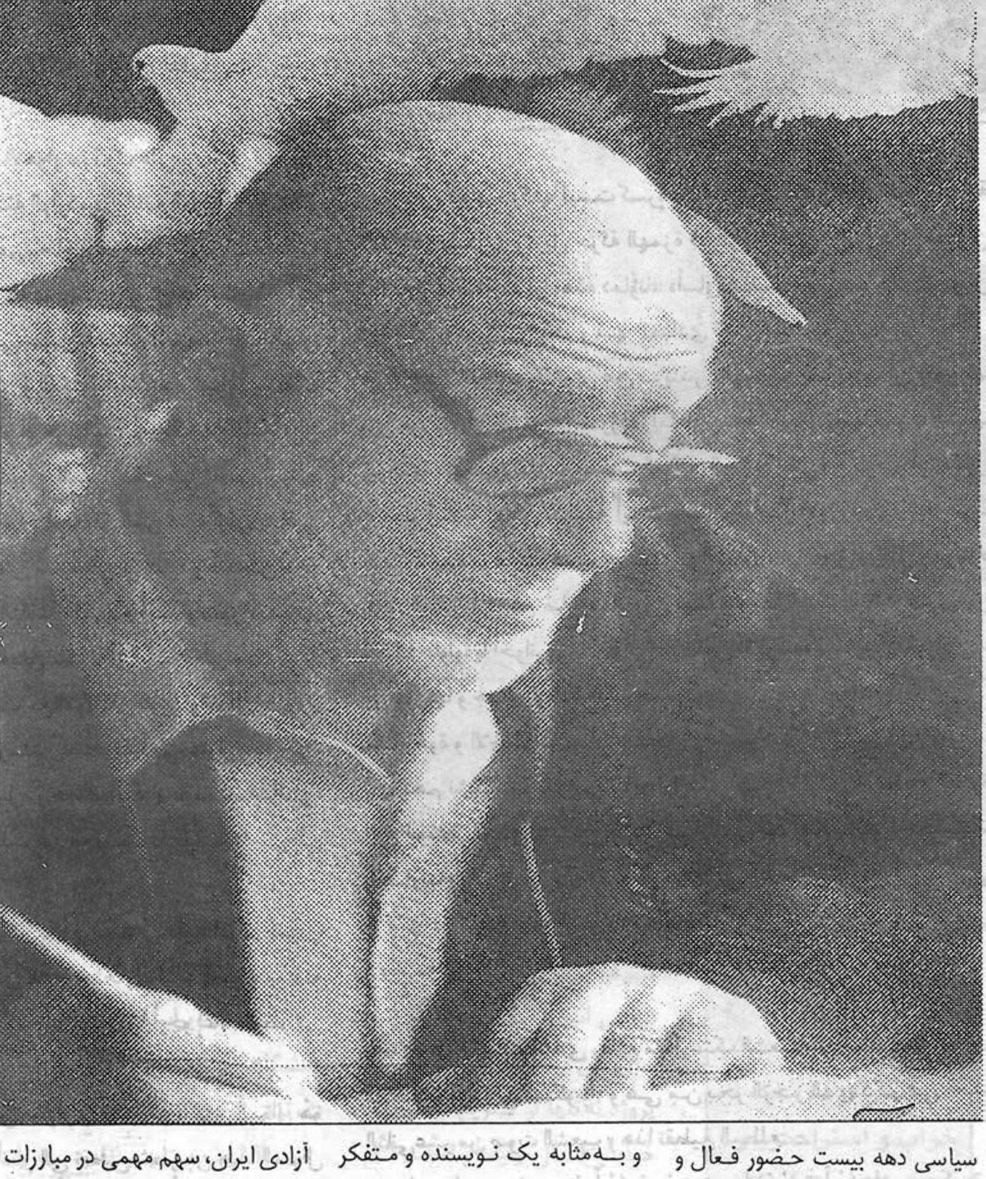
ماهنامه رأی ملت
سال دوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
حسن هاشمیان
زیر نظر: شورای نویسندگان
توزیع: سراسر کشور
شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات
شعبه رودهن (شماره شعبه ۱۰۷۳)
تهران - صندوق‌پستی ۱۷۸ - ۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: ۴۴۱۷۹۴۴ - ۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

بازرگان؛ پنجاه سال مبارزه برای دموکراسی و حاکمیت قانون

سی‌ام دیماه هر سال سالگرد وفات مهندس مهدی بازرگان نخستین رئیس دولت جمهوری اسلامی می‌باشد. به این مناسبت در روز پنجشنبه ۸۰/۱۰/۳۶ در حسینیه ارشاد مراسم یادبودی در این خصوص برگزار شد که دکتر مهاجرانی مشاور رئیس‌جمهور و رئیس مرکز گفتگوی تمدن‌ها در آن به ایراد سخنرانی پرداخت. مطلب زیر جهت آشنائی خوانندگان «رأی ملت» با این شخصیت مهم تاریخ معاصر ایران، ارائه می‌گردد، با این توضیح که این نشریه راه بحث و انتقاد را در این‌باره باز می‌گذارد.

بی‌گمان مهندس بازرگان نمادی از تاریخ معاصر ایران است. چرا که او ۸۷ سال زیست و این دوران نیز از حساسترین دوران اخیر تاریخ کشور ما بوده است. یعنی دوران مشروطیت تا انقلاب بزرگ اسلامی ایران و به‌ویژه پانزده سال مهم دوران پس از انقلاب. درست است که تاریخ معاصر ایران از اوایل عصر قاجار است، اما مهم‌ترین حوادث ایران در سده چهاردهم هجری قمری روی داده است. مشروطیت در ۱۳۴۲ ق/۱۲۸۵ ش به ثمر رسید. در این دوران با جنبش مشروطه‌خواهی و پیروزی نسبی آن، ایران وارد مرحله نوینی در تاریخ خود شد. پس از آن پیامدهای مشروطیت به صورتهای گوناگون و حتی در اشکال متناقض در بستر تحولات فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آشکار می‌گردد. فروپاشی نظام کهن و عدم جانشینی نظمی نوین، به قدرت رسیدن (یا رساندن) رضاخان سردار سپه و تأسیس سلسله پهلوی، استبداد سیاه بیست ساله، وقوع جنگ دوم جهانی و سقوط دیکتاتوری، پیدایش فضای باز سیاسی پس از خروج رضاشاه از ایران در سال ۱۳۲۰ و استمرار آن در طول بیش از یک دهه، پیدایش نهضت ملی و تشکیل دولت ملی دکتر محمد مصدق (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۵ ش)، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد دولت ملی، ایجاد فضای نیمه باز سیاسی در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل، پانزده خرداد ۱۳۴۲ و خفقان کامل و استمرار آن در طول پانزده سال، ظهور جنبشهای مسلحانه در این دوران پانزده ساله و سرانجام وقوع انقلاب اسلامی در سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ و پیروزی آن در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ و جنگ هشت‌ساله، سرفصلهای مهم تاریخ ایران در این حدود نود سال اخیر است.

مهندس بازرگان درست در سال پیکار مجاهدان مشروطه با محمد علیشاه (سال ۱۲۸۶ ش) در تهران زاده شده است. با توجه به موقعیت پدر و خانواده، از همان آغاز کودکی در متن تحولات قرار می‌گیرد و با رویدادهای مهم فکری، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی کشور آشنا می‌شود. شاهد آگاه خلع قدرت از سلسله قاجار و انتقال آن به سلسله پهلوی است. همزمان با آغاز اصلاحات نوع پهلوی اول و دگرگونی‌های داخلی، به خارج سفر می‌کند و هفت سال را در فرانسه می‌گذراند و با تجربیاتی نو و تخصصی عالی به وطن بازمی‌گردد. در اواخر عصر پهلوی، فعالیت اجتماعی، علمی، فکری، و دینی خود را آغاز می‌کند، در تحولات فکری و اجتماعی دوران فضای باز سیاسی دهه بیست حضور فعال و پرتکاپو دارد و نقش خود را به‌عنوان یک استاد برجسته دانشگاه (به‌ویژه مدتی نیز در مقام ریاست دانشکده فنی و معاونت وزارت فرهنگ)، و یا یک سخنور و نویسنده توانای علمی و مذهبی ایفا می‌کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد وارد «گود سیاست» می‌شود و به‌مثابه یک نویسنده و متفکر دینی و نیز به‌عنوان یک سیاستمدار مبارز ملی ایفای نقش می‌نماید. در دوران فضای نیمه باز سیاسی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ در برترین جایگاه سیاسی و فکری قرار می‌گیرد و با مشارکت جدی در جبهه ملی دوم و سپس با تشکیل نهضت آزادی ایران، سهم مهمی در مبارزات برای استیفای حقوق ملت محروم ایران برعهده می‌گیرد. پس از آن با دستگیری بازرگان و دیگر رهبران نهضت آزادی در زمستان ۱۳۴۱، اختناق پهلوی دوم آغاز می‌شود و با سرکوب حادثه ۱۵ خرداد در سال بعد، کامل می‌گردد. بازرگان به ده سال زندان محکوم می‌شود ولی در سال ۱۳۴۶ از زندان آزاد شده و به فعالیت عمدتاً فکری خود ادامه می‌دهد. درعین‌حال در این دوران رکن رکین مبارزه ملی - مذهبی ایران به‌شمار می‌آید. با آغاز نشانه‌های فترت در رژیم شاه، بازرگان با فعالیت در سطح رهبری «کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر» (در بهار سال ۱۳۵۶)، بار دیگر وارد مبارزات مستقیم و علنی با رژیم می‌شود و استمرار در این مبارزه، بازرگان را در سطح چند رهبر برجسته و همه انقلاب می‌نشاند و سرانجام همین موقعیت ویژه و انحصاری، او را معتمد رهبر روحانی و بلامنازع انقلاب و ملت ایران قرار می‌دهد و حکم نخست‌وزیری نخستین دولت انقلابی و جمهوری اسلامی را از دست رهبر انقلاب، امام‌خمینی (۱۲۸۱ تا ۱۳۶۸ ش) دریافت می‌کند. ۹ ماه در بحرانی‌ترین دوره تاریخ معاصر، دولت موقت جمهوری اسلامی را اداره می‌کند. پس از آن با آراء سنگین مردم تهران نماینده مجلس می‌شود و در سطح محدودتری به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌دهد که تا سال ۱۳۷۳ ادامه پیدا می‌کند. در این دوران نیز حتی لحظه‌ای از گفتن و نوشتن و تکاپوی اجتماعی و سیاسی و مردمی بازنمی‌ایستد.



هفته‌نامه «شمس تبریز» تعطیل شد

هفته‌نامه «شمس تبریز» که به انعکاس آراء و افکار روشنفکران آذربایجانی می‌پرداخت، در آخرین شماره خود با چاپ تیتر «تا سلامی دیگر خداحافظ» از خوانندگان خود خداحافظی کرد.

هفته‌نامه شمس تبریز درباره علت خداحافظی خود به‌طور صریح اظهارنظر کرده است ولی در صفحهٔ اول خود، هفده مورد اتهامات مدعی العموم علیه خود را درج نموده است. اهانت به نظام اسلامی و عملکرد مسئولین، حمله به سیاست خارجی ایران، توهین به مسئولین نظام، تشویش اذهان عمومی از طریق درج مقالات و تیترهای جنجالی و غیرواقعی، استفاده از واژهٔ آذربایجان جنوبی به‌جای آذربایجان شرقی، و... ازجمله اتهامات مطروحه مدعی‌العموم علیه این نشریه ذکر شده است.